شرح حال و زندگی

و مناظرات امام فخرالدین رازی

متوفی ۶۰۶ در هرات

مایل هروی

جدی ۱۳۴۳

فهرست مطالب

بخش سوم

بخش چارم

بخش پنجم

بخش ششم

ماخذ و مراجع این کتاب

۱ـ کشف‌الظنون حاجی خلیفه
۲ ـ الکامل ابن اثیر
۳ـ طبقات الاطباء ابن اصیبعه
٤ ـ المجددون فی‌الاسلام
٥ ـ تجارب السلف هندوشاه
٦ ـ جلد دوم تاریخ ادبیات دوکتور صفا
۷ ـ تاریخ مفصل ایران تاءاستیلای مغل عباس‌اقبال
۸ ـ حبیب‌السیر
۹ ـ روضة الصفا
۱۰ ـ منتخب التواریخ بدایونی
۱۱ ـ طبقات ناصری
۱۲ ـ وفیات الاعیان ابن خلکان
۱۳ـ اخبار الحکماء ابن قفطی
۱٤ فوائد البهیه فی الطبقات الحنیفه
۱٥ ـ امام رازی عبدالسلام ندوی اردو
۱٦ ـ نزهت الارواح روضة الا فراح (تاریخ الحکما) شهر زوری
۱۷ ـ شرح عقاید نسفی
۱۸ ـ نزهت القلوب حمداله مستوفی
۱۹ ـ تاریخ مزارات هرات اصیل الدین واعظ
۲۰ ـ طبقات الشافعیه الکبری سبکی
۲۱ ـ درة الاخبار ولمعة الانوار
۲۲ ـ صوان الحکمه ظهیرالدین ابن الحسن زین بیهقی
۲۳ ـ ریحانة الادب
۲٤ ـ هفت اقلیم امین میرزا
۲٥ ـ مفتاح السعاده طاش کبری
۲٦ ـ تبصرة العوام

۲۷ ـ مقدمه رساله کمالیه
۲۸ ـ المنجد
۲۹ ـ شرح عقاید فلسفی
۳۰ ـ تذکرة الاولیا شیخ عطار
۳۱ ـ ریاض العارفین هدایت
۳۲ ـ الوافی بالوفیات صلاح‌الدین الصفدی
۳۳ ـ هدیة السلطانی ـ حبیب‌الرحمن سهانبوری .
۳٤ ـ تاریخ نگارستان
۳۵ ـ شقایق نعمانیه
۳٦ ـ مجله آریانا
۳۷ ـ مجله ایران امروز
۳۸ ـ تاریخ آداب الغته‌العربیه جرجی زیدان
۳۹ ـ بغیته الوعات
٤۰ ـ آتشکده آذر
٤۱ ـ مجمع الفصحا هدایت
٤۲ ـ نقایس الفنون محمود آملی
٤۳ ـ تاریخ سر زمین های خلافت شرقیه
٤٤ ـ مقدمه فصوص الحکم فارابی

٤۵ ـ تاریخ گزیده حمدالله مستوفی
٤۷ ـ معجم الادبا یا قوت
٤۸ ـ معجم البلدان یا قوت
٤۹ ـ تاریخ جهانکشای جوینی
۵۰ ـ لباب‌الالباب عوفی
۵۱ روضه حکم محمود طرزی
۵۲ ـ شرح احوال مولینا (فریدون سپهسالار)
۵۳ معارف سلطان العلماء
۵٤ ـ مثنوی مولینا بلخی

٥٥ ـ نان حلوای شیخ بهاءالدین آملی
٥٦ شرح احوال و زندگی عطار بقلم فروزانفر
٧٥ ـ کشکول شیخ بهایی
٨٥ ـ روضات الجنات فی تاریخ مدینة الهرات اسفزاری
٥٩ ـ بستان السیاحه
٦٠ ـ مولینا وپدرش
٦١ جواهر الاثار عبدالعزیز
٦٢ ـ تاریخ وصاف شهاب الدین عبدالله وصاف الحضره
٦٣ ـ عقود الجوهر
٦٤ ـ نفحات الانس جامی
٦٥ ـ شرح چار مقاله نظامی عروضی علامه قزوینی
٦٦ ـ حواشی وتعلیقات تاریخ بیهقی بقلم سعید نفیسی
٦٧ ـ الانساب سمعانی
٦٨ ـ قاموس الاعلام خیرالدین زرکلی
٦٩ ـ سیاست نامه نظام الملك
٧٠ ـ ملل ونحل شهرستانی
٧١ ـ رهنمای ادبیات
٧٣ ـ تذکره الشعراسمرقندی
٧٤ ـ دانشمندان نامی اسلام محمود خیری
٧٥ ـ جواهر المضیه تالیف محی الدین عبدالقادر
٧٦ ـ مجمل فصیحی به تصحیح وتحشیه محمود فرخ چاپ تهران
٧٧ ـ مجالس النفاس امیرعلی شیرنوائی
٧٨ ـ معراجنامه ابن سینای بلخی بخط فخررازی
٧٩ ـ بهرام وبهروز بنائی
٨٠ ـ رساله جورج قنواتی
٨١ ـ شدالازار
از آثار امام
٨٢ ـ تفسیر کبیر چاپ مصر
٨٣ ـ تفسیر سوره الحمد چاپ مصر

٨٤ ـ الاربعین چاپ حیدر آباد دکن
٨٥ ـ جامع العلوم چاپ بمبئی
٨٦ ـ لطایف الغیاثیه » مصر
٨٧ ـ لوامع البینات » »
٨٨ ـ المسائل الخمسون » »
٨٩ ـ الانارات فی‌شرح الاشارات چاپ مصر
٩٠ ـ محصل افکار المتقدمین والمتاخرین چاپ مصر
٩١ ـ لباب الاشارات چاپ مصر
٩٢ ـ المناظرات چاپ حیدر آباد
٩٣ رساله کمالیه فی الحقایق الالهیه چاپ تهران
٩٤ ـ مباحث المشرقیه چاپ حیدرآباد
٩٥ ـ اساس التقدیس چاپ مصر
٩٦ ـ رساله لذت قلمی
٩٧ ـ » علم الفراست قلمی
٩٨ ـ » فی‌الارواح ونفوس قلمی
٩٩ ـ » درنفی مکان وجهت چاپ تهران
١٠٠ ـ معالم الاصول چاپ مصر
١٠١ ـ رساله درخداشناسی چاپ تهران
١٠٢ ـ تحصیل الحق چاپ تهران
١٠٣ رساله جواب نامه تعزیت چاپ تهران
١٠٤ ـ رساله سیرنفس چاپ تهران
١٠٥ ـ ترجمه کتاب الفرق فی‌احوال‌المسلمین‌والمشرکین‌چاپ‌تهران
١٠٦ ـ رساله درعلم فلاحت
١٠٧ ـ رساله در نفی الحیز وجهت
١٠٨ ـ البراهین البهائیه چاپ تهران

مقدمه استاد سلجوقی

نویسنده دانشمند نباغلی (مایل هروی)در سلسله تتبعات خود شرح حال‌امام المتکلمین فخرالدین ابو عبدالله محمد بن حسین رازی را نوشته اند که‌من به‌آن اثر ایشان علاقه‌مفرطی‌داشتم زیرامن باین امام بزرگ اهتمام بل‌الهام فوق العاده دارم. ـ

ولی من دومانع درپیش داشتم یکی اینکه درین روزها بصورت متشنجی مصروف نوشتن بودم دوم اینکه من بد بختانه به تاریخ و ومخصوصاً سوانح نگاری بی علاقه وبلکه بی ذوق هستم زیرا من از بدو جوانی آرزومند این بودم که ارباب فکر وعلم وفن را در مکاتب فکری وآثار وانتاج های ایشان بدانم وبشناسم زیرا من حسب ایشانرانسب ایشان واقلیم معنی‌را وطن ایشان‌و آثار ایشانرا مقبرهٔ ایشان میدانستم.

من از مدتها آرزومند بودم که دربارهٔ مکتب فکری ومجاهدات این امام راستین چیزی نوشته کنم زیرا این امام ازآن ائمه ایست که‌جبهه را از مجاهده باز نموده وعصری را قیادت کرده است این ـامام میدید که سیلاب فلسفه از کهسار الحادسرازیر شده و هر قدر سنگ وچوب ولای ولوش‌راکه درراه خودیافته است باخود گرفته وبه شهر ستان دین وعقیده هجوم آورده است .

میدید که فلاسفه معاصر اوبه فلسفه یونان برخلاف آنچه که دریونان بوده‌است یك صبغه دینی داده بودند وحتی بدرجه که‌ایشان بحیث‌مقلد فلسفه‌یونانی کتب‌یونانی‌راآنقدر باامانت‌حفظ‌نموده‌بودندکه‌گوئی نقش آسمانی است ونباید انسان درآن اظهار نظر کند بآن اندازه که‌بزرگترین فیلسوف های معاصر اومقلدین ناقلی فلسفه یونان شناخته میشدند که حتی درآن اظهار نقد و تبصرهٔ نیز نمیکردند گویا ایشان ناقل فلسفه بودند نه فیلسوف .

ـ حکمت نه ودین اهل یونان
معنی نه‌ونقش ریش دستار

این بار بود که دنیای اسلام به خطری که از عقب او از طرف غرب آمده بود دچار گردیده بود که امام رازی بسر وقت رسید وآنچه راکه بنام فلسفه برهر چیز غلبه میکرد بنظرغوردیدو درآن بنای نقد وتبصره وجرح وتعدیل راگذاشت وهرچه ازین مبادی فلسفی مفید وعملی وبه عقیده زنده و جاوید اسلامی سازگار یافت تائید نمود وهرچه راکه در قالب سفسطه مشاهده کرد برد آن پرداخت گویااواولین مردی بود که باز راه اجتهاد رادر دین وهم درفلسفه بازنمود واز ربقهٔ تقلید گردن خود را بر آورد . —

باردوم که بمثل این از پیش روی دنیای اسلام کیان آنراتهدید میکرد خطری بود که خطیر تر شمرده میشد یعنی خطر مزدوجی ازعلم وسیاست وآن عبارت است از خطر الحاد وهم استعمار غربی قرن های هـژده ونـزده کهمبارز ومجاهد این میدان درایـن دفعـه از غـرب افغانستان قیام نکرده بود بلکه ازشرق آن نبوغ وبزوغ کرده بـود یعنی سید جمال‌الدین افغانی .

این دو مجاهد امام فخرالدین رازی وسید جمال‌الدین افغانی در قریحهٔ علمی — خود هرچه بوده اند ولیکن در حیات اجتماعی وشخصیت سیاسی خود مانند باقی ملاها وعلماء ومتصوفین نبودند این هردو نفر در مناعت نظر خود بدرجهٔ بوده اند که فوق آن متصور نیست بفرق اینکه مناعت امام فخرالدین حصاری از ثروت ومکنت ورضاء گردا گرد خود تنیده بود ومناعت — سید جمال‌الدین افغانی در سنگلاخ نا قابل صعود وعبور فقر وتقشف جای گزین شده بود وهم بفرق اینکه امام فخرالدین باین‌وظیفه خودرا ازراه قلم‌وطریقه‌آکادمی قیام‌میورزیددرحالیکه سید جمال‌الدین عین وظیفه را پیشتر از راه زبان وبطریقهٔ سقراطی ایفا میکرد زیرا سیدجمال‌الدین وقت راتنگ‌تر میدید ومیخواست عناصر تحریك واثارت رازیاده تر کند تازود تربه خطر خاتمه دهد ولی هردو در قـوهٔ مقاومت و مناعت خود از همدیگرفرق نداشته‌وهیچکدام‌ازین‌رو نزد هیچ قوه خشوع و خضوع نکرده‌اند و هیچگونه سدی هم نتوانسته بود ایشانرا از جنبش باز دارد ویا مجرای فکر ایشانرا تغییر بدهد .

وجه شبه دیگری که‌این دوامام واین دو زعیم بین خود داشتند این بود که‌مجاهدات این دومتوجه بود بدفع آن خطر هایکه دنیای اسلام را از خارج تهدید میکرد که‌امام فخرالدین سدی بود بمقابل هجوم همجی فلسفه وسفسطه یونان وسیدجمال‌الدین‌سپری بود برروی‌مادیت واستعمار ممالك غربی که هیچکدام ازین دونفر بفرقه های داخلی عالم اسلام ، اهتمام چندانی نداشتند وبلکه بالعکس می‌ترسیدند که این اختلاف های اجتماعی موجب تفکك وتشتت دنیای اسلامی شود وجهته کفاح ایشانرا بمقابل هجوم افکار خارجی ضعیف نسازد که این شیوه در آثار سید جمال‌الدین افغانی هنوز بیشتر مشاهده میشود.

امام المتکمین فخرالدین رازی تنها فیلسوف بزرگی بود که‌همه شعبه های فلسفه رابه غور مالانهایه دیده‌است ومخصوصاً الهیات ومنطق راکه هیچ کس از معاصرین او بپایه او نرسیده بود رساله امام در منطق زیبا ترین وهم واضح ترین رساله ایست که نظیر نداشته‌اما علم میکانیك (میکانیکا) که این کلمه را حنین بن اسحق دربیت الحکمت ماء مون الرشید به (علم الحیل) ترجمه نموده‌است خوب میدانسته است.

امام فوق این‌ها مرد بسیار دانشمندی نیز بوده‌است ولوکه او از امام شافعی (رح) تقلید میکرده ولی در عین حال ازاجتهاد خالی نیست در علم تفسیر گفته میتوانم که مفسر بی‌همتائی است و بسیاری ازسهو های بعضی هارا اصلاح وجبیره نموده‌است که ازآن جمله است مسئله معروف (غرانیق) در سورهٔ مبارکه (والنجم) وهم در باقی جایها .

امام که شهرت ومحبوبیت آفاقی دارد دشمنان زیاد نیز همیشه داشته است واین دراثر عقیده ومسلك اواست‌که همیشه درعقیده وفکر خود جانب نگذاشته وباهیچکس در این راه نصفاً نصف صلح نمیکرده است (فلاسفه) طبیعی است که اورا دوست نداشتند زیرا اورا فخر (مشکك) لقب میدادند واوهمیشه درمبادی فلسفی شان شك وتردید تولید میکرد (اشاعره) اورا نیز چندان دوست نداشتند زیرا امام برعقل وفکرخیلی ها مستمسك بود (معتزله) نیز اورا دوست نداشتند که‌نقل‌را نیزیکی ازارکان (یقین) میدانست وچون اومرد شافعی مذهب خالص

وبیغش بود باقی طوایف اسلامی نیزباوچندان محبتی نداشتند زیرا درآن وقت اختلاف مذهب جز مهم اجدادی بود اگرچه شافعی‌ها نیزاورا که‌بسیار مقلد نیست انتقاد میکردند ولی بیشتر زهاد طبقات صوفیه اورا همیشه هدف حملات خود قرار میدادند واورا مثل وبلکه‌ضرب‌المثل مشائیت واستدلال میدانستند صوفی ها خدارادر آسمان تجلی‌میجویند نه‌در ریسمان علت ومعلول جمال اورا آینه مظاهر مشاهده میکنند نه‌درکلاوه سرد رگم دورتسلسل مولانای مامیفرماید .

اندرین ره گر خرد ره بین بدی
فخررازی رازدان دین‌بدی
پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود
فخرازی آزد رالیتی کند
پیش مرغان ریزد وتی تی کند

اینها همه امامان وپیشوایان ما هستند مولانا جلال الدین امام‌ما است در سلوك وطریقت وامام فخرالدین امام ماست درفقه وکلام وهرکدام از ایشان مشعلی از هدایت بدوش داردوبرراهی خیر روشنی می اندازد .

کار های امام واثر های جاوید او درعلم کلام ودر اکثر شعبات

فلسفه ودر منطق ودر فقه وتفسیر قرآن مجید آنقدر زیاداست که‌مجلداتی می‌خواهد که اینرا شرح دهد زیرا امام مردی بسیار پرکار وپر مجاهده وهم پراجتهاد وابتکار است وشاید شرح حال او که اگر به‌کیف آن نوشته شود بیشتر به‌شهنامه بماند زیرا سوانح او عبارت است از مجاهده ونبرد که‌گوئی از شاهنشاه کلام وفقه ‌است ومی‌خواهد اقلیم خودرا به‌مجاهده وسعت دهد .

ولی باآنهم ناگفته نماند که بناغلی (مایل هروی) معلومات وافر و مفیدی راجمع نموده وذخیره معتنابهی رابرای نقد وتبصره خوانندگان خود مهیا ساخته است آقای (مایل) به شیوهٔ اختصار نویسی مخصوصی که دارد به صفحات کمی افادات وافاضات زیادی را به قارئین اثرخود تقدیم نموده است خداوند سعی اورا مشکور سازد واورا وامثال او نویسندگان فاضل وطن را توفیق دهد که روشنی بیشتری بر صفحات مجد وعظمت وطن خود بیندازند .

ما که نباید تماماً برگذشتهٔ خود زیست کنیم نیز نباید که گذشته را تماماً فراموش کنیم ومخصوصاً آنچه را که مربوط است به علم وفضیلت ومبادی مازیرا این عناصر جاویدی است که به هیچ صورت به زمان ومکان پای بندی ندارد .

صلاح الدین سلجوقی

بقلم : استاد مبلغ

بسمه تعالی

علامه بزرگ امام فخرالدین رازی هروی را ، میتوان در علم کلام همدوش حجةالاسلام امام غزالی دانست . آنسان که غزالی بچشم انکار و انتقاد بفلسفه میدید ، فخرالدین نیز بر مسایلی که از نگاه فلاسفه مسلم مینمود ، چندان شکوك و شبهات وارد کرد که مخالفانش او را به لقب «امام المشککین» خوانده اند ، و در رد اعتراضات وی رنج بسیار برده اند . و اگر احیاناً در مساله ای از امام رازی رأی موافق میدیدند بدان اشارت میکردند ، فی‌المثل یکی از مسایل مختلف فیه در میان حکیم و متکلم جواز و عدم جواز اعادهٔ معدوم است که اکثر متکلمان بجواز قایل اند ، حکمأ و گروهی از ارباب کلام بر آنند که اعاده معدوم با تمام مشخصات و عوارضش ممتنع است بعضی ازفلاسفه مانند فیلسوف بزرگوار ما شیخ الرئیس ابن‌سینای «بلخی» در باب امتناع آن ادعای ضرورت وبداهت کـرده است ملاهـادی سبـزواری در اینجا میگوید : «واستحسن الامام الرازی دعوی الضرورة » (١)

چون شبهات و شکوك امام رازی بدقت مورد توجه قرارگیرد ، این نتیجه بدست می‌آید که امام از حصار تنگ تقلید بیرون جسته بود و میخواست از روی تحقیق صحت و سقم افکار قدمأ را دریابد و قول ضعیف را از قوی امتیاز دهد و کلام برهانی را از گفتار خطابی جدا کند و در میان حق و باطل فرق بگذارد . بنابراین ، از اعتراضات او بر افکار فلسفی نباید چنین استنتاج کرد که امام رازی کاخ عظیم فلسفه را از اساس ویران نموده است بلکه امام با بحث انتقادی خود در پیشرفت فلسفهٔ اسلامی خدمت بسزا انجام داد زیرا اولا خود رازی در پرتو بحث انتقادی خویش بافکار تازه ای نایل آمد و ازین راه

---

(١) ر . ك به : شرح منظومه ج ٢ ص ٤٣

برثروت افکار فلسفی افزود و حکمت اسلامی را غنی تر ساخت وازین جهت میتوان اورادرشمارمؤسسان ومجددان آورد . ثانیاً دانشمندانی که پس از وی آمدند به نقد ورد افکار و شکوك او پرداختند و این امر سبب شد که در قلمرو اندیشه فلسفی نکات و مطالب نوی ظهور کند.

کسانیکه در مسایل فلسفی بحث و گفتگو میکنند بدو دسته متمایز تقسیم شده اند : گروه مقلدان که افکار فلاسفه پیشین را بمنزله وحی منزل می‌پندارند وتقلید آنان راواجب میدانند ،وجمعی دیگر کمر در رد قدما بسته اند ومیکوشند خواهی نخواهی برکلام ایشان خرده گیرند تا ازینراه در شمار اکابر آیند اما امام رازی در میان این دو طایفه موقف وسط را اختیار کرد نه مانند طایفه نخستین تقلیدقدمأ را در تمام مسایل واجب دانست و نه همچون فرقه دوم نقد پیشنیان را در تمام مطالب دلیل فضیلت و بزرگی پنداشت . بلکه دلیل وبرهان را شمع راه خود قرار داد و بجای « من قال » به « ماقیل » بیشترتوجه کرد . امام رازی در آغاز کتاب « المباحث‌المشرقیة » که یکی از آثارمهم اوست راه و رسم محققانه خودرا مبین ساخته است که ذکر خلاصه و فحوای کلامش دراینجا مناسب مینماید :

کتابهای پیشینیان را خواندیم وزبده هرباب رابرگزیدیم از ایجاز مخل اجتناب کردیم و مطالب را باکمال روشنی شرح دادیم . روش و ترتیب ماچنان است‌که مطالب راازیکدگر جداکردیم وسپس‌به احکام یا نقض آن پرداختیم و آنگاه در ذیل آن مطالب شکوك مشکله واعتراضات معضله آوردیم ودرپایان اگر توانستیم‌از آنها جواب وافی‌ دادیم ، و درین اثنا ، مطالبی که مخالف مشهور و مناقض کلام جمهور بود نیز در میان آمد.ولیکن‌پژوهنده‌میداندکه خردمندان از مألوف تجاوز نمیکنند اگر در تقریر و اثبات آن راهی بیابند و ازمعروف‌عدول نمی نمایند اگر برآن دلیل اجمالی یك تفصیلی داشته باشند.کسانیکه بوجوب پیروی وموافقت قدما واوایل درهرامر قلیل‌وکثیری جزم‌دارند، میدانند که متقدمان دربعضی موارد باحکمای قدیمتر از خود مخالفت کرده‌اند و اعتراضاتی برکلام ایشان وارد ساخته و از مقالات آنان

اعراض نموده اند . پس اگر این کارمودود، ونامقبول است باید حکیم متقدم را نکوهش کرد زیرا بافیلسوف مقدم ازخود مخالفت کرده وبه کلام استاد اعتراض نموده است و اگر این امر مشرب گواراو راه پسندیده است پس روش مادر تعمق بمضایق و شناوری در امواج بحار دقایق که در بسا اوقات منجر بترك بعضی مقبولات واعراض ازبرخی مشهورات شده ، مقصد قویم و طریق مستقیم است همچنان طریقت گروه دیگر نیز فاسد است این گروه خودراوقف کرده اند که بهرگونه سخنان غث و سمین وباطل وبی ارزش برکبار علما واعاظم حکما ایراد بگیرند ، باین گمان که چون خودرا مخالف وضد اکابر قرار دادند درشمار آنان می آیند ودرسلك ایشان داخل میشوند . هرگزچنین نیست وازاین کار بهره ای نمیگیرند جزآنکه ازغباوت بسیار ونادانی ونقص خود پرده براشته اند . چون دانستیم که هردو فرقه از راه راست منحرف اندماراه وسط را اختیار کردیم و از هر دو قول احسنش را برگزیدیم ودرتقریر کلمات ومقالات قدماکوشش بسزا کردیم . واصولی راکه برتحریر، تقریر تحصیل وتفصیل آن خداوند بماتوفیق عنایت فرمود واحدی ازپیشنیان برآن وقوف نیافته بود ، بکلام قدماافزودیم پس این کتاب ماهم مطالب سایرکتابهارا دربردار دوهم زایدبرآن مطالب ، مشتمل است براصول کلیه ، قواعد حقیقیه ، نکات علمی ، اسرار حکمی ، سوالهای موجه ووارد وجوابهای روشن آنها . باین گفتارمن کسی اعتراف میکند که باکثر کلام عقلا محیط وبرمضمون مصنفات علمأ واقف باشد تابتواند درمیان قدیم وجدید وکهنه ونوامتیاز دهد (۱)

ازاین بیان امام رازی نتجه میشود که وی نقد افکار قدمأرا به محك آزمایش زده وبه میزان امتحان سنجیده است ودرخلال تحقیق به آراء و دقایقی دست یافته که در کلام متقدمان سابقه ندارد و کسی افکار اورا میتواند بداند که درکلام وآثار پیشنیان تتبع واحاط کامل دارد . آری این امر شرط اساسی فهم افکار اوست

---

(۱) ر . ك به : المباحث المشرقية ج ۱ ص ۳ ــ ۵

فخرالدین رازی به مقام شامخ ابن‌سینا درعلوم اعتراف دارد واورا ازاعیان فلاسفه‌واکابرحکماُمیداندومیگوید : «اهل‌زمان‌ماا گرچه بدرجات عالیه رسیده‌اند ولی نسبت بحکمای بزرگ مانند قطره هستند نسبت به‌بحر وهمچون شعله هستند نسبت بماه تمام » (۱) وی بااین اعتراف از نقد آرأ ابـن سینا بـاز نـه ایستاد وروش انتقـادی خـود را در شرح خویش براشارات و تنبیهات » او بکار بست و تاآنجاکه‌درتوانش بـودبـر کلام شیخ اعتراض وارد کرد . پس از وی نصیرالدین طوسی که‌یکی ازفرزانگان بنام خراسان است درشرح خویش برکتاب اشارات ، کمر بدفاع‌ازشیخ بست‌و از اعتراضات « فاضل‌شارح»جواب گفت . وی در آغاز شرح خود دربارهٔ شرح امام فخرالدین رازی چنین میگوید : « درمیان کسانیکه کتاب اشارات را شرح کرده‌اند یکی‌فاضل علامـه فخرالـدین رازی ،محمد بـن عمر حسین ، خطیب رازی است ـ خداوند اوراجزای خیردهاد ـ وی بروشن ترین تفسیر ، در تفسیرمطالب‌خفیه آن کتاب کوشید و به نیکوترین‌تعبیر ، درتعبیر اموری که درآن پوشیده بود جهدنمود ودر تتبع‌مقاصد طریقت اقتفأرا پیمود ودر تفتیش ودایع کتاب باوج مدارج استقصأ رسید مگر در رد صاحب آن ، در اثنأ مقال مبالغه کرد ودر نقض قواعد او از حد اعتدال درگذشت‌پس‌وی بااین‌مساعی خود جزقدح‌برآن چیزی نیفزود از ایـنرو بعضی از ظرفـاء شرح اورا «جرح» نامـیده‌انـد (۲)

امام رازی کتاب «عیون الحکمة» تصنیف ابن سینا را نیز شرح کرده است نگارنده تاکنون این شرح اوراندیده است تامعلوم می‌شد که‌امام درآن تنهابه توضیح مقصود مؤلف ، چنانکه روش شارحان است

---

(۱) ر . ک به : مناظرات الرازی ص ۲۱

(۲) ر . ک به : شرح اشارات محقق طوسی ج ۱ ص ۱٦۲ چاپ سلیمان دنیا

پرداخته یا در پهلوی این کار بمقتضای روش معمول خود به نقد نیز دست زده است اما در کتاب «لباب‌الاشارات» خود که کتاب الاشارات والتنبیهات» را تحریر وتهذیب کرده ، در بعضی موارد از انتقاد خود داری نکرده است مثلا در بحث «لذت» میگوید که اعتراف بعدم حصول لذت باحصول ادراك ، برهان قاطع تواند بود براینکه لذت مغایر ادراك است در حالیکه شیخ لذت را به نفس ادراك تعریف نموده است واین تناقض است (۱) معذلك رازی راجع به (النمط التاسع)که شیخ درآن ازمقامات عارفان سخن گفته، انصاف راازدست نمیدهد واعتراف میکند که‌این باب درغایت خوبی است وانتخاب رانمی پذیرد : «هذاالباب لایقبل الانتخاب لانه‌فی غایته‌الحسن- ومامحاسن شیئی کله حسن-لکنا نلتقط منه بعض ماهوا طیب (۲)

روش انتقادی امام رازی اورا برآن میدارد که گاهی ازدانشمندان بزرگ بلحن بسیار تند یاد کند ازآن جمله دربارهٔ فیلسوف بهمنیار که ازاکابر واجله تلامذه ابن‌سینا است ودر فلسفه دارای تصانیفی مانند کتاب التحصیل وکتاب البهجة والسعادة میباشد اظهارمیداردکه: بهرهٔ او درعلم اندك وبغایت بلید بوده است (۳) امام‌فخرالدین رازی دراین جهت خود شباهت به فیلسوف ما ابن سینا میرسانند که‌وی‌نیز درقدح مخالفان خودبسیار مبالغه‌میکندفی‌المثل درباره افلاطون‌فیلسوف نامور یونانی میگوید که‌اگر مبلغ این‌مرد ازدانش همانست که‌بمارسیده

---

(۱) ر .ك به : لباب الاشارات ص ۱۲۵ (۲)لباب الاشارات‌ص ۱۲۷
(۳) . : المباحث المشرقیه ج ۲ ص ۲۶۸

بضاعت او در علم مزجات بوده است (۱)

پس باین مقام ارجمندی که امام فخرالدین رازی هروی درفلسفه وکلام و علوم دیگر دارد تاکنون در کشور او ــ افغانستان عزیز ــ راجع بزندگی ، آثار و افکارش بحثی بعمل نیامده بود . سرانجام دست تقدیر قرعه این فال را بنام دوست فاضل و متتبع و محترم ما آقای مایل هروی زد. جناب ایشان دوسال قبل که بزیارت خوابگاه ابدی امام درهرات نایل آمد از آن پس میل شدیدی بشناخت آن فرزانه بزرگ درخود احساس کرد و از بستان شاداب شعر روی بصحرای بی‌پایان و خشک فلسفه آورد آثار امام را در این سفر طولانی و پرمشقت رهنمای خود قرار داد برآن شد که‌در پیرامون زندگی ،آثار وافکار امام کتابی تالیف کند . وقتی مقصود خویش را با این ضعیف در میان گذاشتند ، گفتم فرصت را غنیمت شمارد و هرچه زودتر بدین کار مهم اقدام نماید واز سابقه دوستی ،صحبت وبحثی که‌درمیان مابود میدانستم که بطور احسن از عهدهٔ این امر خطیر برمی‌آید . مولف محترم آستین تصمیم رابالازد و این کتاب مفید را که اکنون در دست ماست راجع باحوال و آثارامام تالیف کرد . این ناتوان بدوست گرامی خود تبریك میگوید و برای ایشان ازخداوند بزرگ توفیق میخواهدکه‌روزی افکارامام رادردسترس جویندگان قرار دهد زیرا حیات واقعی دانشمندانی مانند امام رازی را، درحقیقت افکار ایشان تشکلیل میدهد .

بنده ناتوان محمد اسماعیل مبلغ غفرالله له

کابل ــ جمال مینه ــ ۲۰ قوس ۱۳۴۳

---

(۱) ر،ك منطق شفاء ــ کتاب‌الفلسفة ص ۱۱٤ به‌تصحیح‌ومقدمه دکتور احمد فوادالاهوانی

بسم‌الله الرحمن الرحيم

مقدمه مؤلف

قدرت علمی‌ومنطقی وشکوك‌فخررازی ازغالب مصنفات اونمودار میشود ولی‌شرحیکه برإشارات‌ابن سیناکرده غوغای عظیمی درجهان فلسفه افگند شیخ‌طوسی بجانب داری ابن سینای بلخی قیام‌نمودکه بعداً بنام‌محاکمات ویاشرح‌الشرح، قطب‌الدین رازی شرحی برآن دو شرح ونقد نوشت و در این شرح خود میخواست دوپهلوان فلسفه‌مشاء و علم کلام (امام رازی و شیخ طوسی) را آشتی دهد وهم ذهن اموزنده‌گانرا در طرز قضاوت روشن سازد .

ابن سینا درنمط سوم میگوید ارجع الی نفسك وتأمل هل اذاکنت صحیحاً . . . . . الی آخرکه حاصل‌آن دراشارات فارسی چنین آمده.

«باخویشتن آی واندیشه کن‌که چون توبحالی باشی‌که چیزهارا در توانی یافت دریافتن درست ، از ذات خویشس غافل توانی بود وبود که اثبات ذات خود نکنی، نه‌همانا‌که بینا را این حال تواند بود بلکه خفته ومست در حال خفتگی ومستی ، ذات اورا ازو دور نتواند بود واگرچه‌مثال ذات‌وی‌درذکر بنماند واگرتوهم‌کنی ذات‌خودراکه دراول آفرینش‌برآن صفت‌کمال باشی‌که‌اکنون هستی‌باعقل‌درست وهیأت‌تمام وتوهم کن که اندامهاء تو بروضعی وهستی باشد که بهم پیوند ندارد ویکدیگر را بنساود بلکه ازهم جدا بود ودر هوای باشد که از آن متاثر نشود ومتعلق ایستاده بود اورا بینی‌که ازهمه چیزها غافل بود مگر از ثبوت هستی خویشس » (۱) .

وحاصل کلام شیخ اینست که برخود بیاندیش در صورتیکه تندرست باشی چشم‌خودرا بپوش خودواجزاء خودرامبین ونه‌درهوای گرم و سرد باش اعضاء تو از هم جدا وبهوا آویزان باشد در این‌صورت از همه غافل خواهی بود ولی از ذات‌خودغافل‌نمی باشی وروشنترین

---

(۱) اشارات فارسی نمط ۲ ص۵۲ .

ادراك همان ادراك خود انسانست که نفس خودرادرك میکند واگر احیاناً بخواب ویابحالت سکر باشی هم از خود غافل نیستی ولو که اگر بخود آئی و آن حالت را بیاد نداشته باشی باز هم در آن حال بکلی از خود غافل نبوده ئی (۲)

امام رازی میگوید دراین سخن که شیخ گوید انسان از ادراك ذات خود درهیچ حالی غافل نمیماند واضح نساخته که آیا این قضیه بدیهی است یامحتاج ببرهانست وبفرض اینکه قضیه برهانی باشد حجتی برآن نیاورده است وهمین طور روشن نساخته که از ادراك ذات خود غفلت نمیکند آیا امکان دارد ازخود غافل بماند ؟.

برخود لازم میدانم این بحث را دنبال کنم .

حقیقت اینست که این قضیه بدیهی نمیباشد زیراوقتیکه ما این دو قضیه را درپیش عقل خودمیگذاریم « مانفس خودرا درحالت سکروخواب (وانفکاك اعضاء از هم) درك میکنم وبااین قضیه دگر که کل ازجز بزرگتر است مقایسه میکنیم می بینم قضیه اول بروشنی قضیه دوم نیست وباید انصاف نمودکه قضیه اولی محتاج ببرهانست .

آنگاه که مدرك ذات خودباشد آیااز المولذت مستشعر میباشدیاخیر؟ اگر احساس نکردلابدمرده است واگر به آن مستشعرشدیاالم ولذت رادرك میکند باینطورکه مولم وملذی هست ویابطور مطلق درك ملذراکرده نتواند قضیه دومی باطل است وبافرض مستشعربودن منافی است ولی بنا بفرض اول باینکه مولم اورااذیت میرساند علم باضافت موذی است وعلم باضافه ارتباط دارد وموقوف است برعلم برهریکی ازمضافتین وامادراینکه انسان از ذات خود غافل نمی ماند دلیل اواینست که علم عبارت ازحصول ماهیت مدرك درمدرك است پس علم اوبذاتش عبارت ازحصول صورت آنچیزاست که مساویست در ذات او، درحال ومحل اولویت ومباینت ندارد زیراهر دو درماهیت خود مساویند پس لازم می آید که هر يك حال ومحل واقع شوند واین محالست واگر علم عبارت ازحصول ماهیت آن ذات بهمان

---

(۲) شرح اشارات طوسی وقطب الدین رازی ص ۳۹۲

ذات باشد پس حصول‌شی درنفس خودشی محال است که بغلفت منجر گردد . لهذا ثابت شد که غفلت ازنفس متصور نیست وبرهانیست نه بدیهی طوریکه شیخ گمان‌کرده است اینجا کلام امام رازی تمام‌میشود وطوسی الفاظ وجملات ابن‌سینا رابشیوۀ که خودابن سینا اقامه دلیل کرده شرح میدهد وانتقاد اتیراکه‌امام فخررازی برابن سینادراین مورد کرده بکلی نادیده میگیرد وحتی تصریح مینماید که اشتغال بگفته‌فاضل شارح (فخررازی) بیهوده‌است .تاآنجاکه‌میگوید واضحترین‌اداراکات که انسان نفس خودرا ادراك میکند وامکان ندارد این ادراك بحدورسم صورت گیرد ویابحجت وبرهان ثابت گردد وقول فاضل شارح اینست که ابن‌سینا بیان نکرده که آیا این قضیه برهانیست یابدیهی است یکبار آن قضیه رابرهانی میداند وبعداً از اقامهٔ برهان اهمال میکند چون براهین امام رنگ تزییف رادارد وهمه خطا وخبط است تذکر آنرا خالی ازفائده میدانم (١) درینجا کلام شیخ طوسی.تمام میشود

درنتیجه دیدیم که ابن سینا چون دکارت به برهان «کوجیتو»عقیده دارد ازآنجائیکه دکارت میگوید «متوجه شدم که هرچه‌را شك کنم‌این فقره رانمیتوانم که شك میکنم چون شك میکنم پس میاند یشم پس کسی هستم که‌میاندیشم پس نخستین اصل متیقن ومعلومی که بدست آمد اینست که «میاندیشم پس هستم» (٢)

برخی فلاسفه این نظریه راموردِ نقد قرار دادند بخصوص آنهائیکه برعلم النفس تعقلی پشت پازده بودند این نظریه راروی برهان نقض کردند هیوم وکانت چون امام رازی برعلم‌النفس تعقلی اعتنائی داشته از انرو امام رازی باکانت وهیوم دریك صف قرار دارد طوریکه هیوم میگوید « آنچه آنرا نفس ومن میخوانم وواحد وثابت وپا برجا میدانیم چون درست نگریم نتیجه هیچ تاثیر ساده مستمری که‌درك کرده باشیم

---

(١) الاشارات التنبیهات شرح طوسی وشرح الشرح قطب‌الدین رازی ص ٢٩٢ ـ ٢٩٤

(٢) ص ١٧٩ ج ١ سیر حکمت در اروپا .

نیست هردفعه که آنرا بذهن میآوریم حس تأثـر خـاص است ودر واقع نفس مجموعه ازادراکات است که باکمال سرعت دنبال یکدیگر میروند من ویا نفس تعاقب پی در پی تصورات است همچنانکه اشیاء خارجی تعاقب پی در پی تأثرات است پس نفس هم مانند جسم رشته مسلسلی است از حوادث » (١) کانت میگوید اهل تحقیق وجود نفس را برای انسان امری بدیهـــی میخوانند وچنین می پندارند مثلا کارت میگفت « میاندیشم پس هستم » از همین است که شرط علم را موضوع علم قرار داده است ودر جمله میاندیشم موضوع ، محمول را موضوع بمعنی جوهر گرفته واشتباه در اینجاست.

نتیجه آنکه امـام رازی در همیـن مـورد (برهان رجـل‌طایر) بر ابن سینا اعتراض نموده ودلیل آورده (وشك آن در بسا موارد صبغه شك دستوری را دارد) ودیدیم که امام رازی چون کانت وهیوم برروان شناسی تعقلی عقیده ندارد وبرهان «کوجیتـوی» دکارت را نقضــ میکند واما این از انصاف بعید خواهد بود که شیخ طوسی وبرخـی دانشمندان شرح رازی را بر اشارات جرح میدانند چندانکه سخن شیخ طوسی را در بارهٔ رازی خواندید ، حـال آنـکه میدانیم رازی باشارات ابن سینانیك منهمك بود، وبدقت تمامی بمطالبش رسیده است چنانچه یکبار شرح ونقد کرده وبار دگر آنرا مهذب نموده است در بعضی قسمت های فلسفه ارستو که ابن‌سینا یکی از ناقلین وناقدین آنست روی استدلال وبرهان تاخته است وطرف مقابـــل را درزوایای قضایای محصوره گیرو مجاب نموده است

قبل از فخررازی امام غزالی هم این کار را کرده است وحتی بفلسفه الهیات ارستو انگشت تنقید دراز نموده است، وقتی فلسفـه ارستوبذریعه الکندی وچند تن دکرباسلام انتقال داده شد غـالب متنفکرین اسلام رد روی وحتی جانبداری کردند وباستحکام واثبات آن کوشیدند ولی فخررازی از کسانیست که شکوکی در بعضی قسمت‌های فلسفه ارستو آورد ودر مسئله تصور وتصدیق نظری را قایم نمود که در غالب کتب منطق ازان به نیکی یاد میشود

---

(١) سیر حکمت ج ٢ ص ١٦٦

درین مورد سخن بسیار است وحرف درآنست همانطوریکه غزالی ورازی فلسفه ارستو را در برخی موارد تخطئه کردند اگر متفکرین اسلام جانبداری ارستو را نمیکردند وکاخ فلسفه او را اگه شکستی برآن متوجه بود پس ترمیم نمیکردند لابد در تمام شقوق فلسفه ابتکاری از ناحیه شان بروزمیکرد ودنیای علم ودانش رابرنگ نوومترقی میآوردند انسان که فلاسفه اروپا این کار را کردند ،همین ریزه خواران خوان ارستو بودند که روح ابتکار را کشتند ونگذاشتند فیلسوفی آزاد فکر کند واگر سخنی خلاف سنت فلسفه پیشین میگفت ازچار طرف براو روی سفسطه حمله میکردند.

درمیزان سال ۱۳٤۱ که سالگره خواجه عبدالله انصاری هـروی یك هفته در کابل بر گذارشد اینجانب باهمراهی مستشرقین که دراین احتفال دعوت شده بودند بهرات رفتم هراتیکه انبوه مردان خدا وعارفان دل آگاه درهرگوشه آن خوابیده اند وغوغای عظیم واشتهار آنها درآفاق وانفس پیچیده است .

آنگاه که سرمقبره امام فخررازی (درحاشیه خیابان) آن مردمجاهد وفیلسوف وفقیر ،مفسر ،متکم رسیدیم بعداز دعافاضل محترم احمد آتش محقق ترکی بمن گفت هنوز گمان میکنم شرح حال وزندگی امام رابطور جداگانه کسی ننوشته است من گفتم چراء بار دونوشته اندولی آنقدر مفصل نیست وهم طبقات نویسان چند صفحه بحیات امام اختصاص داده اند آقای آتش گفت چه خوش بود حیات این مرد نوشته میشد وقتی ازمقبرهٔ امام فخر گذشتم درسرم شور واندر دل نور این کار افتاد شب را در هوتل پارک هرات تادیر شب بهمین اندیشه بودم باشاعر خوش قریحه ضیاء قاریزاده این حرف رابمیان گذاردم اوهم گفت چه چه نیکو کاری .

وقتی بکابل آمدم ازدوستان سراغ بعضی آثار امام را نمودم آثار امام یکی بعد دیگری در حدود بیست وهفت اثر آن بدسترس من قرار گرفت ،شروع بکار نمودم ،بیاری خدا تنها همین قدر کاری شد

که‌حیات صوری او بپایان رسد آرزو مندآنم تاحیات تامـلی ومکتـسب اورا(که وقت بکار داد) بنویسم چون‌این‌اثراولین‌اثرمنست‌که بتاریخ نوشته‌ام شکل نیست که‌خالی از اشتباه نباشد وبرذمت دوستانست تاروی تعامل اخلاقی وادبی مراآگاه سازند وبرخودلازم میدانم تااز دوست فاضل آقای مبلغ تشکر کنم که‌در آغاز مرحله‌وشروع بکـار تمام آثار خودراکه مربوط بزندگی وتفکر امام فخرزاری بود بدسترس من گذاشتندوباید اینر امتذکرشدکه‌برخی‌مطالب‌ازکتب‌فارسی باااندک تغییری درکتاب نقل گرده شده که هرنویسنده ای ازآن ناگزیراست واشاره بدان کـتاب کرده شده‌است .

مایل‌هروی .

بخش اول

۱ـ اوضاع مختصر سیاسی اسلام درقرن ٦

۲ ـ دانشمندان عصر فخررازی

۳ ـ فرق اسلام ومذاهب

٤ ـمدارس

٥ ـ نام وکنیه والقاب فخررازی

٦ ـ دانشمندانیکه ازفخررازی به‌نیکی یاد کرده اند .

۷ ـ اوصاف ومشخصات وشمایل

۸ ـ استادان فخررازی

۹ ـ اولاد واقوام ومنسوبین فخررازی

۱۰ ـ شاگردان فخررازی

۱۱ ـ کسانیکه فخرارزی رامدح کرده‌اند .

اوضاع مختصر سیاسی اسلام در قرن ٦ هجری

قرن ششم هجری قرن پرماجرائی است ودرین قرن جنگهای کشور گیری وستیزه های ایدولوژی بوجود آمده که قابل اعجاب است و اهمال کاری و کج آهنگی این عصرفتنه مغل را در آغاز قرن هفت بوجود آورد همین عصریکه زیر مطالعه ماست میتوان آنرا عصر ماجرا و ستیز نامید البته‌مطالعه این صدسال در دنیا و بخصوص شرق‌میانه و بالاخره عصریکه فخر رازی رادر گرو خود داشته و شهرهائیکه‌فخر رازی سیر وسفر داشته تفکر وتتبع عمیق میخواهد وما جز آنکه سیر اجمالی کنیم چارهٔ نداریم زیرا اگر نمام جزئیات قرن ششم در ممالك اسلامی یعنی آنکشور هائیکه قرآن‌خدا مومن به شناخته شده بود و براحکام آن‌عمل میکردند وآنرا مقدس میشمردند نوشته شود و یادآوری گردد کتابی جداگانه میخواهد تا خصوصیات جنگبازی و کشور ستانی همه کشورها وبخصوص جنگهای داخلی وطرز حکومت آنها توضیح گردد .

در نیمه اخیر قرن ششم بیشتر تماس باید گرفت زیرا عصر زندگی فخررازی را احتوا میکند از طرفی باوجودیکه در قرن ششم هجری و سائل حمل‌ونقل جز اسپ و شتر و فیل و الاغ بیشتر نبوده ولی بآنهم یك‌روح علمی حاکمیت میکرده و هر دانشمندی خصوصیات عصر خودرا درمی‌یافته است بخصوص جامع‌ازهر درمصر و مدرسه نظامیه بغداد و چندین مدارس دگر درافغانستان کانون‌علمی بوده و مردم رابهم نزدیك میساخته است که در جایش مدارس را تاجائیکه معلوماتی در دست دارم یاد آور میشوم .

در نیمه اخیر قرن ششم دولت مرابطین در المغرب و اندلس در سال ٥٥٢ خاتمه یافت که در واقع دودولت متحد بود و بدولت عبدالمؤمن یاد میشد . (١)

---

(١) المجددون فی‌الاسلام تألیف عبدالمتعال چاپ مصر

در سال ۵٦۷ دولت فاطمیان در مصر منقرض شد در خلال همین سالها جنگهای صلیبی دربین‌مسلمانان ومسیحیون غوغائی رابرپاکرده بود و انقراض دولت فاطمی بذریعهٔ صلاح‌الدین ایوبی صورت گرفت چون صلیبیان برای‌تصرف ازراه‌شام فعالیت میکردند حکومت(عاضد) جداً جلوگیری نمود و صلیبیان فرار نمودند صلاح‌الدین ایوبی‌فاطمیان راکه بزرگترین افق مخالف‌آنها محسوب میشدند بعدازآنکه تضعیف نمود در سال ۵٦۸ طرابلس راگرفت ودر ۵٦۹ درحمص مسلط شد .

وصلاح‌الدین ایوبی کوشید تاشام راازدست صلیبیان مستخلص کند وجنگهای سختی نمود بیت‌المقدس را درسال ۵۸۲ فتح نمود .

اسلام در آن هنگام جریحه‌دار شده بود بذریعه صلاح‌الدین ایوبی مرد مجاهد تاحدی‌التیام پذیرفت درخلال جنگهای خارجی جنگهای فکری داخلی هم اندیشه‌های مردم را سرگردان نموده‌بود سلاطین آنوقت برعلمای قشری بیشتر اعتناء داشتند زیرا طبقه عوام‌الناس بحکم آنکه (انسان به‌چیزیکه معرفت ندارد دشمن آنست) با فلاسفه وآنهائیکه سطح فکری ونشیمن طائر اندیشه شان آنسوی گردون بود مخالفت فکری و عقیده‌ئی داشتند همین‌بود که خون شیخ اشراق (شهاب‌الدین سهروردی) را مباح قرار دادند و آنرا در قلعه حلب محبوس و ظاهراً بجرم آنکه (پسر سلطان صلاح‌الدین هم به فلسفه گرائیده) اورا کشتند و شیخ اشراق ۳۸ سال بیش نداشت .

ابویعقوب پسر عبدالمومن که مردی عالم و فاضل بود در سال ۵۵۸ پدرود حیات گفت پسرش ابو یوسف یعقوب که ملقب بمنصور بود برای اینکه مردم را از جنگهای عقیده‌ئی و حاشیوی نجات دهد در فروعات فقه اعتنائی نداشت و صرف در کتاب‌الله وسنت رسول اکرم منهمك بود و در دورهٔ سلطنت او فلسفه اوج گرفت و وسعت نظر بر مردم پیداشد ابن رشد بوجود آمد و اندیشه و تفکر سلف را روی استدلال وبعضی تئوریها عیب جوئی ونقادی میکرد وفلسفه

ابن‌رشد توانست در تمام مراکز علمی اروپا مورد بحث و تدریس و تفکر واقع‌شود مرگ یوسف بن عبدالمؤمن بمرگ فلسفه منجر شد زیرا سلاطین بعدی‌المغرب به تصوف اعتنا داشتند و خانقاهاساخته شد وشیخ عبدالقادر بن جیلی‌علوی متوفی ۵۶۱ و شیخ‌احمد بن ابوالحسین رفاعی متوفی ۵۷۰ در سیر وسلوك و اشراق قلبی تصوفی را بوجود آوردند .

جیلی ازنگاه ریاضت نفسانی و مجاهده برعلیه خوشی‌ها وظواهر زندگی شهرت آفاقی گرفت .

مقارن همین روزگار ابن‌جوزی در کتاب تلبیس ابلیس خودبرعلیه صوفیهای عوام فریب قیام فکری نمود در خلال جنگهای صلیبی که درین عصر بیشتر تماس میکند اروپائیان از مسلمانان مصر و شام و المغرب بسیار چیزها آموختند بخصوص فلسفه یونان که بزبان عربی انتقال یافته بود بزبان لاتین در آورده شد .

دورهٔ حکومت سلاجقه در واقع دورهٔ عصیان و طغیان غلامان ترك بود زیرا بعد ازوفات ملکشاه و نظام‌الملك هریك دعوی‌سلطنت کردند درمیان محمود وبرکیارق فتنه ها خاست و (انو شتگین طشت دار) بر سلطانان خوارزم بدعهدی کرد و میان اتسز و سنجر پیمان شکنی ها شد (۱) .

چون خلفای بغداد زیر تاثیر سلطان سنجر بودند اتسز که برسلطان سنجر طغیان نمود وقتی بود که سنجر از گورخان‌قراختائی شکست خورده بود وهمین گورخای قراختائی از اتسز خوارزم شاه هر سال مبلغی میگرفت و حتی تکش و سطان محمد معروف هم این بار را متحمل و متقبل شده بودند اتسز در سال ۵۳۶ برخراسان

---

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات دوکتور صفا .

و مضافات آن مستولی شد (۲) جمعی از فضلا و ادبا رابخود نزدیك ساخت چون در سال ۵۳۱ طبیب معروف. سیذاسمعیل بن حسن جرجانی فوت شد جمعی را مامور کرد که ابوالبرکات هبته‌الدین علی طبیب یکی از شاگردان خودرا بحیث طبیب بخوارزم بفرستند .

وشهرجرجانیه پایتخت سنجر دراجتماع فضلا ودانشنمندان همسری وبرتری میکرد رشید .وطواط متوفی ۵۷۳ وعلامه زمخشری متوفی۵۳۸ مشهور بفخر خوارزم‌بهاءالدین محمدبن‌مؤید بغدادی‌وغیره کسانی‌هستند که شهرت تاریخی دارند از ترکمنان سلجوقی در همین وقت عدهٔ که اسلام آورده بودند در جنگهای ماوراءلنهر هم شرکت کردند و ازطرز حرکت آنها همان وحشت و دورهٔ جاهلیت شان نمودار بود گروهی درعراق و آذربایجان سکونت داشتند و عدهٔ باجازه سلطان محمود بافغانستان امدند و بعداً برای سلطان محمود در دسری ایجاد کردند وغزان‌مزاحم سلطان مسعود شدند وترکمنان درخراسان هم باشنده بودندمسلمانان آنهارا بنام‌غزمی شناسند وآهسته آهسته دربلخ مهاجرت کردند وحاکم بلخ امیر قماچ از دست آنها بمرو گریخت و سلطان سنجر آنهارا امر نفی بلدداد ، غزان اموالی باو فرستادند چون سلطان سنجر فعالیت آنهارا میدانست بسرکوبی‌آنها لشکری فرستاد ، امیر قماچ در همین جنگ کشته شد و در سال ۵٤۸ سنجررا غزان اسیر نمودند و اورا پادشاه خویش دانستند سرداران و حکم رانان اورا کشتند و بسال ۵٤۹ نیشاپور را زیرورو کردند بخصوص مرگ امام محی‌الدین فقیه بزرگ شافعی فاجعه بحساب میشود . (۳) غزان نه تنها آدم کشی میکردند بلکه کتابخانه

(۲) تاریخ مفصل ایران از استیلای مغل (عباس اقبال)
(۳) تاریخ ادبیات دوکتور صفا

ها (۲) راهم درمیدادند غزان در طول ۱۵ سال غزنین را هم تحت تصرف داشتند که حمله شهاب‌الدین و غیاث‌الدین غوری به ۵۶۸ آنهارا شکست داد و بالاخره سلطان محمد خوارزم‌شاه بسال ۶۱۲ ازشر آنان نواحی خراسان افغانستان راخلاص نمود. سلطان‌علاوالدین جهانسوز غوری متوفی ۵۵۱ غزنی را بخاك یکسان و با سلطان سنجر آغاز مخالفت نمود و د ریکی از صحاری هرات با سلاجقه جنگ‌نمود و گرفتار سنجر گردید روزی چند در محبس ماند چون مردی زبان‌آور و ظریف بود اورا ندیم خود مقرر نمود روزیکه چشم سلطان علاءالدین برخال پائی سلطان سنجر افتاد این رباعی را بداهتاً گفت .

ای خاك سم مرکب‌تو افسرمن   وی حلقه بندگی توزیور من
تاخال کف‌پای ترا بوسه زدم   اقبال همه بوسه زند برسر من

و همین رباعی اورا به سلطنت غور رساند . (۳)

در اخیر قرن ششم دولت سلاجقه که بحصص مختلف تقسیم‌شده بود مانند امارت زنگیهای بغداد وموصل که در ۵۸۹ منقرض گردیدند (٤) چون نیمه‌اخیر این قرن خلفای عباسی از وجهی تحت تاثیر سلاجقه بودند سلطان تکش بن ایل ارسلان هم میل داشت بربغداد استیلا پیداکند ولی طرف خوبی با ناصرالدین الله نداشت ، سلاطین غوری افغانستان باوج خود رسیده بودند و در ۵۷۸ ـ سلاطین‌غزنوی را بکلی منقرض‌نمودند ناگفته نگذریم که سلطانان غوری(شهاب‌الدین و غیاث‌الدین) عمرشان بجنگ و ستیز گذشت و نه بارشهاب‌الدین در هند حمله کرد و هفت بار مؤفق و دو بار شکست

(۲) رجوع‌شود بتاریخ کامل ابن اثیر واقعه ۵۵۰
(۳) حبیب‌السیر
(٤) المجددون فی‌الاسلام

خورد (۵) وحتی دوبار فخرالدین رازی راهم باخود برده است بحیث قاضی لشکر که در تفسیر کبیر از سفر هند امام فخرالدین ذکر میکند نامه که بسید صدرالدین سرخسی نوشته و به تصریح مینویسد که دوبار بهند رفته ام و جنگهای زیادی را بچشم سر مشاهده کرده ام . (٦)

قراختائیان پادشاهان خود را لقب (گورخان)میدادند ازین روابنها را سلاطین خانیه میگفتند وباماورالنهر باخوارزمشاهیان همسایه بودند اتسز (۵۳۵ـ۵۵۱)برای اینکه انها را از تجاوز بازدارد متقبل شدکه سالی سی هزار دنیار باج دهد (۷) وهمین باج وخراج تاسال ٦۰۷هم اجراء می‌شد از جانب در اخیر همین قرن زرد پوستان چین و تاتارهم بفعالیت وکشورگیری دربین خود ـ مشغول بودند .

ولی در روزگار سلطان تکش مناسبات خوارزمشاهیان باغوریان بد نبود وقتیکه سلطان تکش در سال ۵۹٦ فوت شدسلطان محمد با سلاطین غوراز درمسالمت پیش آمد ولی سلطانان غوری که هرات را از سلاجقه خلاص کرده بودند و برتخت غور وغزنه وبامیان حکمفرمائی میکردند و حصه غربی هندوستان و مضافات آنراباثر جنگهای پیاپی‌که سلطان شهاب‌الدین غوری نمود بدست ـ آورده وخزانه غزنه وغور مملو از جواهرات وثروت های اندوخته بود بران شد تا جنگ کنند بسال ۵۹۷با سلطان محمد خوارزمشاه جنگ نمودندوشکست خوردند چون در همین سال سلطان غیاث الدین فوت شد سلطان شهاب الدین چند ماه قبل ازفوت او در طوس ونیشاپور حمله برده بازبسال۵۹۸ سلطان شهاب‌الدین‌بخوارزم لشکرکشیدچون سلطان محمدبقراختائیان

---

(۵) منتخب‌التواریخ بدایونی

(٦) رجوع شود به همین کتاب

(۷) تاریخ مفصل ایران

وملوك خانیه همسایه های خود التجا آورده بود گوئی بقوت آنها سلطان شهاب‌الدین شکست فاحش خورد و باز سلطان شهاب‌الدین برای تدارك بهند رفت وحین بازگشت بدست یکی از فدائیان بسال ۶۰۲ کشته شد خوارزمشاه هم که ملوك غور را ضعیف و دو حریف سرسخت خود را کشته دید به تصرفاب غوری همت گماشت و بهر طرف بیدریغ میتاخت بخصوص وقتیکه فهمید که ناصرالدین‌الله خلیفه سلاطین غوری را تحریك میکرده است نام او را ازخطبه انداخت وبااو سرپیکار را گرفت چنانچه مخاصمتی که‌پدر سلطان محمدسلطان تکش باخلیفه آغاز کرده بود که درنتیجه فخررازی ومولیناسراج منهاج به دارالخلافه رفتند. (۲) و در واقع سلطانان غوری باخلیفه تا اخیر عمر صلح وصفا داشتند وخلیفه آنهارابرعلیه سلطان محمدخوارزمشاه تحریك میکرد.

و بعدا که قوت زیادی سلطان محمد حاصل کرد حتی از باج و خراج‌هم برای گورخان در ماوراالنهر خود داری کرد وآنها راهم منقرض نمود وبواسطه بی‌احتیاطیهای خود وکج آهنگیهای مادرش (ترکان خاتون) همه شان به سرنوشت شومی گرفتار شدند این بود تذکر مختصری از وضع سیاسی در قرن ششم.

۲ـ طبقات ناصری

دانشمندان عصر فخررازی

در قرن ششم هجری بزرگترین دانشمندانی ظهور نمودند و آثار زیاد جاودانی بوجود آوردند در قرن ششم سلاطین هم دانشمندانرا احترام و تشویق میکردند همانطوریکه فخر رازی ازپنج پادشاه عصر خود برخوردار بود. دیگر دانشمندان هم التفات حکام عصر رادریافته بودند دانشمندان زیادی با فخر رازی هم‌عصر بودند که با او مناظره کرده اند از خصوصیات این عصر اینست که حوادث و زمینه های گوناگونی برای ساختن و وسعت نظر و مطالعه اشخاص بظهور میرسد و هم گنجایش علمی در محیط و کشور ما موجود بود که یکعالم باثقل تلالو و تشعشع فکری و دماغی. خود احترام میشدومیتوان محیط آنوقتی را یك محیط علمی قیاس نمود و از طرفی صراحت لهجه در علم وپدیدۀ فکری و جنگهای عقیده‌ئی بشدت هرچه تمامتری دیده میشد و حتی سلاطین برای اینکه تفکر اهل فکرت را متجلی‌تر پرواز دهند مجالسی مناظره‌ئی و علمی برپا میکردند تا بدین پایه که سلطان محمد خوارزم شاه روی استدلال حکمی فخر رازی باهل تصوف بی اعتناتر میشود و سلطان غیاث‌الدین غوری از مذهب کرامی به مذهب شافعی میگراید و سلطان شهاب‌الدین از مذهب کرامیه بمذهب حنفی تمایل پیدا میکند (۱)

این عصر را میتوان یك عصر علمی و نقادی محسوب نمود زیرا برخی آثار ابن‌سینا بذریعۀ ابن رشد متوفی ۵۹۵ و عبدالکریم شهرستانی متوفی ۵٤۸ و ابن غیلان و خود فخرالدین رازی نقد و ابطال میشود وبرخی کتب مشکله شرح‌وتوضیح میگردد . دانشمندان

---

(۱) طبقات ناصری

زیادی درین عصر که‌استادان وشاگردان ومداحان فخررازی راتشکیل میدهند پیدا میشوند که در جای خود مفصل ذکر میشود از علمای ادب دران عصر علامه سراج‌الدین ابو یعقوب یوسف سکاکی صاحب مفتاح‌العلوم متوفی ۶۲۶ و رشیدالدین وطواط بلخی صاحب حدایق السحرو همین طور علامه جارالله زمخشری که صاحب تالیفات عدیده است درعلوم ادبی اساس‌البلاغه وقسطاس وکتاب انمونج او شهرت دارد (۱) دیگر ازعلمای ادب این عصر باید ازامام ابوالفتح مطرزی خوارزمی متوفی ۶۱۰ نامبرد و در علم طب عبدالکریم سرخسی را باید نامبرد که سمت استادی به فخر رازی داشته و امام شرح قانون بوعلی سینا را بنام او کرده است (۲) و ابوالبرکات هبته‌الدین علی بذاوی متوفی ۵۴۷ که کتاب نفس ارسطو را تفسیر کرده است سید اسمعیل جرجانی متوفی ۵۳۱ صاحب ذخیره خوارزم‌شاهی در طب نظری داشت واز ریاضی دانان این عصر ظهرالدین ابولمحامد بن مسعودالمسعودی غزنوی است که کتاب احیاءالحق خودرا در سال ۵۴۲ تالیف کرده است و دیگر ابوالحسن‌علی بن زید بیهقی متوفی ۵۶۵ و هم از شرف‌الدین طوسی متوفی ۶۰۹ که در استرلاب دستی داشته هم باید نامبرد شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی مقتول در سال ۵۸۷ هم از کسانی است که در فلسفه اشراقی‌صاحب مکتبی‌است که درحکمت اشراق‌ازفلسفه افلاطون‌و زردشت متأثر است (۳) درین عصر صوفیان بزرگی چون سلطان العلماء متوفی ۶۲۸ و شیخ‌شهاب‌الدین عمر سهروردی متوفی ۶۳۲ صوفی دربار ناصرالدین الله ومجدالدین بغدادی مغروق متوفی

---

(۱) وفیات‌الاعیان
(۲) اخبارالحکماء ابن قفطی
(۳) وفیات‌الاعیان

(۶۱۲) یا ۶۱۶ و شیخ نجم‌الدین کبری شهید فتنه مغول در سال ۶۱۸ که هرکدام دارای تالیفات زیاد تصوفی میباشند و شاگردان زیادی دارند (۱) و ابوالفرج ابن جوزی بغدادی متوفی ۵۹۷ باید نام‌برد که‌در تلبیس ابلیس اثر خود معارف وصوفیان دروغین رازیر انتقاد شدید گرفته است و در علم فقه باید از ابوالحسن علی‌بن‌ابی‌بکر مرغینانی متوفی ۵۹۳ ذکرکرد که الهدایه مرغینانی شهرت زیادی دارد و از جمله کتب تدریس گردیده است و فراء بغوی متوفی ۵۱۶ (۲) و ابو محمد روزبهان بن ابـونصر دیـلمی متوفی ۶۰۶ کـه عرائس‌البیان فی حقایق‌القرآن او شهرت بسزائی دارد و فخررازی‌که بشنهادت جمهور طبقات و تاریخ نویسان تمام علماء و فضلا عصرخود رابقلم وقدم یاد وملاقات کرده است که‌در عصر او علماء کلامی با فلاسفه بیشتر در آویز بودند هجوم فکری از طرفی و هـجوم کشور کشائی از طرف دیگر از خصوصیات این عصر است و فـخر رازی متکلم قوی با مذهب اسمعیله و مذهب کرامی و معتزله بجنگ فکری مشغول بود و اینکه یکتعداد کتابها را در رد فلاسفه تالیف نموده به کتاب‌الفرق بین‌الاعتقادات مسلمین و المشرکین که آنرا سید محمد باقر از عربی ترجمه نمودهٔ در ضمن کتاب چارده رساله چاپ دانشگاه میگوید .

فصل ششم در بیان احوال فلاسفه .

مذهب ایشان آنستکه عالم قدیم بود و علت مؤثر بالایجاب است.

(۱) تاریخ مفصل ایران عباس اقبال
(۲) فوائدالبهیه .

نه فاعل بالاختیار وبیشترین فلاسفه‌علم خدارا منکرند وحشر اجساد را باور ندارند بزرگترین ایشان ارسطا طالیس است و اورا کتابهای بسیار بود و هیچکس درنقل گفتار او و ترجمه کتابهای وی بهتر از بوعلی سینا شیخ‌الرئیس نیست که وی درزمان محمود بن‌سبکتگین میبود دوستداران علم و فلاسفه را اعتقادی عظیم و عنایتی کامل بآن کتابها هست مانیز درآغاز کار وآوان اشتغال بعلم کلام اشتیاق‌فراوان بدین کتب ایشان داشتیم مدتی از عمر رابدان صرف کردیم وپیوسته در صدد بودیم فضل و توفیق حق مارا بران داشت کتابهای تصنیف کنیم که متضمن رد آنهاباشد چون کتاب نهایته‌العقول وکتاب‌المباحث المشرقیه وکتاب‌الملخص و کتاب‌اشارات و کتاب جوابات‌المسائل النجاریته و کتاب‌البیان و البرهان فی‌ردعلی اهل‌الزیغ و الطغیان و کتاب‌المباحث‌اعمادیته فی‌المطالب‌المعادیته وکتاب تهذیب‌الدلائل‌فی‌عیون المسائل و کتاب اشارة‌النظار الی لطائف‌الاسرار همه این نه کتاب در بیان اصول دین و شرح ابطال شبهات فلاسفه مخالفان است دوست ودشمن اقرار واعتراف دارند که هیچکس از متقدمان ومتأخران مانند این کتب تصنیف نکرده اند واما تالیفات دیگر خود را که در دیگر علوم نبشته ایم دراینجا یاد نکردیم بااین همه دشمنان بسا دشمنان وحاسدان که پیوسته زبان دشنام وطنز برمادراز دارند ودردین وایمان من طعن میزنند باآنکه کوششهای فراوان وسعی بی‌پایان مارا درباری عقیدت دیده ودانسته اند دانایان قوم بخوبی دانسته اند که مذهب من وپیشینیان من‌هم اکنون گروه شاگردان من وشاگردان پدرم در اطراف گیتی هستند که ترویج دین حق وآئین رستگاری کنند و بدعتها را باطل کنند. طعنه مخالفان شگفت نیست چه دشمنان من اند وبرمن حسد برده اند تعجب ازدوستان مشفق ویاران متفق است که چگونه دم‌فروبسته ودرکنج خموشی نشسته درمقام‌یاری‌نبوده رفتار دشمنان مرادیده وظیفه خودرا در دوستی انجام نداده اند کیست که

نداند این جهان جهان ـ احتیاج ونیازمندیست دستی بکمك دوستی درازکنند وقدمی بحمایت ومساعدت کسی بردارند اگر دراین جهان بی نیازي امکان پذیر بود موسی بن عمران باآن یدبیضاء واژدها کردن عصااز ـ خداوند مسالت نکردی ونگفتی که ارسله‌معی ردءاً یصدقنی. ازخداوند توفیق خود وشما راخواهانم امیدوارم بلطف وکرم‌بی نهایت خود مارا در دنیا و آخرت ازعوامل و موجبات کیفر مصئون بدارد الحمدالله وحده وصلواة علی‌النبی‌المصطفی محمد و آله و صحبه »

علم کلام گرچه‌ازحکمت مشائی ازوجهی بوجودآمد بناء درمقابل فلسفه قیام کرد و ظاهراً علمای کلام از سه وجهه من‌حیث کلی برفلسفه می تازند.

۱ـ فلاسفه عالم راقدیم میدانند.

۲ـبمعاد جسمانی قائل نیستند

۳ـوعلم خداوند را برکلیات میدانند.

این سه اصل البته روئی مطالب اقوال شانست ودردیگر جزئیات هم اختلاف نظراست لازم ـ میدانیم ازآغاز اسلام سیرفلسفه یونانی را در اسلام بطور اجمال تذکر دهیم.

فرق اسلام ومذاهب عصر فخررازی

درآغاز نشئت اسلام کتاب‌الله مومن به‌مسلمانان بود وبقول حضرت عمر(رض) که گفت (کفاناکلام‌الله) مسلمانان جزقرآن‌بدیگر مسایل متوجه نبودند وقرآن کانون فیض وعلم بود وهنوز به‌تأویلات ومعانی بطون‌آن منهمك نشده بودند و باعلاء کلمه‌الله مشغول بودند وروزگاری به‌همین منوال گذشت تاخلافت عمر عبدالعزیز که نیازمندی جامعه بعلم طب احساس شد وکتابی درطب درخزانه شام بود که‌بوقت مروان بن‌حکم ترجمه شد این کتاب درآغاز امر انتشار یافت .

خالد بن‌یزید اول‌کسی است که در علم کیمیا متوجه شد وبعضی کتب را ازمدرسه اسکندریه طلب کرد وهم برخی کتب نجومی دراین عصر ترجمه شد ودرروزگار منصور خلیفه برخی کتب ازقبیل کتب طبی وکلیله ودمنه بذریعه عبدالله بن‌مقفع بعربی ترجمه گردید ودر وقت هارون‌الرشید ـ کتاب مجسطی واقلیدس بعربی ترجمه شد ودر روزگار مامون الرشید فلسفه ومنطق ترجمه گردید و چون خودش به مذهب معتزله بود مناظره های علمی هم بپا میکرد(۱) واضع مذهب معتزله واصل بن عطاست که موضوعی را راجع‌به گناه کبیره از استاد خود حسن بصری پرسید واو از جواب‌ دادن عاجز آمد وواصل بن عطا ازدرس اعتزال نمود وپایه مذهب‌خود رابطریق رای وقیاس منطقی گذاشت و معتزله خود را اصحاب عدل و توحید میگفتند

ابوالحسن اشعری متوفی ۳۳۰ درآغاز معتزلی بود وبه نزد ابوعلی جبائی معتزلی درس می‌خوانده واوهم ازحلقه درس خارج شد وتفصیل آن اینست که ابوالحسن روزی از استاد خود پرسید آیا رعایت صلاح

---

(۱) مقدمه اخبارالحکماء شهر زوری .

عباد برخدا واجب است یانه ابوعلی گفت بلی ابوالحسن گفت سه نفر اطفالیکه کافرزاده هستند یکی ازآنها قبل ازبلوغ و تکلیف میمیرد ودونفر دیگر یکی مسلمان میشود ودیگری بهمان کفر وعصیان باقی میماند حکم و سرنوشت این سه‌نفر در نزد خداچه خواهد بود (۲)، ابوعلی گفت انکه مسلمان میمیرد جای اوبهشت است انکه کافر ماند بدوزخ میرود وانکه قبل ازبلوغ فوت شده نه دربهشت ونه در دوزخ میرود.

ابوالحسن گفت اگراین طفل گوید خدایا اگر من زنده میبودم ایمان میاوردم وازنعمت توبهره‌مند میشدم جواب او ازطرف خدا چه خواهد بود ابوعلی گفت اونمیداند اگر احیانا زنده میماندهم ایمان نمیاورد وخدا صلاح اورا بهتر میداند.

ابوالحسن گفت خوب چرا این مصلحت بینی دربارهٔ برادر بالغ او که کافر مرد رعایت نشده ابوعلی ازجواب عاجز ماند وآنگاه ابوالحسن باابطال مذهب اعتزال قیام نمود.

فخررازی هم‌یکی ازاشاعره میباشد که‌درچند جبهه در مقابل فلاسفه درمقابل معتزله ودرمقابل اسمعیلیها درمقابل کرامیه‌ها که هرکدام خصوصیات ومکتبی ازخود دارند می‌جنگید وعلاوه بران باعیسوی‌هاهم مناظره میکرد ومراجعه درتاریخ وکتب ملل ونحل میتواند مارا بمذاهب گوناگونی مواجه نماید که درنیم اخیرقرن ششم بوده زیدیه وامامیه وهذلیه- واصلیه- ازارقه- غیلانیه -ومرجئه-وحلولیه که هرکدام روی دلائل مطروحه ومستخرجه خود باهم‌درنبرد فکری بودند درهمین عصر است که مردی شافعی‌واشعری ودانشمند وعلامه امام فخر رازی بوجود میاید وکتب زیادی تالیف مینماید.

وبحیث یک‌مجاهد بزرگ قیام مینماید باادله قرآنی وکلامی در تمام جبهه‌ها میجنگد .

(۲) شرح عقاید نسفی .

مدارس

در قرن ششم در تمام اکناف کشور های اسلام مدارسی بر پابوده که افاضه فیض و دانش میکرده این مدارس در حقیقت نه تنها کانون فیض بوده بلکه بهترین تکیه گاهی بوده که شعور اجتماعی را تقویه مینموده است و مردم از طرز تفکر و سیر روحی هم مطلع میشدند نظام‌الملك نه تنها در بغداد و نیشاپور مدارس ساخت بلکه درهرات و بلخ هم مدارسی بنا نهاد که در نظامیه بلخ رشید وطواط متوفی ۵۷۳ شاعر در باره اتسز و ارسلان تکش خوارزم‌شاه در همان مدرسه آموخته است (۱) دومدرسه بزرگ در بامیان که چندی مولینامنهاج الدین عثمان در وقت بهاءالدین سام متوفی ۶۰۲ بن ملك شمس‌الدین متولی آن بوده و طبعاً (۲) طلاب زیادی درس میخواندند .

سلطان شهاب‌الدین متوفی ۶۰۲ که روزگاری در غزنه بود اگرچه قبل از او مدارس زیادی در غزنه بود ولی او هم مدرسه بنام شافعیه بنا نهاد زیرا آنروزگار هر فرقه از خود مدرسه داشتند و ملکشاه سلجوقی باوجودیکه مذهب حنفی داشته مدرسه که ساخت بهر دو منسوب و مخصوص نمود و مدرسه نظامیه هرات حتی تا عصر جامی هم دائر بوده که خود جامی هم در آنجا دروس عربی معانی وبیان را در نزد جنید مدرس میاموخته است (۳) در عهد ملکان غور در هرات سه صدوپنجاه‌نه مدرسه و خانقاه و آتشکده بوده از همه مدارس

---

(۱) تجارب‌السلف

(۲) طبقات ناصری

(۳) تاریخ ادبیات دوکتور صفا

همان مدرسه جامع هرات است که آنرا (٤) غیاث‌الدین غوری درسال ٥٩٧ بنانموده است و درشمال مسجد متصل مدارسه غیاثیه خانقاهی است (٥) اصیل‌الدین واعظ وسعت مسجد را ١٦ جریب مینویسد که شصت گنبد وصدوسی وشش رواق و چارصدوچهل‌وچار پیل‌پایه و شش دروازه دارد و لی در وقت سلطان حسین میزا به تدبیر امیرعلی شیرنوائی برخی کاشی کاریها و مرمرکاریهای در داخل بعمل آمده .

زتعمیر این بقعه جان یافت‌فیض که مانند خلد است‌ماوای‌فیض
چه از فیض‌اتمام شد بهره مند خرد یافت تاریخ آن‌جای فیض

در مرورد هورېران ترمیماتی بعمل آمده است محمد زمچی در روضات الجنات فی تاریخ مدینة‌الهرات مسجد رابااین کلمات می ستاید (ابواب پنجگانه اش غیرت هفت طاق مینافام و چار خطبهٔ اطرافش نمودار هشت روضهٔ دارالسلام کمند اوهام از رفعت‌طاق روان‌مقصوره اش مقصور ....) در تاریخ مزارات هرات اصیل‌الدین واعظ که بنام ابوسعید گرگانی اثر خودرا یاد میکند می نویسد (در زمان سلطان غیاث‌الدین غوری ترقی کرده و سلطان موصوف مسجد جامع هرات را باسم شافعیه بجهت امام (٦) مذکور بنانهاده هرروز جمعه آنجا به نصیحت مسلمانان مشغول میشده) در مسجد شافعیه هرات که فخرالدین رازی روزگار زیادی تدریس میکرده و حتی روزیکه از خانه بطرف مسجد حرکت میکرده سه صدتن از شاگردان باطراف او همرکاب میرفتند و در مجلس و عظ او سه هزار کس حضور بهم میرسانیده چنانچه سلطان العلماء میگوید .

---

(٤) نزهت‌القلوب حمدالله مستوفی .
(٥) تاریخ مزارات اصیل‌الدین واعظ .
(٦) امام مذکور مراد فخرالدین رازی است .

(او یکی از مقربان خودرا فرموده است تا امام هرکجا وعظ گوید با کمر زروکلاه معرق برپایهای منبروی‌بنشینند) موضوع‌وعظ وخطبه‌تا امروز هم‌مروج‌است ولی‌در قسمت موادتدریس آنروزگار منبع‌روشنی در دست نیست اینقدر میتوان گفت که چون در زمان خلفای عباسی علوم یونانی بعربی انتقال داده شد و از طرفی علوم شرعی هم بزبان عربی بود طلاب در قدم اول صرف و نحو عربی را میخواندند و هم چون باین عصر کلام بمعراج خود رسیده بود جز صوفیه باقی از خواندن علم کلام ناگزیر بودند بجهت آنکه بر پایه استدلال بدین و احکام قرآنی آشنا گردند وقتیکه فخر رازی تدریس میکرده است شاگردان مخصوص او زین‌الدین کشی و قطب‌الدین مصری و شهاب‌الدین نیشاپوری باو همراه بودند اگر از دادن جوابات و اشکالات طلاب عاجزمی‌آمدند آنگاه خود فخرالدین رازی برفع اشکال آنها مبادرت می‌جست (۱) درین مدارس کتابخانه ها هم بوده وخازنها داشته است و غالباء مدارس بزرگ از طرف ارکان مهم دولت اداره می‌شده و موقوفاتی بران معین میشد تدریس مدرس بتذکر صاحب تجارب‌السلف بدوشکل ازطرف مدرس ومعید صورت میگرفته است

و دوکتورصفا روی قول حوادث‌الجامعه میگوید . « مدرس هنگام تدریس بر کرسی می نشسته و ردائی بردوش و دستاری بر سر داشته باوقار تدریس مینموده و دونفر معید در دو جناح سخنانیرا که استاد میگفته املا و تکرار میکردند » زیراکه در حلقه‌های تدریس نفر زیادی بوده و باید باستاد کمك میشد تا سخن بهمه میرسید و غالباً درپای تدریس اشراف واعیان وحکام آنوقتی هم اشتراك مینمودند بطورعموم‌درین مدارس‌فقه‌حدیث وتفسیروعلوم‌ادبی‌وحساب‌وطب‌تدریس میشده ولی‌درین‌قسمت که‌کدام کتابهای‌تدریس‌میشده روشن‌وموجه‌نیست

(۱) طبقات‌الاطباء ابن اصیبعه .

نام وکنیت و تاریخ تولـد والقاب
فخر رازی متوفی (٦٠٦ ﻫ)

نام او محمد بن عمررازی کنیت ابوعبدالله ملقب بامام فخرالدین رازی مشهور بابن خطیب ری (١)

---

(١) ری که زادگـاه فخر رازی است در ایـالت جـبال واقـع و نویسنده‌گان عرب آنرا بـالف‌ولام تعریف (امری) می نـوشتند یونانیان (RHAGES) میگفتند باید مدنیت آنرا در قرن چارم هجری دانست زیرا ابن حوقل میگوید بـعد از بـغداد آبادترین در شرق شهری نیست مساحت آنرا یکنیم در یکنیم فرسخ میدانـد آنـچه لستریج شرق شناس متوفی ١٩٣٣ در اثر خود جغرافیائی تاریخی سرزمین های خلافت شرقی میگوید « درزمان خلفای عباسی نام‌رسمی (دولتی) آن ری محمدیه بود بمناسبت اینکه محمد که همان مهدی خلیفه عباسی است در زمان خلافت پدرش منصور درری اقامت گزید پسرش هارون‌الرشید نیز در آنجا متولد شد » حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب اثرخود میگوید « رودخانـه جاجرود از کوه دماونـد برمیخیزد و بولایت ری میرود و قریب چهل‌جوی از آن بردارند واکثر ولایات ری را از آب آنست ودر بهار هرزه آبش در مفازه (کویر) منتهی میشود)

یاقوت در معجم‌البلدان میگوید در سال ٥٨٨ طغرل آخرین پادشاه سلجوقی عراق قطعه طبرك ری را خراب کرد) در آوانیکه فخرالدین رازی در آنجا تولد یافته بود مساجد زیادی و دارای چندین محل و بیشتر مردم بمذهب شافعی (رح) منسلك بودند .

منسوب به البکری و تیمی (۱) .
درری بسال ۵٤۳ (۲) بقـول اصح ولی درمجمع‌الفصحا وریـاض العارفین هدایت وآتشکده آذر تولد او ٥٥٤ قید شده واین اشتباهی است زیرا در نزدیکترین عصر او که وزیر جمال‌الدین ابی‌الحسن علی بن یوسف قفطی متوفی ٦٤٦ می زیسته است در اخبارالحکماء تولد اورا ٥٤٣ یا ٥٤٤ گفته است .

وقتیکه در هرات سه‌صد آموزنده در حلقه تدریس و وعـظ او حاضر بودند و دنبالش چون سایه می افتادند او را شیخ‌الاسلام (۳) میگفتند و این لقب اعزازی بود که شاید حکام عصراو باوداده بودند چنانکه بخواجه عبدالله انصاری هروی این نام را گذاشته بودند .
در دربار علاءالدین خوارزم‌شاه مکانتی داشت ائمه ملت در امور

وعظ و خطابه و تدریس در مساجد بروح عصر آنروزی معمول بوده است و پدر فخرالدین رازی (خطیب ری) در یکی از مساجـد بزرگ آنجا سمت واعظی داشته و هم تدریس مدرسه را به عهده داشته است شهرری در ٦١٧ در فتنه مغول مانند سایر شهر های اسلامی آسیب عظیم دید و یاقوت که در قید حیات بوده روزگاریکه از آنجا عبور کرده است میگوید جز محله شافعیان و برج و باروی آن شهر باقی آن خراب شده بود

(۱) طبقات‌الشافعیه سبکی .
(۲) طـبقات‌الاطباء ابن اصیبعه – طـبقات‌الشافعیه سبکی – اخبارالحکماء قفطی امام رازی عبدالسلام ندوی (اردو) مفتاح‌السعاده تاش کبری– اداب‌الغته عربیه جرجی زیدان .
(۳) طبقات‌الاطباء و طبقات‌الشافعیه .

مصالح و دینی و شرعی باو مراجعه میکردند . (۳) واعظ و امام‌لشکر و دربار سلطان معزالدین محمد بن سام غوری متوفی ۶۰۲ در سفر هند (٤) .

سفیردارالخلافه بغداد از طرف سلطان غیاث‌الدین غوری (۵) .

لقب امام‌المشککین را گمان میرود اخلاص کیشان ابن سینا و شیخ طوسی برایش داده اند زیرا اشارات ابن‌سینا را شرح و جرح کرده و در مقابل شیخ طوسی یکی از آثار اورا بنام محصل افکار متقدمین و متاخرین رانقد نموده و نقدمحصل نام گذاشته است .

(۳) درةالاخبار و لمعته‌الانوار ترجمه صوان‌الحکمه تالیف ظهیرالدین ابی‌الحسن علی ابی‌القاسم زین بیهقی متوفی ۵۶۵ ه

(٤) منتخب‌التواریخ بدایونی .

(۵) طبقات ناصری منهاج‌السراج جوز جانی .

دانشمندانیکه از فخر رازی به‌نیکی یادکرده‌اند

دوکتور برون در اثر خود تاریخ ادبیات از دورترین ادوار تاریخی تا فردوسی میگوید این امام فخر همانست که صلاح‌الدین خلیل بن ایبك‌الصفدی در کتاب الوافی بالوفیات ویرا بزرگترین رجل علم‌ودانش شمرده و جامعترین کس دانسته است که برهمه رشته های علوم تسلط کافی دارد و کسانیکه اهل علم و دانش هستند میدانند که این گفتاروی در بارهٔ اما فخر سخنی حق و درست است .

عبدالسلام ندوی در کتاب (امام رازی) اثرخود میگوید اگرچـه علوم عقلی در دوره عباسی ها به اسلام آمد و حـکماء و متکلمین از اسلام ظهور نمودند ولی‌امام‌غزالی و امام رازی ازکسانی‌میباشند که علم کلام را بهتر تصنیف و تبویب نمودند .

ابن خلکان میگوید .

و هو کان فرید عصره و نسیج و حده فاق اهل زمانه فی‌علم‌الکلام والمعقولات و علم‌الاوائل .

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود میگوید . بعلت خرابی وارده بعجم در نتیجه حمله مغل علم از ایـنجا رخت بـر بـست و امروز تمدن در مصر مرتکزاست و مابعد از ایام ابن خطیب حمله علمی در عجم نمی بینیم .

در تاریخ‌الکامل ابن اثیر ضمن و قائع ٦٠٦ که چند تن از بزرگان مثل ابن ربیع مدرس مدرسه نظامیه و فخرالدین رازی فوت میکنند در بارهٔ امام میگوید صاحب‌التصانیف‌المشهوره و فی‌الفقه و الاصول و غیره‌وکان‌امام‌الدنیا فی عصره .

سبکی درطبقات‌الشافعیه میگوید (ابن‌خطیب‌الری امام‌المتکلمین

ذوالباع الواسع فی‌تعلیق العلوم و الاجتماع بالشاسع من حقایق المنطوق والمفهوم و الارتفاع ...
زرکلی در قاموس‌الاعلام میگوید (الامام‌المفسر اوحد زمانه فی المعقول والمنقول وعلوم‌الاوائل وقضا وقدر (در دائرةالمعارف فرید وجدی‌تذکر رفته است (ولما وصلت‌کتب‌فخرالدین‌الرازی الی‌الموصل واذ ذلك جماعة من‌الفضلا لم‌یفهم احد منهم اصلا فیها سواه کمال‌الدین بن منعه)
یوسف قفطی متوفی ٦٤٦ در اخبارالحکماء میگوید .
ابوالفضل الفخرالدین‌الرازی المعروف بابن‌الخطیب کان فی زمننا الاقرب قراء علوم‌الاوائل واجادها وحقق (مترجم صوان‌الحکمه درة الاخبار و لمعته‌الانوار) ناصرالدین عدةالملك و منتخب‌الدین شمس میگوید والامام المحقق العلامه فخرالدین محمدبن‌عمر رازی خاتم‌الحکماء الاسلام و مطلع مهر اجهتاد امامی و مطبوع معاشر تحقیق و وینبوع زلال تدقیق بوده است .
صاحب مجمع‌الفصحا و ریاض‌العارفین (هدایت) میگوید او از اعاظم حکماء و فضلا بوده است . دوکتور صفا در تاریخ ادبیات خود میگوید وی‌فرید عصر خود بوده و در علم کلام و معقولات از اهل زمان در گذشته است (اسفزاری در روضاةالجنات فی اوصاف‌المدینته الهرات میگوید امام الجن‌والانس فخرالدین عمر رازی نورالله مرقده دولتشاه سمرقندی در تذکره خود در طبقه سوم در بحث سیدذالفقار شیروانی میگوید از مشایخ طریقت سلطان‌المحققین ابوالجناب نجم الملك والدین احمدالخیوقی المعروف بکبری قدس‌الله سره‌العزیز که اتباع واصحاب او ازعلماء ائمه امام‌الهمام حجته‌الله علی‌الخلق‌امام فخر الملت والدین محمدرازی .... است .
آذربیکدلی درآتشکده میگوید : امام فخررازی ازجمد فضلائیست که صیت فضیلتش جهانگیر است . حبیب‌حسن سهانپوری در هدیه

سلطانی میگوید و او در تفسیر و وعظ ید طولائی داشت .)
مولانا احمد بن مصطفی المعروف بطاش کبری متوفی ۹٦۲ در مفتاح السعاده ومصباح السیاده میگوید : امام المتکلمین ذوالباع الواسع فی تعلیق العلوم او بحر لیس البحر ماعذره من الجواهر و حبر سماء علی السماء و این السماء مثل ماله من الزواهر و روضة علی تستقل الریاض نفسها ان تحاکی مالدیه من الازاهر .
شهر زوری در نزهت الارواح و روضه الافراح ترجمه ضیاءالدین دری (بنام کنزالحکمت) میگوید .
محمد بن عمر بن الحسین ملقب به فخرالدین صاحب تصنیفات عظیمه و تالیفات فخیمه و در انواع علوم مختلفه یکی از نوابغ روزگار بوده و در علوم ظاهری از جدل و مناظره و بحث و معارضه بمرتبه عظیمی رسید .

جرجی زیدان در تاریخ الاداب الغته العربیه میگوید :
کان فرید عصره فی علم الکلام و المعقولات و علم الاوائل و غیرها وله طریقه فی تالیفه لم یسبقه الیها احدابن اصیبعه در عیون الانباء فی طبقات الاطباء میگوید هوالامام فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر بن الحسین رازی افضل المتاخرین و سیدالحکماء المحدثین . قدشاعت سیادة والتقشرت فی الافاق مصنفاته و تلامذته و کان اذا رکب یمشی حوله ثلاثماء تلمذ فقیها . محمدمحی الدین عبدالحمید درجامع از هر که تفسیرالحمد فخرالدین رازی را درقاهره چاپ نموده است میگوید .
هو امام المتکلمین و قاطع المبتدعین فخرالاسلام والمسلمین و حجته الله علی العالمین الامام المقتدر و العالم المتبحر قدوة الا نام وبدرهم المشرق و تاج المحققین و شمسهم الساطعه الضیاء ابوالفضل محمد فخرالدین بن ضیاءالدین بن الحسن بن الحسین التیمی والبکری الرازی الشافعی . فصیح احمدبن جلال الدین محمد خوافی متوفی ۷۷۷ (به

تصحیح وتحشی محمود فرخ (در اثر خود مجمل فصیحی میگوید (وقتیکه امام بخوارزم فرموده بود در مجلس محمد خوارزمشاه گفته‌اند که امام را طبع نظم نیست در شب به مجلس خوارزمشاه رفت وبدیهه این بیت گفت و ازو کرامتی بود .

مراپروانه آمد ازین شمعیکه در جمع است
بخوارزم آکه یك فاضل نشد درعمرخوارازما

و این صورت موجب زیادتی اعتقاد خوارزمشاه شد وامام درجمیع علوم ماهر بود که اورا در نشر علوم کسرا نبود .

امیر علی‌شیر نوائی در مجلس النفایس خود میگوید .

« استاد علمای زمان خود بود و کس بجمعیت او در جمیع علوم نبوده و نیست و از اکمل اولیاست و روزیکه امام رافعی متولد گشته امام فخرآب دهان در دهان او ریـخته و از برکت آب‌دهان او رافعی عالم کامل گشته »

اوصاف و مشخصات وشمایل فخررازی

فخررازی قامت متوسط وتنومند وسینهٔ پهن داشته (۱) ریش انبوه وقیافهٔ ارام او میتواند مشخصات روحی اورا روشن کند ذهنش تند ورسا بوده وبسرعت هرچیزرا فهمیده میتوانست برهر علمیکه متوجه میشد تمام خصوصیات آنرا درمی یافت نظریات حکمی خود را بی پروا ادامیکرده است حتی در تشخیص مرض طبی نظر قطعی میداده ودر دریافت عقلی خود اصلا مردد نبوده است .

صفتیکه بیشتر میتواند اورا از بسا مردم تشخیص دهد و از مشخصات روحی او محسوب شود و آن دهان گرم و استدلال قوی او بوده که درعلم مناظرهٔ قدرت بسزائی داشته چنانچه در هرشهریکه میرفته با منور ترین آنها در مباحثه را میکشوده است و طرف مقابل را مجاب و متقاعد میساخته است در عین حال که پیر و عقل سرکش و تندی خوی خود بوده گاهی احساسات بر او هجوم میاورده درهنگام خطابه و وعظ میگریسته و بخصوص روزیکه اغلاط خطای عقلی خودرا در موردی در یافت عظیم گریست که افسانه گریه و اشك او بگوش شیخ محی‌الدین عربی رسید و شیخ نامه بلند بالائی باو ارسال نمود و اورا باشراق قلبی متوجه کرد بسیاری از غلامان خود را آزادمیکرد و حتی دارائی خودرا به محتاجان میداد .

حوادث گوناگونی اورا دنبال کرده است گاهی در یکی ازمساجد بخارا حلیف بستر بیماری و زمانی از ثروت سرشار خود سلطان شهاب‌الدین را برخوردار میسازد درمعتقدات علمی و کلامی‌خودخیلی پابرجا بوده و اگر گاهی تبعید میشد و یاکسی برقتلش‌هم کمرمیبست

---

(۱) طبقات‌الاطباء اصیبعه .

از طرز تفکر افکار خود انکار نمیکرد در بحث و محاجه حوصلهٔعظیمی داشت ولی هرکس که در بحث بگیرش میافتاد بیدریغ اقوال او را نقض میکرد و طرف مقابل راکه کندی ذهن‌و کمی عقل از آن احساس میکرد توهین مینمود کثیرالمطالعه و متتبع بود در سفر و حضر از نگارش دست نمیکشید ، هرکجابود و بهرحالی چیزی مینوشت حتی وقتیکه در سفر هند باشهاب‌الدین همراه بوده است عیون‌الحکمه ابن سینا راشرح نموده است و حتی تفسیر کبیر را در صحرا و در خانه نوشته است بسیار پرکار بوده چنانچه میگوید ای‌کاش همین وقت نان خوردن را میتوانستم چیزی میاموختم (۲) جرئت اخـلاقی و صراحت لهجه او علم بوده زیرا وقتی از خطابت لشکر شهاب‌الدین غوری و سفر ها و جنگباریها به تنگ‌آمده بود در خطابهٔ گفت (ودر حالیکه در محضر شهاب‌الدین غوری حاضر بود) که ای سلطان نه اقتدار تو میماند و نه تملق فخر رازی و هم روزی که برای یکی از دوستان خود از سلطان محمد خوازرمشاه خاجتی خواست گفت اگر رد شود خدا ردکرده است و تو معذور خواهی بود باوجودیکه ثروت طبیب ری‌باوتکیه نمودوقتکه فوت‌شدهشتادهزار دینار ازوبیشتر نماند (۳) و از جمله خصوصیات دیگرش آنکه مسافرت را دوست داشته و میخواسته تمام دانشمندان عصر خودرا ملاقات و بآنها بحث و مناظره کند ترس در دلش راه نداشته اگرچه از طرف کرامیه ها و اسمعیلیها باو جفامیرسیده بآنهم از دلائل خـلافی خود انـصراف نمیکرده است .

(۲) نزهت الارواح شهرزوری .

(۳) المجددون فی‌الاسلام وسوانح امامرازی عبدالسلام ندوی .

نمونهٔ خط فخرالدین رازی که معراجنامه ابن سینا بلخی را کتابت کرده است

استادان فخررازی

نخستین استاد اوپدرش میباشد :ـ فخررازی درسال ۵۴۳ یا ۵۴۴ در ری (۱) تولد شده و از کودکی اومعلوماتی در دست نیست و پدر بزرگوارش اول کسی است که در تربیه و تعلیم او اهتمام ورزیده و و چون پدرش خطیب آنجابوده و در مدرسه تدریس میکرده است فقه و اصول را بفرزند خود نیك آموخته است پدر امام فخررازی عمر بن حسین بن حسن بن علی نامدارد که کنیه آنجناب ابوالقاسم و لقبش ضیاءالدین است و شهرت بیشتر بضیاءالدین عمر و به خطیب ری دارد .

از علمای اکابر قرن ششم هجری است تاریخ تـولد و وفـات ضیاءالدین عمرد ر هیچ یك تذکره ضبط نـگردیـده و یا بنظر من نرسیده است .

او در روزگارخ ود واعظ متکلم ، صوفی ، محدث ، و ادیب بوده و امام رازی را ابن الخطیب یاد میکنند ضیاءالدین عمر در علم کلام اثری دارد بنام غایتهالمرام که در دوجلد است و بحث تحقیقی دارد و یکی از فصول آن حاوی شرح حال و فضایل ابوالحسن اشعری و اتباع او میباشد (۲) نسبت ضیاءالدین عمر بحضرت ابابکر صدیق (رض) میرسد ولی امامرازی در برخی از آثار خود قرار روایت مفتاح السعاده خود را اولاد حضرت عمر ابن الخطاب (رض) میداند دریکی از مولفات خود (تحصیل الحق) میگوید علم اصول راپدر من ضیاالدین عمر از ابی القاسم سلیمان بن ناصرالانصاری و او از امام الحرمین

---

(۱) اخبارالحکماء قفطی .

(۲) سوانح امام رازی عبدالسلام ندوی (اردو)ـ ریحانتهالادب ، طبقات

ابی‌المعالی واو از استادابی اسحاق‌الاسفرائینی واو ازشیخ‌ابی‌الحسن باهلی و او از شیخ‌السنه ابی‌الحسن علی بن ابی اسمعیل‌الاشعری حاصل کرده است و من از پدر خود علم اصول را فرا گرفتم و اما فروع مذهب را پدر من ضیاءالدین عمر از ابی‌الحسین بن مسعودالفراء البغوی و او از قاضی حسین مروزی او از قفال‌المروزی و او از ابی زید مروزی و او از علی ابی اسحق مروزی و او از ابی‌العباس .
بن شریح واو ازابی القاسم انماطی واو ازابی ابراهیم مرنی واو از امام شافعی (رح) آموخته است و من از پدر خود آموخته ام .
ضیاءالدین عمر در وعظ وخطابه هم تالیفاتی دارد درمجلس وعظ خود دراوقات معینه حاضر میشد ومردم زیادی در محضر وعظ وخطابهٔ او گرد میامدند.(۱)

قرار تذکر تبصرةالعوام وکتاب تحصیل‌الحق ضیاءالدین(۲) عمر شبی آنحضرت‌صلعم‌رابخواب میبیند که‌امام شافعی (رح) برجناح‌راست وابوالحسن اشعری برجناح چپ‌آن‌مبارك نشسته اند وحضرت رسول که بخواب اوآمده میفرماید اگرفقه رامیخواهی ازامام شافعی فراگیر اصول را اراده داری بیاموزی ازابوالحسن اشعری بیاموز.
شکی نیست که علماء در خواب‌های خود وقعی تمام میدهند وازهمین است که خودضیاءالدین عمر- شافعی واشعری بوده وفرزندان اوهم همین مذهب رااختیار نمودند.
وعظ ضیاءالدین عمر جالب وجاذب شکل خطابی داشت وکلمات نثری او در نهایت حسن و لطافت زیبایی بوده وحریری در مقامات‌خودازنگاه

---

(۱) وفیات‌الاعیان ابن خلکان مفتاح‌السعاده تالیف مولانا احمد بن مصطفی المعروف بطاش کبری متوفی ۹۶۲ .
(۲) تبصرةالعوام به تصحیح عباس اقبال .

حسن وحلاوت اسجاع ازخطبه های اویاد آوری میکند(۳)ابن اصیبعه میگوید حدثنی نجم‌الدین یوسف بن شرف‌الدین علی بن محمد الاسفزاری قال کان الشیخ‌الامام ضیاءالدین عمر والدالامام فخرالدین من‌الری و تفقه واشتغل بعلم‌الخلاف‌و اصول ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ودرمدرسه‌ری تدریس مینمود و زبانش نرم و دهانش گرم بود مستمعین زیادی‌بگرداو حلقه می بستند ودارای‌تصنیفات زیادی‌در علوم مختلفه‌دروعظ واصول میباشد ولی عمر رازی از تالیفات او نام نمیبرد .

ضیاءالدین عمر (دوفرزند یکی امام فخرالدین رازی و دیگری بنام) رکن الدین داشت و رکن الدین ظاهراً کلان سال تربوده‌و درعلم خلاف ومناظره دستی داشته و باامام رازی شدیداً مخالفت مینمود (٤) که احوال او را بعداً تذکر میدهیم .

فخر رازی از زبان پدرخود در تفسیر اهدناالصراط‌المستقیم میگوید . (٥) وکان شیخ الامام الوالد ضیاءالدین عمر رحمة‌الله یقول : ان‌الله تعالی فی‌کل جوهر فرد انواعا غیر متناهیه من‌الدلائل الداله علی‌القدرة والحکمة والرحمه و ذالك لان کل جوهر فرد فانیه یمکن وقوعه فی احیا زغیر متناهیه علی‌البدل و یمکن‌ایضآ لاتصافه بصفات غیر متناهیه علی‌البدل و کل واحد من تلك‌الاحوال‌المقدره فانه بـه تقدیرالوقوع یدل علی‌الافتقار الی وجودالصانع الحکیم‌الرحیم فثبت بما ذکرنا ان هذا النوع من‌المباحث غیر متناه و اما تحصیل‌الهدایه

---

(۳) ریحانته‌الادب و طبقات‌الاطباء ابن اصیبعه

(٤) طبقات‌الاطباء ابن اصیبعه ـ مقدمه رساله کمالیه فخر رازی بقلم محمدباقر سبزواری

(٥) تفسیر سورة‌الحمد فخررازی به تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید چاپ مصر

بطریق‌الریاضیه والتصفیه فذلك بحرلاساحل له (و لکل وجهه هو مولیها) ولا وقوف للعقول علی تلك‌الاسرار ولا خبر عندالافهام من مبادی میادین تلك‌الانواروالعارفون المحققون لحظوا فیها مباحث‌عمیقه و اسرا را دقیقه فلما ترقی‌الیها افهام‌الاکثرین .

و همین طور در تفسیر کبیر در اوائل سوره هود از زبان پدر بزرگوار خود میگوید و کان‌الشیخ‌الامام الوالد رحمه‌الله تعالی لـولا الا سباب لما ارتاب مرتاب فاکثرالناس عـقولهم ضعیفه و اشتغال عقولهم بهذه‌الوسایط‌الفانیه یعمیها عن مشاهده ان‌الکل منه فاماالذی توغلو افی المعارف الالهیه و خاضوافی بحار انوارالحقیقیه .....

استادان دگر فخر رازی

بعد از آنکه‌پدر بزرگوار فخررازی ضیاءالدین عمر در نیمه اخیر قرن ششم فوت شد فخرالدین که علم کلام و اصول را از او آموخته‌بود در طلب‌علم ودانش تشنه ترشد در نزدکمال سمنانی علم فـقه را آموخت و مجدداً مجید جیلی را ملاقات نمود مجید جیلی در مراغه آهنگ سفر نمود فخرالدین رازی که دیوانه نور دانش بود اوراتعقیب کرد و مدت زیادی نزد او حکمت ، علم کلام را عمیق آموخت در کتاب تحصیل‌الحق اثر خود سلسله تحصیل و استادان خود را تذکر داده است (۱) در اطراف مجید جیلی در دائرةالمعارف فرید وجـدی اینقدر تذکر رفته‌الجیلی هومجیدالدین الجیلـی احد علماءالمـسلمین و هو استاد شیخ‌العلامه فخرالدین‌الرازی متوفی فی اخیر قرن‌سادسر در اثر فحص و جستجو در اطراف احوال رازی میتوان گفت که این چارتن استادان او بوده اند .

۱ـ ضیاءالدین عمر خطیب ری پدرش

۲ـ کمال سمنانی

۳ـ مجید جیلی

٤ـ عبدالرحمن بن‌عبدلکریم سرخسی طبیب سرخسی مشهور به ثقته‌الدین شرف‌الاسلام معضلات و گره های قانون بوعلی سینای بلخی را بچشم فخرالدین رازی کشوده است نظر به تذکر ابن‌القفطی در اخبارالحکماء ورود فخرالدین رازی در محضر ابن عـبدالـکریم سرخسی طبیب در حدود سنه ۵۸۰ هجری بوده است طبیب‌سرخسی

---

(۱) طبقات‌الاطباء ابن‌اصیبعه ـ طبقات‌الشافعیه الکبری سبی‌ـ اخبارالحکماء قفطی .

که در روزگار خود در طب یونانی و طب ذکریای رازی و ابوسهل مسیحی و بوعلی سینا وقوف کامل داشت و یگانه همان عصر بود مقدم فخرالدین رازی را تازمانیکه آنجا بود گرامی داشت و حتی از کمك مالی دریغ نکرده است چون فخرالدین رازی عزم داشت بماورا النهر برود تابن مازه را ملاقات کند لهذا رخت سفر بربست دربخارا رسید ولی ابن مازه را ندید (۲) .

فخر رازی دراولین سفرخود دربخارارنج ومحنت زیادی دید ابن القفطی که ازهمه تذکره وطبقات نویسان بعصر فخرالدین رازی نزدیکتراست میگوید که یك تن ازتجارت پیشه گان بنام داودطیبی که به نجیب بیشتر شهرت دارد مردنیك وخیرخواهی بود وهمواره باغرباوبخصوص اهل علم کمك ومساعدت مالی میکرد نقل کرده دریکی ازمساجد گمنام بخارا فخررازی رامی بیند که دربستر بیماری افتاده ورنگ ازرخش پریده چون مرامخلص خود دید بیماری خود راحکایه کرد و ازتنگدستی نالید واین بیت برزبانش آمد .

عرفت مرارات زمان جمیعها
فلم ارفی الدنیا امرمن الفقر

دلم باو سخت بدردآمد ازهم پیشه گان مبلغی تهیه کردم و خرج سفر اورا برابر نمودم وبه طرف خراسان سفرنمود فخرالدین رازی

---

(۲) ابن مازه (۵۵۱-۶۱۶) محمود بن احمد بن عبدالعزیز بن عمر بن مازه البخارائی مرغینانی برهان الدین از بزرگان فقهای حنفی است ابن کمال پاشااورا دعوت کرده بود در مرغینان که از بلاد ماورا النهر است تولد یافته و در بخارا فوت شد آثار او عبارت است از ذخیرة الفتاوی پنج جزء المحیط البرهانیه ٤ جلد درفقه (فوائدالبهیه و قاموس الاعلام زرکلی .)

ازین تنگدستی وسفررنج‌دهنده بخارا (۱) در ـ هیچیك اثرخودصحبت نکرده است حتی درکتاب مناظرات خود ازسائر مسافرتهای خود نام برده است بعدا قانون بوعلی را فخرالدین رازی شرح میدهد واز رهنمائیها وکمك های ـ طبیب سرخسی یاد آوری میکند (۲)

---

(۱) ـ سغدیانای قدیم شامل سرزمین های سرسبز حاصلخیزی بوده که درسینه رود جیحون و سیحون قرار دارد و سمرقند و بخارا درکنار آن واقع است بزرگترین و مشهورترین شهرهای سغد سمرقند و بخارا بود که در واقع سمرقند مرکز سیاسی و بخارا شهر علمی و دینی محسوب میشد بخارا در قرن چارم بروج وباروو‌حومه های بزرگی داشته بنام نوبهارودرب سمرقند وغیره‌مسجد جامع درنزدیك ارگ بوده‌ومسجدها وبازارها وحمام‌های‌زیادی درهرحصه‌شهرموجود داشته است اوج و شکوه بخارادر حقیقت درنیمه‌دوم قرن‌سوم درزمان‌امرای‌سامانی و عمران‌آن تایك‌قرن بعد پایدار ماند درسال ٦١٦ هجوم‌مغل آسیبی مدهش‌برپیکر آن زد وبخاك یکسان شد طوریکه‌ابن بطوطه درقرن‌هشتم درآنجا سفرنموده‌ازویرانی آنیاد میکند و در اواخر قرن ۸ امیرتیمور بدادآن رسید (تاریخ سرزمین‌های‌خلافت شرقی ـ لستریج

۲ ـ ابن قفطی کتاب شرح قانون رادیده‌ودرکتابخانه اهدائی مشکواه هم موجود است‌فخررازی عبدالکریم سرخسی را احترامانه فی‌ستاید (الحکیم‌الحقق ثقته‌الدین شرف‌الاسلام سیدالحکمأ والاطبا عبدالرحمن بن‌عبدالکریم سرخسی حرس‌الله ایامه ومیگوید من اراده کردم روی سه اصل این کتابرا بنام اونمایم ۱ ـاینکه اکثراین مباحث بمحاوره و مشافهه او تلخیص شده ۲ ـ حقوقیکه برمندارد اقتضا میکند که‌از او یاد آوری کنم ۳ـ بقوت ورهنمائی اوباین علم آشنا شدم نکات غریبه علمی‌وحکمی در این کتاب موجوداست که‌در کتب قدمادیده نشده اخبارالحکمأ قفطی متوفی۶۴۲

درهمین وقت است که فخرالدین‌رازی بعد ازملاقات چارتن ازاستادان متذکره کسب علم وحفظ کلام اماالحرمین جوینی درتمام دانش‌های عصر خود وارد میشود وبسرعت هرچه تمامتری دست بتالیف میزند وآثار زیادی بوجود میاورد اونبوغ داشته درعلوم اسلامی تفسیر،فقه، اصول ادب، کلام،منطق، فلسفه، طب،و علم‌محاوره چیره‌دست بوده‌وشهرت آفاقی حاصل نمود .

اولاد و اقوام و منسوبین فخررازی

محمدفرزند محبوب فخررازی و دیگراولادانش

فخر رازی فرزندی داشت بنام محمد (۱) که او را بسیار دوست داشت کتاب الاربعین فی‌اصول‌الدین را بنام او نوشت هذا الکتاب‌لاجل اکبراولادی واعزهم‌علی رزقه‌اله‌الوصول الی‌اسرارالمعام‌الحکمیه) و محمد درجوانی میمیرد چون محمد درسفر مرده وازپدر جدابوده مرگ اودر روح فخرالدین رازی تاثیر زیادی نمود وهرجا ازمرگ فرزند خود که دلش بدرد میاید زارزار مینالیدو ازدوستان وکسانیکه تفسیر میخوانند التجا میکند تافرزند اورا طلب مغفرت کنند.
دراخیرسوره هود میگوید فرزندیداشتم که‌دارای حسن خلق وسیرت نکوداشت در آغازجوانی وغربت بسرای جاویدانی شتافت ومراد اغدار نمود ازبرادران دین‌آرزومندم که‌اورا بدعای خیریاد کنند وبرای پدرش دعانمایند.

---

(۱) محمد بن محمد بن محمد بن‌فخرالـدین جماالدین الاقصرائی محقق وعارف ومدقق ودارای حسن‌سیرت ودرمدرسه قرامان مسلسله تدریس میکرده‌صحاح جوهری وشارك فی‌العلوم راحفظ‌داشته وکشاف راحواشی نموده‌وایضاح راکه‌درمعانی وبیان است‌شرح کرده وشرح‌الموجز رادر طب‌نوشته‌است درسال ۷۷۰ فوت گردید واما پدرش محمدبن‌محمدبن‌فخررازی در رتبه وعظ قناعت کرده‌وعلوم تصوف رافرا گرفت ولی‌جداو محمدبن‌فخرالدین‌رازی که درجوانی مرد ازنزد پدرخود علم‌زیادی‌فرا گرفت وتبحر حاصل نموداما‌م‌فخررازی درمذهب شافعی (رح) بودولی‌جمال‌الاقصرائی وپدرش محمد واعظ در مذهب حنفی (رح) متمشی بودند .فوائدالبهیه فی‌تراجم‌الحنیفه محمد عبدالحی .)

در اخیر سورهٔ یوسف می‌گوید در اثر مرگ محمد پسرم که خدا بیامرزش خیلی دلتنگ بودم وبابخت ناسازگار درجنگ واین ابیات را در رثای اوگفته‌ام .

فلوكانت الاقدار منقاده‌لنا
فديناك من‌حماك بالروح والجسم
ولوكانت الاملاك تاخذرشوه
خضعنالها بالرق فى‌الحكم‌والاسم
ولكنه حكم اذاحان حينه
سرى من مقرالعرش فى‌لجة اليم
سأبكى عليك‌العمر بالدم دايما
ولم‌انحرف عن‌ذاك فى‌الكيف والكم
سلام على قبر دفنت بتربته
واتحفك‌الرحمن بالكرم الجم
وماصدنى عن جعل جفنى مدفنا
لجسمك الاانه انداء لهمى
واقسم‌ان مسوارفانى ورمتى
احسوابنارالحزن فى‌ممكن‌العظم
حياتى وموتى واحد بعد بعد كم
بل‌الموت اولى من مداومة الغم
رضيت بماامضى‌الاله بحكمه
لعلمى بانى‌لايجاوزنى‌فى‌حكم

و باز در پایان تفسیر سورهٔ رعد میگوید از سوز دل این ابیات را میگویم .

اری معالم هذاالعالم الفانی
ممزوجة بمخافات احزان
خیراته مثل حلام مفزعه
وشره فی البرایا دائم دانی

در اخیر سورهٔ انفال میگوید
ازمرگ پسر برومند خود دل سوخته وچشم اشکبار دارم خدایش بیاموزد مرگ پسرش واندوهیکه اورا عظیم درکنارگرفت دگر آنرا متوجه ومتأثر نمود بهاءالدین سام خواهرزاده شهاب الدین وغیاث الدین سلطان نان غوری میباشد که خودش فاضل وعالم وباعلماء وشعرای عصر خود نظر نیک داشت وازهمه علمای آن عصر بافخررازی سروسری داشت وفخررازی رساله بهائیه رابنام اووبرای اونوشت همین که بهاءالدین بمرگ فرزندفخررازی متأثر شدبدرسال ۶۰۱ تعزیت نامه برایش نوشت دگر دوستان واهل دل هم برایش مکتوب هانوشتند که برگی از آنها در دست نیست .

بهاءالدین که پادشاه بامیان بود و بلخ هم در مدت ۱٤ سال در قلمرو او بود فخررازی را به سلطان غیاث الدین غوری معرفی کرد .

چون سکه بنام خود بهاءالدین محمد سام زده شده است پادشاه بوده والاحاکم محسوب میشد (۱) فخررازی رساله در ده فصل بجواب نامه حضرت بامیان در بامیان نوشته است که در پایان آننامه چنین تذکر رفته است فرزند من محمد (افاض اله علیه اصناف الرحمه والرضوان و الطاف الرفقه والغفران) بگذشت و ازین ضعیف در حساب بشریت و وسبعیت بوددرتنور سوزانست و هرچه درحساب صفوف وملکیت است بعنایت اوفرح وریحانست ابومنصور راپسری بودفرمان یافت ابوحنیفه در رفت وگفت یاامیرالمومنین رحمت خدا پسر ترا بهتر ازشفقت تو و

(۱) طبقات ناصری مهاج السراج

ثواب خدای ترا بهتر ازان پسر یقین میدانم که رحمت او بران مرحوم بسیاراست از شفقت من زیرا که هر شفقت که دردل من باشد آفریده حق است پس اگر از پیش رحمت نبودی دردل خلق شفقت کی بودی ومن بنده ضعیف بحضرت بارگاه کریم اوچه طمع داشتمی امید وارم که او را انجا . . . . . بهتر بود که این .. .. ..)(۲)

پس ازفوت فخرالدین رازی دو پسر که دارای القاب ضیاءالدین وشمس الدین بودند درخانه پدر خود که جایگاه مجللی بود می‌زیستند ویك دختر هم ازفخر رازی با برادران خود زندگی میکرد(۳).

وقتیکه فخر رازی در خوارزم بنزد سلطان محمد خوارزمشاه مکانتی داشت یك دختر خودرا برای علاؤالملك وزیر خوارزمشاه بزنی داده بود علاءالملك شخصی فاضل وادیب وزیرکی بود- روزگاریکه فتنه مغول درگرفت و مردم وآبادانی را بخاك یکسان میکردند و سلطان محمدخوارزمشاه‌شهر بشهر متواری‌شد علاءالملك بچنگیزخان پیوست ودر دربار او منزلتی گرفت تاروزیکه سیل سرسام آور مغل درهرات هجوم آورد بتولی خان پسر چنگیز از اولاد فخررازی توصیه کرد آنهارا زنده و سلامت بسمرقند بفرستند عسکر مغل چون بهرات رسیدند بمردم اعلان نمودند که اولادفخررازی درامان میباشند وخودرا معرفی و بیکناره گیرند مردم وحشت زده که ازتهاجمات چنگیز متوحش و مظطرب بودند بگمان آنکه خانه فخررازی مصئون خواهد بود همه‌از اعیان وعلماء واز هر طبقه در خانه فخررازی

گرد آمدند عسکر مغل پس از آنکه از خرابی شهر فارغ شدند بخانه فخررازی دیوانه‌وار شتافتند انبوه مردم را از دم تیغ

(۲) جواب نامه تعزیت اثر فخررازی چاپ تهران

(۳) طبقات الاطباء ابن اصیبعه

گذرانیدند و آنروز قیامت بود که بران بیچارگان گذشت دو پسر و یك دختر فخرالدین رازی بسلامت بطرف سمرقند به نزد علاءالدین رفتند (٤) و از حیات بعدی این دوفرزند چیزی بصورت روشن ومفصل بدست نیست .

رکن‌الدین برادر فخررازی

فخررازی برادر کلانتری داشته بنام رکن‌الدین که بر فخررازی حسدمیورزید اگرچه‌درعلم مناظره و خلاف و فقه دستی داشت ولی در قبال فخرالدین‌رازی چون گردی بود که دنبال سوار افتد یا شمعی که در مقابل چراغ پرنوری بدرخشد . هرجا که فخرالدین میرفت اوهم اورا تعقیب میکرد و بدگوئی میکرد و میگفت که من کلانسالترم ودر خلاف واصول معرفت کامل دارم واز هرکس که می شنوم نام فخرالدین رازی را میگیرد و نشنیدم که کسی بگوید رکن‌الدین و گاهی آتش حسد او زبانه میکشید و اثری می نویسد و اقوال افکار فخرالدین رازی را رد میکند .

حتی گاهی در منبر وعظ فخرالدین را در حضور جمع غفیری که منطق قوی داشت عقیدهٔ آنها را روی استدلال عقلی و نقلی نقض عجیبجوئی میکرد چون در فیروزکوه کرامیه هازیادبودند وفخررازی میکرد ازآنروکرامیه‌ها متزلزل بودندوشکی نیست که‌رکن‌الدین راتحریك میکردند درمقابل فخررازی زبان درازی میکرد حتی درسال ٥٩٥ که فتنه کرامیه درفیروزکوه در گرفت رکن‌الدین‌هم بربنیان فکری وانگیزه مخالفین برفخرالدین جفامیکرد وفخرالدین ازفیروزکوه روی تحریکات مخالفین خود نفی بلد شد (٥) وقتی بدگوئیهای مخالفین هجوم آورددل‌فخرالدین بدردآمد ودرمسجدهرات این بیت رابزبان‌آورد .

---

(٤) طبقات الاطباء و طبقات الشافعیه و وفیات الاعیان ابن خلکان .

(٥) کامل ابن اثیر .

المرء مادام حیا یستهان به
و یعظم الرزء فیه حین یفتقد
این شعر راجمال الدین دکنی ترجمه و تفسیر نموده است
چو صاحب سخن زنده باشد سخن
به نزد همه رایگانی بود
یکی رابود طعنه درلفظ او
یکی راسخن درمعانی بود
چو صاحب سخن مرد آنگه سخن
به ازگوهر وزرکانی بود
زهی حالت مردنیکو سخن
که مرگش به از زندگانی بود (۲)

باوجودیکه رکن‌الدین فخرالدین رازی برادر خود رادرقلم وقدم اذیت میکرد ولی فخرالدین برخود نمیگرفت وعلی‌الرغم باواحسان میکرد وحتی در ری وجاهائی دیگریکه‌رکن‌الدین مسافرت میکرد برایش‌مبالغی میفرستاد وکمك مستدام خودرا دریغ نمیکرد (۳ وهرچند رکن‌الدین بر شدت وبدگوئی خودمیافزود فخرالدین رازی‌براحسان‌وکمك مالی‌شدت میکرد انگاه که فخررازی به‌سطان‌تکش خوارزم‌شاه تقرب جست‌ازشاه التماس کرد که رکن‌الدین رامعاش سالانه بدهدو اعاشه اوفراهم‌شود و ضمناً درجای متمکن شود وسلطان بسالی هزار دینار براو مقررکرد تاریخ فوت اومعلوم نیست . (٤)

(۲) مقدمه رساله کمالیه فخرالدین رازی
(۳) طبقات الشافعیه سبکی وطبقات الاطباء ابن اصیبعه
(٤) ایضاً همین کتاب .

مصنفك متوفی ۸۷۵ ھ

مولینا مصنفك یکی ازاحفاد امام فخرالدین رازی است همانطوریکه ابن‌سینای بلخی وابن‌مالك درصغرسن شروع به‌تالیفات نموده‌انداندیشه و تعقل نورانی‌مصنفك هم‌آنسوتر رفت‌وجهش عقل نصیبش‌گردیدچون درکودکی دست به تالیفات زد اورا مصنفك میگفتند .

یکی ازفرزندان امام‌فخررازی محمد نام داشت که دختر طبیب ری رابزنی گرفت وثروت‌ زیادی‌بزنش میراث‌ماند (۱) که‌همان ثروت زندگی فخرالدین‌رازی را رونقی دگر داد که‌بشهاب‌الدین غوری هم قرضه داد امام فخرالدین رازی محمد رابسیار دوست داشت‌وبرخی مولفات خود را بنام او کرده است .

محمد در جوانی مرد وفخرالدین رافراق اوآشفته خاطر نمود زیرا در تفسیر کبیر درچندین جا از فرزند خود نام میبرد واز دوستان وکسانیکه تفسیر میخوانند التجا میکند که او را بدعا یادکنند درآخر سورهٔ یونس در سورهٔ هود انفال درپایان سورهٔ رعد سورهٔ یوسف از مرگ محمد نالیده است ... (۲)

دراخیر سورهٔیونس به مناسبت واصبر حتی بحکم‌الله‌میگوید شاعری درین باره گوید (۳)

ساصبر حتی یعجزالصبر عن صبری
والصبر حتی یحکم‌الله فی امری
ساء صبر حتی یعلم‌الصبرانني
صبری علی شی امر من‌الصبر

---

(۱) طبقات الاطباء ابن اصیبعه
(۲) درموضوع فوت محمد دربحث گذشته مفصل تذکر داده شد
(۳) تفسیر کبیر امام رازی .

ودلیل دوست داشتن فخرالدین رازی آنبود که از ناصیه محمد پسرش بارقه علم نمودار بوده و امام فخر الدین رازی درین فکر بود که چون خود فرزندی در شهر هرات پرورش دهد که آثار علمی او محفوظ بماند فرزندی از پسر متوفی امام فخرالدین رازی بدنیا آمد وآنهم محمد نام داشت (٤) ذهن او اوج وفکر او بالاگرفت ومثل پدر خود علم آموخت .

محمد فوت شد وفرزند اومحمود درهرات تحصیل علوم نمود ودرحجاز سفر نمود و در بسطام آمد مردم آنجا اورا اکرام و اعزاز نمودند زیرا از سیمای اوسیمای فخرالدین رازی خوانده میشد اورا احترام زیاد نمودند ومطالعه وتتبع خود راپیشس برد وشهرت علمی حاصل نمود وفرزند خود رامسعود نام گذاشت ومسعود درتحصیل علم کوشش نمود بمرتبه علمی پدر خود نرسید وبرتبه وعظ قناعت کرد وبجای مهاجرت نکرد وفرزندی از اوبنام محمد ظهور نمود اوعلوم متداوله عصر خودرافراگرفته وازان فرزندی بوجود آمد بنام مجدالدین محمد او همچنان از علم ودانش بهره کافی گرفت ومقتدای مردم گردید فرزنداو بنام علی‌مشهور بمولانامصنفك شهرت عالمگیری پیداکرد شیخ علی ابن مجدالدین بن‌محمدبن‌مسعودبن‌محمدبن‌محمد بن‌محمد بن‌عمرالشاهرودی البسطامی الهروی الرازی‌العمری (بکری) وفخرالدین خودرا درمصنفات خود ازاولاد عمربن الخطاب(رض)معرفی میکند ودر حالیکه اهل تاریخ وطبقات او را از اولاد ابابکرصدیق (رض)میدانند ومولی مصنفك در ۸۰۳تولد یافت وبابرادر بهرات آشیانه‌آباخود آمدصاحب شقایق النعمانیه فی علمأ دولت العثمانیه میگوید(العالم‌العامل والفاضل‌الکامل المولی‌علاء الملت‌والدین الشیخ‌علی .)وصاحب المنجد میگویدهوعلاء الدین علی بن‌محمدالشهیر بمنصفك توفا ۱۴۷۰ ع شرح مصابیع‌السنه والمصباح فی النحو .)

(٤) مفتاح السعاده وشقایق النعمانیه .

جرجی زیدان درتاریخ‌اداب‌الغته‌العربیه میگویدشیخ علی‌درآثارشیخ شهاب‌الدین سهروردی نظری‌داشت مختصر سهروردی‌راشرح وتفصیل نمود ودرعلم باطن وتصوف ومراتب سیروسلوك اولیاازقبیل سحرو (تجلی قلبی وقوف کامل داشته است نسخه خطی در کتابخانه خدویه مصر در ۳۲۴ صفحه موجود است .

آنگاه که مصنفك درهرات آمد سال ۸۱۲ بود و درتحفه محمدیه (۱) اثرخود میگوید استاداول من مولانا جلال‌الدین یوسف او بهی‌است واو وحید خودبوداست واستاد دیگر خودرا احمدبن محمدبن محمود الامامی الهروی معرفی میکندواستاد دیگر خود رادرفقه شافعی عبدالعزیزبن احمدبن عبدالعزیز ابهری معرفی میکند وهمین طورمیگوید فقه حنفی را ازقدوة العلمأ الانام محمد بن محمدبن علی آموختم اثار او. شرح الارشاد رادر ۲۳سالگی شرح المصباح رادر نحو در۲۵ سالگی شرح اداب البحث رادر ۲۶سالگی شرح اللباب رادر ۲۹سالگی شرح مطول(تفتازانی)را در۳۲سالگی شرح شرح المفتاح تفتازانی رادر ۳۴سالگی وحاشیه التلویح رادر ۳۵سالگی تصنیف کرد وهمین طور شرح البرده را در همین سال وشرح‌قصیده روحیه ابن سیناراهم نوشت هنوز ۳۸ سال داشت که‌ازهرات سفرکرددرسن۳۹وقایه وهدایه راشرح نمود ودر همین سال حدایق‌الایمان لاهل العرفان راتالیف‌نمود و در سن ۴۲ به‌ممالك روم‌سفر نمود و درسن ۵۸ المصابیح‌بغوی و شرح المفتاح الشریفی وحاشیه شرح المطالع وشرح بعضی ازاصول فخرالاسلام البزودی رانوشت ودر سن ۵۹ کشاف زمخشری را شرح نمود ودر زبان فارسی (۲) انوارلا حداق وحدایق الایمان وتحفه سلاطین را نوشت ودر سن ۶۱ سالگی تحفه محمودیه را برای محمود

---

(۱) مفتاح السعاده ـ شقایق النعمانیه

(۲) نورالاحداق را برای وزیر پاشاه نوشته کشف‌الظنون

پاشاه وزیربزبان‌فارسی تالیف نمود (درنصیحت‌وزراء) درهمین‌تاریخ نظربه کبرسن عزم نمود که‌از تالیف وتصنیف دست بکشدولی بعزم خودراسخ نماند تفسیر فارسی‌راکه یك جلدآنراصرف‌برای سوره‌فاتحه تخصیص داده بود نوشت الازهیه رادرعلم نحونوشته است .

(۱) ملتقی‌البحرین تفسیری است که مصنفك نوشته و قواعد نحو را روی تحقیقات عمیق بیان کرده است .

(۲) تفسیر در فارسی بامر سلطان محمد فاتح قسطنطنیه نوشته است‌و آنرابه (محمدیه) موسوم ساخته است در این تفسیر تـذکر داده است که من عزم نمودم که بفارسی تالیف ننمایم . (۳) المامور.معذور .

و بامر سلطان محمد خان شرح‌الشمسیه را بزبان فارسی نوشت و همین طور حاشیه بر شرح‌الوقایه نگارش نمود و حل‌الرموز و مفاتیح الکنوزرا در سال ۸٦٦ بامر سلطان محمد فاتح‌القسطنطنیه تالیف نمود (٤) وقتی مصنفك در بلاد روم رفت بقونیه رسید محمود پادشاه وزیر اورا به سلطان محمد خان معرفی نمود شاه قسطنطنیه بر تجلیل او افزود روزهشتاد درهم معاش برایش تعیین نمود . (۵) مصنفك بـه هرکس که بحث و مباحثه میکرد اورا مجاب میکرد و منطق قوی داشت بسیار به سرعت کتابت میکرد و حتی اشکالاتیکه در هنگام تدریس طلبه ها وارد میکردند شاید اگر زبانی بگوید از ذهن شان زایل شود آنرا بیك سرعت عجیبی می‌نوشت وبرای کسانیکه اشکال‌واردمیکردند میداد و یاحل اشکال را قرائت میکرد .

خودش میگوید من بایکی از مشایخ بلاد عجم بحث نمودم (ولی

---

۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ کشف‌الظنون حاجی خلیفه .

(٤) تاریخ اداب‌الغته العربیه جرجی زیدان .

(۵) شقایق نعمانیه

آن شخص را نام نمیبرد) و بشدت حرف زدم شیخ رنجیده و گفت تواسائت ادب کردی و خداترا کرنماید و از تو فرزندی نمانـد بمن کری و گران گوشی رو آورد و دو دختر بیش نداشتم .

وقتی در مجلس محمود باشا وارد شد در آنجا حسن‌چلپی فناری حاضر بود حسن چلپی از محامد و محاسن و تالیفات مولینا مصنفك به وزیر محمود پاشا صحبت میکرد و محمود پاشا حرفهای حسن چلپی را تردید میکرد حسن چلپی مولینا مصنفك را نـدیده بود و صورتـا نمی‌شناخت محمود پاشا روبحسن‌چیلی کرده گفت آیامصنفك رادیده‌ئی حسن گفت خیر محمود پاشا اشاره به مصنفك کرد گفت همین مصنفك میباشد حسن چلپی خجالت کشید .

محمود پاشا گفت شرم مکن که مولینا کر است و حرفهای من و ترا نشنیده است .

مـولینا مصنفك در ارشاد نظری داشت از بعضی خلفاء زین‌الدین حافی اجازه ارشاد داشته است مصنفك رامیتوان یـکی از اعاجیب روزگار دانست زیـرا در تصوف و عرفان و سلوك هم دست درازی داشت به تعبیر دیگر در علم قال و حال وارد بود . و در مدرسه قونیه تدریس مینمود عبائی می پوشید و تاجی بر سر میگذاشت و بدربار وزیر محمود پاشا میرفت .

در تحفۀ محمودیه از مکارم جد بزرگوار خود امام فخررازی یاد میکند و میگوید که امام رازی نامه به سطان‌محمد خوارزمشاه (متوفی ۶۱۸) نوشته بدین مضمون که حاجت خودرا بخدای بردم اگر روادارد بخشنده اوست و ستایش از تو خواهم داشت و اگر ردکنی او ردکرده است و تو معذور خواهی بود (۱) مولینا مصنفك در سال ۸۷۵ در قسطنطنیه فوت شد و در جوار تربت ابی ایوب انصاری اورا دفن نمودند .

---

(۱) طبقات الشافعیه سبکی .

یکی ازمنسوبین امام رازی بنام شهاب‌الدین لسان که درزمان‌شاهرخ میرزا (متوفی ۸۵۰) می‌زیسته شاعر وفاضلی است که نسبتش‌ازطرف مادر بفخر رازی میرسد . (۱)

یکی ازاقارب دیگر فخرالدین احمد بن‌محمود المدعوبمعین‌الفقراء درتاریخ ملازاده درذکرمزارات بخاراچنین‌میگویدو درجانب شمال شهر برلب حوض کمرگران تربت :**امام‌العلامه مولانا بدرالدین (ورسکی)** (۲) (رح) که‌از اقران امام فخررازی است .

---

(۲) بدرالدین عمر بن عبدالحکیم الورسکی متوفی در سنه ۹۹٤ ونیز شرحی برجامع‌الصغیر شیبانی نوشته است. (رسك) نام موضعی است .

(۱) که درزمان شاهرخ درهرات می‌زیسته درسلك معتبران بارگاه حضرت‌خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیرشاه ملك این قطعه برلوح بیان نگاشت .

ای‌دل خسته چه‌حالیست که‌انجم یکسر
همه درگریه وزارند براین هفت اورنگ
دامن چرخ چراشد چودل من پرخون
چهره مهرچراگشت پرازآژنگ
مگر آمد خبر تعزیت میرکبیر
آنکه درجنگ بچنگش جوگوزبودپلنگ
شهملك میرجوان بخت جهان بخش که‌بود
پیش‌جودش گهرولعل چوبیچاره وسنگ
(رحمه‌الله‌علیه) آمده‌تاریخ وفات
باد در روضه مصاحب‌همه باشاهدوشنگ

مولینا شهاب‌الدین عبدالرحمن لسان ولد مولانا عبدالله بود ونسبتش ازجانب مادربقدوة المتبحرین فخرالملته والدین‌الرازی می‌پیوست ومولاشهاب‌الدین درکمال‌اعتبارواحترام ملازمان خاقان‌سعیدمینمود وبهمین عاطفت آن‌حضرت آنجناب راچندان تمول‌حاصل گشت که‌هزار غلام زرخرید داشت وباقی اشیاء باین قیاس‌باید‌کرد وازجمله‌آثارمولینا

علی التیمی البکری الطبرستانی الرازی

حسن

حسین

ضیاء الدین

رکن الدین

امام فخر الدین رازی متوفی ٦٠٦ سنه

محمد ابوبکر

محمود

احمد

محمد

عطاء الله

شمس الدین
متوفی سنه ٨٢٩

محمود

محمد

مسعود

جمال الدین الاقسرائی
متوفی ٧٧٠

محمد

مجد الدین

علاء الدین علی معروف
بمصنفک متوفی
سنه ٨٧٥

نواسه فخررازی (شمس هروی).

شمس بن عطاوالله بن محمد الرازی هروی قاضی القضات بود درهرات تولدشده وعلوم عربی رافراگرفت درقاهره رفت دران جاباعزازواکرامش افزودند درفقه شافعی قاضی گشت ودرهمان جافوت شد. (۳).

شهاب الدین حمامیست که درمیان بازارملك ساخته وکار وانسرائیست که دربازار فیروزآباد طرح انداخته ازثقات استماع افتاد که درروزیکه حمام مذکور به اتمام رسید ومولانابانجادرآمد یکی ازمصاحبان که همراه بودپرسید که دراین حمام چه مبلغ خرچ شده است جوابداد که هشت دینار هروی آنشخص تعجب نمودازحقیقت سخن استکشاف نمود مولاناگفت غلامان من بنای این حمام راساخته اند و سایر ممالیك پیشه ورمصالح آنرا ترتیب نموده اند و بنابرآنکه غلام قلعی گرندارم دیروز هشت دینار دادم که زنجیر ابواب این عمارت راقلعی کردند وفات مولاناشهاب الدین در روزشنبه ۲۸ جمادی الاخر در سال ۸٤۸ درعمر ٦۳ سالگی است. جیب السیر - (۳)آداب اللغة العربیه

شـــاگـردان فخــررازی

فخررازی درتمام علوم عصر خود وقوف کامل داشته ازپرکارترین علمای اسلام است وقتی تاریخ عصر او را مطالعه میکنیم مـی بینیم درهر جا که‌سیر وسفر نموده مجلس وعظ ودرس او گرم بوده وغالب اوقات که درمدرسه برای تدریس میرفته سه صد شاگرد وسامـع بدنبالش راه‌میرفتند واین موضوع راجمهورطبقات نویسهامی نویسند همانطوریکه تمام آثاراو شکل‌حکمی و منطقی دارد در تـدریس خود عالیترین قیاسات را بکار می بسته اگر چه گاهی شعر هم میگفته ولی در تدریس خود از شعر وسفسطه که اولی بنیان تخیلی دارد ودومی که دراشکال خود انحرافی بوضاحت دارد اعتنائی نمیکرده است .

گرچه بعضی از سلاطین هم از شاگردان او بودند در عصر او روح علمی بیشتر در کشور ما حاکم بود ومذاهب گوناگون‌وادیان‌باهم‌مجادله ومعارضه تفکری داشتند واز طرفی حکمت یونانی که در دورۀ خلفای عباسی در اسلام آمد در خدمت دین بکار برده شد برای اینکه استدلال قوی تر اقامه گردد حکمت ومنطق را هر دانشس آموزی بایست درقدم اول یادمگرفت ، گفتیم‌فخرالدین‌رازی شاگردان زیاد وفحولی به‌اجتماع تقدیم کرد از جمله شاگردان فخررازی که درهمه مجالس تـدریس باویکجا بودند زین‌الدین کشی شهاب‌الدین نیشاپوری وقطب‌الدین مصری است که این سه تن از خواص او بودند وهرکسیکه اشکالـی میداشت این‌شاگردان مخصوص جوابهای اشکال کننده گانرا میدادند واگراینها از اقامه برهان عاجزمیامدند انگاه استادشان فخرالدین‌رازی سوالها واشکالات شانرا رفع میکرد .

وشکی نیست که شاگردان فخرالدین رازی کسانی بودند که‌مدخل ومقـدمات علـم را پیشس دگـران درس میخواندند وپهلوهای‌مشکلتر

ومفصل را نزد فخررازی تدریس میکردند .

زین‌الدین کشی همانست که درسه سال اقامت فخررازی در آنجا (خوارزم) باویکجا بوده وهنگامیکـه سلطان العلماء (بهاءالدین) ولـد پدر مولینا جلال‌الدین بلخی در خوارزم (۱) رفته است و مجادلـه های ایدولوژیکه دربین اهل سلوك واشراق واهل استدلال رخ داده است بهاءالدین ولد درمعارف خود میگوید .

فخررازی وزین کشی وخوار زمشاه وچندتن مبتدع دگر.........)

که این موضوع را دربحث مخالفت فکری فخرالدین رازی با اهل‌تصوف مفصل تذکر خواهیم داد .

۳ قـطب‌الـدین مصری

قطب‌الدین ابوالحارث‌ابراهیم‌بن‌علی بن‌محمدالسلمی‌اصولی ازاجلهٔ علمای فحول‌میباشد که‌مدتی درمصر اقامت داشته بخراسان سفرنمود در خوارزم وهرات امام‌فخرالدین رازی‌می‌زیسته درنزدش‌رفته تحصیل

(۱) خوارزم . ایالت خوارزم در اوائل قرون وسطی دومرکز داشته غربی‌موسوم بجرجانیه و یا (ارگنج) ومرکز دگرآن به‌طرف شرقی‌موسوم بکاث است که در اوائل قرن چارم هجری طغیان رود آسیبی بر پیکر کاث زد وآنرا ویران کرد .

ارگنج که آنرا جرجانیه میگویند درسال ۹۳ هجری بسر کردگی قـتیبه مسلمانان بخوارزم حمله کردند وآنرا گرفتند ونامش را منصوریه گذاشتند ولی طغیان آب‌منصوریه را ویران کرد وباز آبادگردید بنام‌جرجانیه یاد میشد . مقدسی گوید در قرن چارم شهر دارای بازارها وکالاهای خوب بوده وقصر مامون دری‌دارد که درخراسان تالی آن دیده نشده است درسال ۶۱۶ که یاقوت آنرا دیده‌می‌گوید (شهری از آن‌مهم‌تر وپرثروت تر ونیکوتر ندیده‌ام) درسال ۶۱۷ باهجوم مغل‌این شهردگـر گـون شد رودخانه را بشگافتند وبـر شهر خـوارزم جـفای عظـیم کردند شهر در زیر آب شد ومردمان آن در زیر تیغ جاندادند وتااینکه در سال ۷۲۸ در مجاورت خوارزم کهنه شهری ازنو بنا یافت (تاریخ لستریج) .

علم‌میکرد وازشاگردان خیلی‌مخلص‌او بودفخررازی‌فهم وذکاوت وجودت قطب مصری راتوصیف میکند درعلم اصول وحکمت وطب تبحر داشته ودارای تالیفات زیادی‌میباشد کلیات‌قانون ابن‌سینا راشرح نموده ودر همین‌شرح خودطب سهل‌مسیحی وفخرازی رابرطب‌ابن‌سینا رجحان میدهد . (۱)

وعین عبارت قطب‌الدین مصری‌اینست (المسیحی اعلم بصناعة‌الطب من‌الشیخ ابی‌علی‌فان‌مشا یخنا‌کانوا‌یرجحونه‌علی جمع عظیم‌ممن‌هم‌افضل من‌ابی علی فی هذالفن .

درسال ۶۱۸ در موقعیکه‌لشکریان تاتارشهرنیشاپورراقتل‌عام کرده‌اند قطب‌الدین هم‌در میان‌انبوه‌کشتگان بسرای‌جاویدانی شتافت درهر محضریکه‌خوارزمشاه بافخررازی‌بود ، غالباً قطب‌الدین‌مصری هم حاضر بوده است .

۴ – یکی ازشاگردان خیلی مخلص فخرالدین رازی فریدالدین داماد نیشاپوری میباشد .

فریدالدین ابومحمدحسن بن‌محمدبن‌حیدر فریومدی حکیم‌فاضل وگوشه نشین‌است یکی‌ازاهل‌تحقیق وتفکرمیباشد وروی‌تحقیقات عمیقی رساله دراثبات صانع‌نوشته است برای‌او ازطرف‌امام فخرالدین رازی اجازه‌داه شده بود تابه نقل وروایت وجمع‌جمیع مصنفات‌فخررازی مبادرت ورزد .

۵ – یکی‌از شاگردان دیگر فخرالدین رازی (۲) اثیرالدین ابهری بوده است .

اثیرالدین‌مفضل بن‌عمر ابهری‌که یکی‌ازحکماء ومنطقین‌میباشد در منطق‌وزیج وحکمت‌تالیفات دارد از آنجمله دو اثرعالمگیری داردکه‌در

(۱) سرگذشت عقایدفلسفی خواجه‌نصیر وطبقات‌الاطباء ابن‌اصیبعه‌ووافی‌بالوفیات

(۲) آداب‌الغة جرجی زیدان

تمام بلاد اسلامی شهرت دارد واززمره کتب تدریسی قرارگرفته یکی ایساغوجی درکلیات خمس منطق (۲) رساله درعلم هیئت ورساله در اسطرلاب در موزه پاریس و دیگر هدایت الحکمة است که در طبیعیات والهیات میباشد که آنرا اشخاص زیادی شرح نموده‌اند ولی شرح صدرا واوشرح میبذی درتدریس معمول است واثیرالدین ابهری بعداز فتنه مغل مدتی زنده بوده ودربلادروم تدریس مینموده اگرچه درفتنه تاتار اکثردانشمندان تلف شدند ولی برخی بهندوستان وعدهٔ دربلاد روم پناه بردند ازمرگ جانی بدر بردند درابتدا رساله ایساغوجی میگوید امابعدفهذه الرساله فی المنطق اوردنا فیهامایجب استحضاره لمن یبتدا اشیاء من العلوم مستقیما بالله انه مفیض الخیر والجود .

رسالهٔ دگری اثیرالدین ابهری دارد بنام مبداء و معاد چاپ دانشگاه تهران که آنرا سیدمحمد باقرسبزواری تصحیح وچاپ نموده است که ابهری چنین میگوید .

«امابعد این کلمه چندیست درمعرفت مبداء ومعادکه بالتماس دوستی از دوستان تحریرافتادست انشاءالله تعالی بروفق مراد باشد دریـن رساله توصیف واجب الوجود را میکند و بعد از آن از جوهر و عرض و افلاك و نفوس بطور مختصر بحث میکند .

۶ـ ازشاگردان امام فخررازی شمس الدین ابومحمد عبدالحمیدعیسی خسرو شاهی است که در علوم و حکمت و تاریخ و اصول استاد

---

(۲) آداب اللغةالعربیه جرجی زیدان این رباعی منسوب بابهریست

مسکین دلمن چو محرم رازنیافت
و اندر قفس جهان هم آواز نیافت
اندر سر زلف ماه روئی گم شد
تاریك شبی بود وکسش باز نیافت.

ودرعلوم شرعی هم‌دست درازی داشته است درپنجصدو هشتاد تولد یافته ودر ٦٥٢درجبل قاسیون مدفونست .

ازتالیفات خسرو شاهی مختصر کتاب مهذب شیخ‌ابی اسحق مختصر کتاب شفا تالیف ابوعلی سینا تتمه کتاب آیات البینات فخررازی میباشد ودرنزد فرید داماد شاگرد فخررازی هم باشیخ طوسی بیك محضر درس خوانده است .

خسرو شاهی مدتی درقهستان نزد محتشم شهاب زندگی میکرده وبعداز ان بشام رفته وملك ناصر صلاح‌الدین داود بن ملك المعظم مقدم او راگرامی داشت مدتی در دمشق مسافرت نموده وتاحین فوت در آنجا به تالیف و تدریس مشغول بوده است قرارگفته ابن اصیبعه که‌اورا دردمشق ظاهراء دیده‌است دردانشمندی وتیزی فکر او اعتراف میکند میگوید در محضردرس اوحاضر بودم مردی نیك اخلاق وبیان خوشی داشت میگوید یکی ازفقهای بغداد نامه بدستش داد وقتی خسرو شاهی نامه‌را خواند بوسید وبرسر نهاد پرسیدم این نامه کیست گفت خط استاد بزرگوارمن فخررازی میباشد .

وقتیکه خسرو شاهی در شام اقامت داشت ملك ناصر عیون الحکمه‌ابن‌سینا بلخی رانزداومیخواند ملك ناصر خودش بدرس‌استاد خود حاضرمیشد وقتیکه نزدیك خانه وبه‌گذر خسرو شاهی میرسید وازخدم وحشم جدامیشد دستاری برسر میکرد وبدرخانه‌استاد میرفت وخسرو شاهی هم مثل‌سائر استادان عادی خود اورا استقبال میکرد وتشریفات فوق‌العاده براوقائل نمیشد .

۷ـ ازشاگردان دیگر فخررازی شمس‌الدین خوئی است وامام عالم وکامل قاضی القضات شمس‌الدین حجت‌الاسلام سید العلماء وحکام ابوالعباس احمد بن‌خلیل بن‌سعاده بن‌جعفر بن عیسی ازشهر خوی میباشد درعلم وحکمت وطب علامه وقت خود بود باحیاوکریم النفس وبکار های‌نیك حریص بود وقتی درشام سفرکرد سلطان بلادشام عیسی بن ملك‌المعظم که در امور شرعی وفقه وقوف داشت‌ازواستقبال

نیك‌کرد و باومنزلتی بخشید وهمیشه ازومستفید میگردید **بعدازان** بدمشق رفت وطلاب زیادی بدور اوپروانه وارجمع **شدند وابن اصیبعه** میگوید من‌هم ابن سهلان رانزد اوخواندم عبارت رابا تمام محاسن آن اداميكرد زبـان فصیح وبیان بلیغی داشت باستاد خـود فـخرالدین رازی روزگاری یکجا بود وسالی چنددر دمشق قاضی القضات گردیـد ودر مدرسه عادلیه همواره حاضرمیشد باتواضع خاصی برای‌فقهادرس میداد وشمس‌الدین خوئی درسال ۶۳۷ (۱)درجوانی بدمشق وفات نمود تالیفات زیادی نموده‌از انجمله تتمه تفسیرکبیر امام‌فخرالدین رازی کتابی درنحوکتابی در علم اصول وهمچنین کتابی در رموز حکمت که دران القاب سلطان ملك‌عیسی‌بن ابی‌بکربن ایوب تذکررفته است .

۸ــ ازشاگردان اوابراهیم‌بن ابی‌بکر اصفهانی‌است که حتی‌تاوقت بیماری جلیس ورفیق اوبوده است که وصیت نامه خودرا امام‌فخرالدین برای اوگفته است و اونوشته است وصیتنامه درطبقات الاطباءوطبقات الشافعیه و کچکول شیخ بهائی تذکر رفته و این وصیت نامه بزبان عربی نوشته شده است و جذبات خاصی در این وصیت نامه ریخته شده است .

۹ــ از شاگردان دیگرفخررازی اسمعیل بن‌حسین بن‌محمد بن‌حسین بن احمد بن محمد میباشد یاقوت در معجم‌الادبا جـلد دوم در ضمن سوانح اسمعیل از کتاب‌الفخري نام میبرد که برای فخرالدین رازی تصنیف کرده است و این کتاب در علم انساب است .

عزیز الدین لقب آنست و از نزد کسان زیادی علم آموخته است وعلم حدیث رانزد (۲) شرف‌الدین محمد مسعودی که ازهم صحبت

---

(۱) طـبقـات الاطـبأ ابـن اصـیبعـه .

(۲) شرف‌الدین مسعودی از کسانی است که فخر رازی باومناظره کرده‌است.

های فخرالدین رازی است آموخته است و تصانیف زیادی دارد حضیرةالقدس در ٦ جلد کتاب‌الشرف ده جلد غنیته‌الطالب فی نسب آل ابی طالب کتاب‌الموجز فی النسب و کتاب‌الفخری و چندین کتاب دیگر رجوع‌شود به‌معجم‌الادباء یاقوت که اسمعیل را ملاقات نموده خیلی از او توصیف میکند و میگوید در علم انساب یکه تاز میدان خودست و در ٦١٤ در مرو فوت شد .

یکتن از اجداد او از مدینه به بغداد و ازآنجا بقم وباز بمرو آمده یاقوت میگوید عزیزالدین اسمعیل از شرفا و سادات و ادبا است از زبان او میگوید که برایم نقل نموده که من شاگرد فخر رازی میباشم آنگاه که فخر الدین رازی به مرو آمد مردم از نگاه وسعت دانش او اورا بسیار احترام میکردند و آنقدر در اذهان قوه علمی اوراسخ بود و کس را در محضر او یارای سخن گفتن نبود . نزد اوبار بار میرفتم ودرحلقه درس او استماع میکردم روزی بمن گفت درعلم انساب اگر کتابی بنویسی که درین علم‌بی اطلاع میباشم ومیل دارم اطلاع حاصل کنم من‌کتابی درعلم انساب نوشتم و باوادادم وبصورت ساده نگاشتم ونام کتاب را الفخری گذاشتم روزیکه کتاب راباخود بردم مرا درمسند خود اشاره کرد که بنشینم هرچند من‌عذر کردم بخشونت مرا امر فرمود که تانزدش نشستم‌کتاب‌راگرفت وبخواندن شروع کردبعضی قسمت‌ها رامی پرسید و اشکالات رارفع میکرد آنقدر خواند تاکتاب بآخررسید.

هرروزیکه میرفتم مرا احترام میکرد و هم میگفت هرجامی‌نشینی مانعی ندارد زیرا تو در علم انساب استاد منی ومن در این علم هم وقوفی حاصل نمودم وباید اعتراف نمود که درین علم شاگرد توهستم و ادب درس اینست که شاگرد مقابل استاد نشیند . (۲)

١٠ـ از شاگردان فخرالدین رازی خواجه ضیاءالدین ولد خواجه مسعود خجندی است

---

(۲) جلد دوم معجم‌الادباء .

آذربیکدلی مولد اورا درخجند میگوید ولی درحواشی تاریخ بیهقی که بقلم سعید نفیسی است آنــرا ازپارس میداند وایــن شعر آن را استشهاد میاورد .

پارسی زاده مهی گشت که از تابشس تب
هست حالی که کسشس باز نداند زحبال

وچون درخجند روزگاریرا گذشتانده به خجند منسوب شده است شرحی برمحصول امام‌فخرالدین رازی نوشته که میتواند لیاقت علمی اورا ثابت کند عطاملك جوینی درتاریخ جهانکشا میگوید وقتیکه سلطان علاءالدین خوارزمشاه لقب سنجر یافت ضیاءالدین خجندی قصیده به مطلع ذیل .

رویت بحسن عالم جانرا کمال داد
عشقت بلطف چهره دل را جمال داد

ستوده گفت :

سلطان علاء دنیا سنجر که ذوالجلال
ازخلق بر گزیدش وجاه وجلال داد
شاه عجم سکندر ثانی که رای او
برفتح ملك ترك حشم را مثال داد

در مجمع الفصحاوآتشکده وفات او بسال ۶۳۲ در هرات تذکررفته ضیاء خجندی آثار نظمی زیادی بوجود آورده در شعر گوئی دستی‌دارد

توئیکه عکس رخت تاب آفتاب گرفت
نسیم طرهٔ توبوی مشکناب گرفت
سنان چشم تو مریخ را بزخم افگند
کمند زلف تو خورشید را بتاب گرفت
زاختران بعدد آمدند افزونتر
چوعاشقان ترا آسمان حساب گرفت
بزهدبیشس کسي را نمي گراید دل

از آنزمان که لبت گونه شراب گرفت
زمانه بی گل رخسار تو زدیده من
همان گرفت که از دیده سحاب گرفت
کدام خاك بسر برکنم زهجرانت
زچشم من همه روی زمین جواب گرفت
چگونه آید درچشم من ازین پس خواب
خیال تو چو دروجایگاه خواب گرفت
براه عشق تومسکین دلم چوکام نیافت
ره ثنای شهنشاه کامیاب گرفت

گرچه ماميتوانيم بشاگرديك‌اطلاق‌عامتری‌بدهيم‌زيرا هركسيكه ازتفكر و طرزخیال او وآهنگ دماغی او مستفید شده ویا اثر اورا در مورد اثر خود بکاربسته‌است‌شاگرد اوست ولی شاگرد، بیشتر، بکسی‌اطلاق میشود که پیش استاد خود چیزی را آموخته باشد .

فخررازی‌علاوه برشاگردانیکه تذکر نمودیم شاگردان‌زیادی‌داشته که از قلم تاریخ نویسان مانده است در کتاب المجددون فی الاسلام تالیف عبدلمتعال الصعیدی استاد علوم ادبی در جامع الازهر چند تن از شاگردان دیگر فخرالدین رازی را نام میبرد تاج الدین ارموئی و سراج‌الدین ارموئی و افضل الدین خونجی که خونجی را ابن‌اصیبعه سید حکمأ و علمأزمان میگوید و درعلوم حکمی و امور شرعی دست درازی داشته وبه‌تحصیل علوم حریص‌بوده‌است درسال ٦٣٢ درقاهره سفر نمود وسائر علوم را هم بپایه تکمیل رساند و برخی طلاب نزداو کلیات قانون ابن‌سینا را تدریس مینمودند چون بسیار تدریس‌مینمود افکار او از تمرکز ذهنی‌فرار مینمود دراواخر عصر قاضی‌القضات‌شد روز چارشنبه ماه رمضان ٦٤٣ در انجا مرد کتاب نبض شیخ‌الرئیس را شرح و مقاله درحدود رسوم و کتابی در علم منطق و کتاب الموجز

در منطق و کتاب ادوارالحمیات از مولفات خونجی است .
وشیخ عزیزالدین محمد بن حسن‌الغنوی ضریراربلی برایش مرثیه نوشته است .
قضی افضل الدنیا فلم یبق فضائل　و مات بموت الخونجی‌الـفاضل
یکی‌از شاگردان پادشاه امام‌فخرالدین رازی سلطان‌علاالدین محمد پسر سلطان تکش بن‌ایل ارسلان بن‌اتسز متوفی ۶۱۸ میباشد پدرش‌سلطان تکش قرار تـذکردرةالاخبار لمعةالاثار (فارسی) تـتمه‌صوان‌الحکمة ازسلاطین غوری خواهش‌نمودندکه فخرالدین رازی درملازمت اوباشد لهذا امام فخرالدین رازی درسال ۵۷۲ درخوارزم رفته است درتاریخ دیگری سبب تقرب فخرالدین رازی‌بخوارزم‌شاه تذکرنرفته‌است ویابمن واضح نشده است وازطرفی معلوم نیست که‌برای سلطان محمد خوارزم شاه کدام علم راتدریس میداده است کتابی رابنام اختیارات علائـیه درعلم نجوم بفارسی نوشته وبنام شاگـرد خـودنموده وسلطان محمد خوارزمشاه احترام فخررازی رابی‌نهایت میکرده وحتی روزی پرزه‌خطی امام برایش‌نوشت وحاجت‌کسی راخواست‌وگفت حاجت خودرابخدابردم اگر رواشود بخشاینده اوست و سپاس ازتوکنم واگر ردکنددرحقیقت اوردکرده است وتومعذورخواهی بود، سطان محمد دروقت‌حیات‌پدرخود در نیشاپور حاکم بود وازطرف مادرهم پادشاه زاده قفچاق بوده وهمین روحیه وافعال مادرش یکی ازعلت هائیست که‌فتنه مغل‌بوجود آمد چون درسال ۵۹۷ سلطان‌تکش فوتشد مجدداً‌سلطان‌محمد پسرش ازنیشاپور آمد برتخت خوارزم نشست :
چون قبلاً دربین پدرش سلطان تکش وامراوپادشاهان غوراختلاف نظروسرستیزبـود درقدم اول قرارتذکـر طبقات نـاصری قاصدین بحضرت‌سلاطین‌غور وغزنه فرستادوازآنها خواهش‌کردکه مرابه‌فرزندی قبول کندواگرمن شایستگی فرزندی‌ندارم میبایست مادرم‌رابحبالهٔ‌نکاح خوددرآورید برمزاج‌سلطان‌غیاث‌الدین موافق افتادولی سلطان معزالدین

برادرش دراین امرمخالفت کردولشکرهاجمع کردودرسال ۵۹۷ باسلطان محمد خوارزمشاه مصاف‌دادند وشکست فاحش خوردند وازدرعذرخواهی داخل شدند وخوارزمشاه آنهارا بخشید بـازبسال ۵۹۸ (۱) شکست دیگری خوردند این سالی‌بودکه غیاث‌الدین‌هم فوتنموده وسلطان شهاب الدین بمرورفت ولشکریانش شکست‌خوردند یکبار دیگرتهیه‌دیدوخیال استیلای تختگاه‌خوارزم راداشت چون سلطان محمد به‌قراختائیان التجا کردلشکر آنهاکه کفار بودند شهاب‌الدیـن را شکست دادند وسلطان شهاب‌الدین بغزنی‌رفت وازانجابهندووقت بازگشت‌بدست یکنفرفدائیان بسال ۶۰۲ درقلعه دمیك کشته‌شد .سلطان محمد خوارزمشاه که‌حریف سرسخت خودرا دور دید هرات رامحاصره کرد و ملك عزیز الدین حسین خرمیل بخوارزمشاه که غوری‌ها بود پیوست (۲) هرچندمردم هرات مقاومت کردند ولی لشکر خوارزمشاه هریرود را بربستند و همین تدبیر حسین خرمیل بود و بشهادت طبقات ناصری سه صد گـز بـاره شـهر را بـا خود بـرد و یـازده مـاه هـرات مـحاصره شد وهشت ماه دربین آب جنگ‌کردند تابالاخره‌هرات‌فتح‌شد وشکی نیست که بعدازانکه‌هرات و بلخ‌بخوارزمشاه تکیه‌نمود خانه‌مجلل‌شاهی هم بفخرالدین‌رازی بخشیده باشدزیرادر هرات‌مسجدی برای فخرالدین رازی سلطان‌غیاث‌الدین‌بناکردکه‌درهمان مسجدتدریس میکردوجایگاهی ازطرف سلطان‌محمد خوارزمشاه نصیب اوشده باشد .

در ۶۰۶ مازندرن را تسخیر نمود خوارزمشاه بعد ازآنکـه از جنجال سلاطین غوری فارغ شد فکـر کشورگیری در مغزش بیشتر نمود و باین فکربود که هرشهریرا میتوان منقلب نمود ازآنرو در ـ ۶۱۱ غزنین را تصرف کرد وهم کسی رابفیروز کوه برای قتل برادر خود

(۱) تاریخ از آغازفتنه مغل تامشروطیت ایران بقلم عباس اقبال .

(۲) کامل ابن اثیر .

فرستاد زیرا در سال ٦۰۹ در فیروزکـوه امـیر محمود پسر سلطان علیشاه برادر سلطان محمد خوارزمشاه به آنجا پناهنده شده بـود او رابر سلطنت برگماشتند .

در سال ٦۱۱ چون سلطان محمد خوارزمشاه غزنی را گرفت در خزانه آنجا احکام و فرامینی به مهر وامضأ خلیفه ناصرالدین‌الله یافت که شاهـان غوریرا برعلیه او تـرغیب میکند از آنـرو سلطان محمد خوارزمشاه از علمای خود فتوی گرفت مبنی براینکه بنی عباس محق بخلافت است یانه یکنفر ازسادات حسینی رابخلافت گزید بنأخلیفه رامعزول نمود که او بحفظ ثغور ممالك اسلامی فتور نموده است و نام خلیفه را از خطبه انداخت .

بسال ٦۱٤ بقصد بغداد لشکـر کشید با اتـابك مصاف داد و اورا اسیر کرد ولی اتابك بـاقبول چاردانگ از محصول فارس و بعضی امتیازات خودرا از چنگ مرگ نجات داد همین طور لشکری ازهمدان باسد آباد فرستاد سرمای سخت لشکر اورا منهزم نمود .

چون سلطان محمد رافتح های پی‌درپی نصیب شد چارصد هزارسوار برگستوان که بطرف خطا ـ بود سوق‌داد وخان خانان عاجز شد و در سال ٦۰۷ عازم بخارا و سمرقند گردید وسه بار با گورخان جنگ نمود بار اول چون بخارا را گـرفت اورا اسکندر ثانی و سنجر لقب دادند (وسلطان‌محمد رابرسبیل معهود درالقاب اسکندر ثانی‌نوشتند سلطان فرمود که امتدادمدت سنجری درملك ـ زیادت بوده‌است‌تفاول را اگر نویسند سلطان سنجر نویسند در القاب سلطان سنجر زیادت کردند و درین فتح و اشتهار او بسلطان سنجر امام ضیأالدین‌فارسی راقصیده‌ایست آنچه برخاطر مانده (این‌همان ضیاءالدین خجندی‌است که از شاگردان فخررازی میباشد .)

سلطان علاءالدنیا سنجر که ذوالجلال
از خلق بر گزیدش و جاه‌وجلال داد

شاه عجم سکندر ثانی کـــه رای او
برفتح ملك ترك حشم را مثال داد
از کفر اگر گرفت عفونت هوای دهـر
تیغت بنفحهٔ ظفرش اعتدال داد
خورشید وار تیغ تو از مشرق صواب
آمد پدید وملك خطارا زوال داد (۱)

خوارزمشاه در سال ۷۰۶ بکمك کوچلك سلسله قراختائیان را ازماورا النهر برانداخت و گورخان به دست کوچلك‌اسیر گردید و بعد از دو سال مرد خوارزمشاه بعد ازآنکه حدود خود را از طرف شمال‌ومشرق بکاشغرولب سند رسانید .

وقتیکه فتح خطای میسر شد جوینی می نویسد .

« چون‌سلطان بخوارزم‌رسید کاربزم رابسیچید وتاینکورا بفرمود بکشتند وبآب‌انداختند فتح‌وهیبت سلطان یکی بردلها هزارشد »

(ودر طغرای‌مبارك‌اوظل‌الله‌فی‌الارض نوشتند ومنشی‌ملك‌فخرالملك نظام‌الدین راست

شهنشاهاجهان بخشا توئی آنك
توان ازهمتت خواهد فلك قرض
بچشم همتت کمتر نماید
زیك ذره‌جهان درطـول ودرعرض
همه پاکان کروبی بعهدت
پس ازتقدیم شرط سنت وفرض

(زهاد بتقدیم‌شکر الهی مشغول واکابر ومعارف ومزایر بجـشن وسور واو اسط‌الناس بافرح و سرور

در طبقات ناصری تذکر رفته سلطان‌محمدخوارزمشاه درسال ٦١٥

---

(۱) تاریخ جهانکشای جوینی ٦٥٨ ذکر استخلاص ماوراءالنهر .

بجانب ترکستان درعقب قدر خان که‌پسر نویان تاتار بود تابقعر ترکستان برفت چندانکه زیر قطب شمالی برسید تاموضعیکه بیاض صبح صادق وروز طالع میگشت .»

«از علماءومفتیان فتوی گرفت که‌دراین جاچون بیاض‌غائب نمیشود نماز خفتن واجب‌شود یانه باتفاق‌جواب نبشتند که نماز خفتن واجب نباشد چون وقت موجود نمیشود »

چون فتوحات بی‌پایانی نصیب اوشده بود روح مملکت‌گیری او طغیان نمود حتی‌بخیال گرفتن ممالك چین افتاداگرچه برخی‌مردم اورا ازین فکر منصرف‌میکردند ولی‌مرغ اویك لنگ داشت‌وقتی درسال۶۱۲ فتوحات چنگیز درتبت مشتهرشد سلطان‌محمد میخواست از قدرت چنگیز اطلاع حاصل کند درهمین تاریخ یکی‌ازمنسوبین دولت خود را بنام سید بهاءالدین رازی بچین فرستاد منهاج‌السراج صاحب‌طبقات ناصری که‌سید بهاءالدین‌راملاقات نموده اززبان اومیگوید (چون‌بحدود طمغاچ ونزدیك دارالملك التون‌خان رسیدم از مسافرت‌دورپشته‌بلندی در نظرآمد تابدان موضع‌بلند درسه روز منزل یازیادت بود مارا که فرستادگان خوارزمی بودیم چنان ظن افتاد که‌مگرآن بلندی سپیدکوه برف است واز راهبران وخلق‌آن‌زمین پرسیدم‌گفتند آن‌جمله استخوان آدمیان کشته شده است چون یك منزل دیگر رفتیم چنان زمین ازروغن آدمی چرب وسیاه گشته بود که سه منزل دیگرازآن را میبایست‌رفت تابزمین‌خشك‌رسیدیم چندین تن‌ازعفونت آن‌زمین بعضی رنجوروبعضی هلاك‌شدند چون بدرطمغاچ رسیدیم‌بریك موضوع درپای برج حصار استخوان آدمی بسیارجمع بودکه‌استفسارکرده آمد چنان تقریرکردند که‌در روزفتح‌این شهربیست‌هزاردختر بکررا ازین برج بیرون‌انداختند وهمانجا هلاك‌شدند تابه‌دست‌لشکر مغل نیفتنداین جمله‌استخوانهای ایشانست .)

چنگیزخان نماینده های خوارزمشاه راتجلیل واحترام نموده

وخودش هم راضی بوده که‌دربین هردوممملکت سرویس تجارتی دائر شود و شکی نیست که تجار مسلمان هم‌بتجارت در چین وملک‌ختاوباز شدن راهای قدیم خوش‌بودند از آنرو سه نفر مسلمان احمد خجندی وعبدالله‌بن‌امیر حسین جندی‌واحمد بالویج‌کالای قیمتی خودرا بردند وبه مبالغ‌هنگفت فروختند ازآنطرف اشخاصی چنگیزخان همراه تجار خوارزمی فرستاد .

وپیغامهای چنگیزخان رابه سلطان خوارزمشاه دادند وغرور خوارزمشاه دربدوامر که اورا فرزند خوانده بود صدمه دیدولی فرستادگان چنگیز که‌یکنفر آن محمود خوارزمی بود واورا(تلواج) می‌گفتند یعنی فرستاده سلطان رانرم کرد ومعاهده بامضاء رسید .

مجدداً چنگیزخان درحدودپنجصد نفرتجار باکالاهای خیلی‌گرانبها که درضمن‌احجارکریمه‌هم‌موجود بود بطرف‌ماوراالنهر فرستاد وبشهر اترار رسیدند دراین جاکسی بنام (غایرخان‌که‌باترکان خاتون خویشی داشت حاکم بود غایر خان اینها راجاسوس به‌سلطان‌محمدخوارزمشاه معرفی کرد و همه راکشت و مال‌شانرا تصرف شد یکنفر جان‌بسلامت خودرا به‌نزد چنگیزخان رسانید وواقعه رابیان نمود چنگیز یکنفر از مطلعین بادونفر تاتار نزد سلطان‌محمد خوارزمشاه فرستاد که آنها اعتراض نمایند وباخصوص غایرخان راتسلیم وی‌نماید سلطان‌محمد خوارزم‌شاه بحرف مادرخود ترکان خاتون نمود عوض آنکه غایرخانرا تسلیم آنها نماید وعفو بخواهد هرسه نفر قاصد راکشت بعداز آنکه چنگیزخان مطلع شد برایش اخطار داد که‌منتظرباش که‌آمدم چنگیزخان هم‌دربدوامرسلطنت‌ولشکر خوارزمشاه‌راخیلی‌قوی تصورمیکرد باتجهیزات کاملی‌حرکت کرد اگرچه درواقع هم‌عددلشکریان خوارزمشاه بمراتب بیشتربودولی‌سلطان‌محمد نفس‌ضعیف‌داشت وازطرف‌مادرخود وقومهای مادر اوکه غالباء سرلشکربودند نااطمینان بود.

شورای تشکیل دادونظریه شهاب‌الدین خیوقی که یکی ازفقها

مدرسین خوارزم بودهم گرفت وبالاخره اوهم ازشهر نسا بخراسان گریخت و۶۱۸ کشته شدابلاغیه این بود که بتمام بلاداسلامی ابلاغ شودکه لشکر تهیه کنند یااز کنار سیحون مردم تاتار ممانعت شوند یاجنگ درغزنه و هند دربگیرد اضطراب مردم و تشتت افکار و عوامل گوناگون هرنقشه سطان محمد راچون خط براب می نمود.

چون خوارزمشاه باهیچ یك امرای خوداطمینان نداشت بگفته تاریخ گزیده (جمعی امراسلطان) آهنگ خوابگاه اوگردند واوازواقعه باخبربود وجابدل کردامراخوابگاه اوراازخم تیروشمشیرچون پشت خارپشت کردند چون واقف شدند که سلطان انجانیست بگریختند وبدرگاه چنگیز خان رفتند (چنگیزخان) ازاوضاع دربارسلطان محمد وخطوط جغرافیای شهر وقوف کامل حاصل نمود چنگیزخان بعد ازآنکه شهرا ترارا محاصره کرد شهر بخارا رامحاصره کردوگرفت درمسجدبخارا داخل شد آنگاه که بخارا ویران شد بشهرسمرقند هجوم آورد.

بعد از آنکه سمرقند زیرسم ستوران چنگیزی قرارگرفت خوارزمشاه ازجلولشکریان چنگیزی عده زیادی دنبال خوارزم شاه مأمور نمود تا اورا بگیرند سلطان ازهرات بطرف طوس رفت (سبتای) که سر لشکر مغل بود اوراتعقیب میکرد تااورادستگیرنماید ودر نزدیکی دولت آباد بالشکریان خوارزمشاه برخوردند وجمعیت کثیری کشته شد وسلطان محمد خوارزمشاه راتابغداد تعقیب نمودند ولی سلطان محمد به گیلان آمدو ازآنجا به جزیره آبسکون (۱) رفت فخررازی باسلطان محمد خوارزمشاه اخلاصی زیادی داشته زیرا در وصیت نامه خود باویادهانی میکند که در تربیه اولادش اهتمام ورزد وباز ازینکه سلطان وقت گرانبهائی داردازآن

(۱) در کتاب البداء والتاریخ عابسکون قید شده یاداشت های قزوینی

انصراف میکندبعضابافخررازی‌مثل نویسنده‌المجدودن فی‌الاسلام‌خورده میگیرد وضمنا تفکر اورا باامام غزالی مقایسه میکند که فخررازی تاآخرین رمق‌حیات‌ازکمك سلاطین‌عصرخود برخورداربوده ودر دربارراه داشته است درحالیکه غزالی درحب ریاست اعتنائی نمیکند من ازطرفی فخررازی راحق به جانب میدانم زیرا چندین دفعه نفی بلدشده ودرهرشهریکه میرفته‌درمباحثه رابازومخالفین‌کوتاه نظری اورااز‌شهری بشهری متواری میساختند فخررازی‌ناگزیربوده باحکام عصرسروسری داشته باشد بهرحال وقتیکه سلطان محمد خوارزمشاه هرات راتصرف نمودهنوزشهاب‌الدین غوری حیات داشت وحسین خرمیل والی هرات بودکه بسلطان شهاب‌الدین‌متوجه متصرفات هندشد درسال ٦٠١ و٦٠٢ قراریکه ازتفسیرکبیرمعلوم میشود وخود فخررازی میگوید (من درغزنی بودم)وشاید این شعررابعد ازانکه ازغزنی بهرات رفته‌انشاء کرده باشد واین شعر بوصف سلطان‌محمد خوارزمشاه است که سلاطین غوری شکست میخورند وهرات فتح میشود .

الدین محدود الرواق موطد
والکفر محلول النطاق مبدد

کـه در بحث شعر ، فخررازی تذکر داده میشود .

کسانیکه فخرالدین رازی را مدح کرده اند

ابن عنین متوفی ۶۳۰ ـ محمد بن نصیرالدین بن نصر بن الحسین بن‌عنین‌الانصاری شرف‌الدین ابوالمحاسن ازبزرگترین شعرای عصر خوداست اصلش‌ازکوفه میباشدولی تولدووفاتش‌دردمشق صورتگرفته است صلاح‌الدین رادردمشق هجوکرد ونفی‌بلدشد و بعراق والجزیره و آذربایجان و خراسان وهند و یمن و مصر مسافرت نموده ودردمشق بعد ازفوت صلاح‌الدین عودت نمودمدح ملك عادل رانمودودران تقرب جست ودراکرام واعزاز اوپادشاه وقت کوشید وحتی دروقت ملك‌معظم ناصر بوزارت رسید دیوان بزرگی دارد که شامل اشعاریست که در دوران حیات خود سروده است . (۱)

و اما قصه چنانست که ابن اصیبعه از زبان شمس‌الـدین بن محمد الوثار الموصلی حکایت میکند روزیکه فخرالدین رازی‌ازبامیان درهرات وارد میشد دوکانها همه بسته بود جمع‌غفیری باستقبال اورفته‌بودند ارکان دولت و اعیان مملکت اورا استقبال نیك‌نمودند حسین خرمیل والی‌هرات اوراخیرمقدم گفت فخرالدین‌رازی رابآنجائیکه سلطان‌محمد خوارزمشاه باوبخشیده بود وبایوان شاهی معروف بود باتجلیل‌خاصی بآنجایگاه بردند .

وبازشمش‌الدین موصلی حکایت میکند فردای آنروزکه در مسجد برای موعظه تشریف آورده دوصف ازغلامان شخصی وی بپاایستاده بودند قرار تذکر عبدالسلام ندوی در کتاب امامرازی(اردو) این غلامان زرین‌کمر بودند و ازدارائی سرشاریکه نصیب فخرالدین‌رازی شده‌بود خدم وحشم زیادی داشت‌واین غلامان شمشیرها درکمر آویزان داشتند و همواره در رکاب فخرالدین رازی حاضر بودنـد و سلطان محمود

---

(۱) وفیات‌الاعیان

برادرزاده شهاب‌الدین غوری که حاکم فیروز کوه بود داخل این محضر شدو درود گفت مجلس علمی انعقاد یافت وفخرالدین رازی بتدریس آغاز نمود آنقدر داد سخن داد که همه انگشت به دهان گذاشتند پیش‌آمدی رخ‌داد که ابن عنین شاعر رابوجد آورد شاهین کبوتری را دنبال کرده بود در ایوان مسجدهرات کبوتر چند دور زد چون تاب پرواز دیگر نداشت بزمین نشست و در دامن امام فخرالدین رازی خود راپرتاب نمود گوئی باوپناه آورده بود امام را رقت حال دست داد رفیق شاعر او ابن عنین گفت شعری بداهتاء گفته ام برخاست به نزد امام فخرالدین رازی رفت بپا ایستاد و شعر خودرا خواند .

جائت سلیمان الزمان حمامه
والموت یلمع من جناحی خاطف
من بناء الورقا ان محلکم
حرم و انك ملجاء لخائف

وقتی این شعر را فخر الدین رازی استماع نمود ابن عنین را نوازش کرد خلعتی بازر وسیم باو بخشید و بشهرت او افزود وشاعر گمنام شهرت بسزائی یافت و در خلال شهرت خود ثروتی اندوخت ازشهر هرات در نیشاپور که بیشتر در آنجا اقامت داشت رفت سی هزار دینار داشت موصلی میگوید : این شعر را هم همانروز نوشته بود .

یا ابن‌الکرام المطعمین اذا استوی
فی کل مخمصه و ثلج خائف
العاصمین اذا النفوس تطایرت
بین الصوارم والوشیج‌الراعف
من بناء الرقا ان محلکم
حرم وانك ملجاءللخائف

وفدت الیك وقد تدانی حتفها
فحبو تها ببقائها المستانف
و لو انها تجبی بمال لا نثنت
من راحتیك بنائل متضاعف
جائت سلیمان الزمان حمامه
والموت یلمع من جناحی خاطف
قرم لواه القوت حتی طله
بازائه یجری بقلب واجف

از نیشاپور گاهی هم قصائدی بـه فخرالـدین رازی بـهرات میفرستاد

ریح الشمال عساك ان تتحملی
خدمی الی الصدر الامام الافضل
وقفی بوادیه المقدس وانظری
نورالهدی متآلقاً لایاتل
واستمطری جدوی یدیه فطالما
خلف الحیافی کل عام ممحل
بحر تصدرالعلوم و من رای
بحرالتصدر قبله فی محفل
ماتمت به بدع تمادی عمرها
دهراًوکاد ظلامها لاینجلی
فعلا به الاسلام ارفع هضبته
ورسل سواه فی الحضیض الا سفل
غلط امرو بابی علی قاسه
هیهات قصرعن مداهابوعلی
لوان رسطالیس لیسمع لفظه
من لفظ لعرته هزه افکل
ویحاربطلیموس لوقاه من
برهانه فی کل شکل مشکل

ولوانهم جمعوالدیه تیقنوا
ان‌الفضیلته لم تکن الاول

یکی از مداحین دگر امام‌فخرالدین رازی محمد نسوی است که ماعین عبارت لباب الالباب رانقل میکنیم الامام اجل سیدالکتاب‌محمدبن‌البدیع النسوی . افضل کتاب وقـدوه اولو الالبـاب بـود باخلقی کـریـم وباخلقی وسیم ودرعهدملك الامراعمادالدین زنگی دیوان انشای بـرسم اوبود واز زمره ندمای او بود واراترسلیست که درخراسان مشهورست ودر آنوقت که این داعی بنسا رسید اورا از حضرت ملك مازندران تعقدی کردند واستدعا نمودند مثال ملك مازندران تفقدی کردند واستدعا نمودند مثال ملك مازندران ویادگار آورده بودند وازتقلد خدمت‌استعفا خواست وگفـت مـدتـی اسـت تادرزاویـه عـافیت نشسته‌ام ومثل (تالعافیه فی‌الزاویه) برخود خوانده واز دیوان اعلی خوار زمشاهی اورا طلب کردند تادرسلك دیگر کتاب‌ومنشیان‌مرتب‌باشدهم استعفاخواست ومیان من واو مصادقتی تمام بود واین قصیده درحق مولانا استادالعصر. فخرالملة والدین محمدالرازی تغمده‌الله بـرحمه گـوید واین قافـیت غریب‌بحکم امتحان اختیار کرده است .

زهی زنسخ رقاع تو عقل برده نسخ
نهاده علم تو در زیر سر حکمت فخ

صقیل رای تو درکشف معضلات علوم
زروی آئینه دل زدوده زنگ وسخ

---

(۱) جای واقعه کبرتر در مفتاح‌السعاده و مصباح‌السیاده تصریح نشده و در وفیات الاعیان موضوع خوارزم آمده ولی در طبقات‌الاطباء و عیون‌الانباء وقوع آنرا در مسجد هرات می نویسد واضح آنست که در هرات این واقعه بوقوع پیوسته است .

هرآنچه بافته درگارگاه بوقلمون
زمانه معرفت تو شمرده یك‌یك نخ
چو فیض علم لدنی تراشود از غیب
بساحت دل تو نعره برکشد بخ‌بخ
به پیش بارگی فضل توچه شیب وچه تل
به نزد پیشرو علم تو چه ریك وچه شخ
چو سبز نیمچه علم نیم کش کردی
سیاه چهره شود جهل راست چون فرفخ
چو آفتاب یقین تو تیغ زن گردد
گمان کشنده بهرام بکشند ناچخ
عناد خصم تو با رونقت چه کار کند
همان که باورق آفتاب دشنه یخ
زحاسد تو چو آتش نفس برون آید
چنانکه دود براید زمنفذ مطبخ
دلش ز آتش محنت چو سوختجانش گفت
(یداك حینئذ او قدت وفوك نفخ)
تو شادباش که در انسلاح ماه مراد
چو گوسپند کشیدش شهید در مسلخ
لطیف طبعا آورده‌ام بخدمت تو
لطایفی که نه از اب شنیده ام نه ازاخ
مراست شیوهٔ نو در سخن که بیش از من
بدند اهل ترسل ازین بصد فرسخ
ولی زجور فلك پای‌طبعم آبله کرد
زچشم خاطر چون چشمه‌ام دمید آزخ
دلم چو غنچه دهان از مرادها بربست
بگلستان معانی گرفت جای وسخ

چوصد شد ست مرا رنج کوشیار سخن
کجا بطیره شوم من زریخشخند و زنخ
ازآن نه نعمت نخ دارم و نه قالی مال
که من ندانم بافید هیچ قالی و نخ
توئی سلیمان بر تخت فضل و مسند علم
میان وحی ولایت بیان تو برزخ
جهان نهاد زحکم تو بر گریبان داغ
فلك نهاد زامر تو بردل وجان ژخ
بگو جهانرا با این ضعیف هیچ مپیچ
بگو فلك را با این اسیر هیچ مچخ
کرازابر قبول تو شبنمی باید
زمرغزار مراد تو برکشد بیرخ
مثال خادم مخلص بعرض این تالیف
هدیه کردن مورست وگردران ملخ

دیگر ازمداحین امام فخررازی عوفی فریدالدین جاجر می‌رانام میبرد و میگوید (مرا درخـدمت او مباسطب حـاصل شد واز فـوائد انفاس او اقتباس کردم) درمدح مولانا استاد فخرالملت والدین محمد بـن عمرالرازی گفته است این مدح ترکیب بندی است که از هر بند آن‌یك بیت مینویسم زیرا درتعلیقات لباب الالباب استادسعید نفیسی میگوید (این شعر را فریدالدین جاجرمی‌برای شهاب‌الدین عمرالخیوقی‌نوشته است زیرا از خود شعر معلوم میشود و کلمه شهاب بان بـه کار رفته است) وبراستی حدس بجائی است وعوفی در این باره سهو صریحی کرده‌است و اینک بند های اخیر ترجیع .

مقصد دور آسمان صدر هدی شهاب دین
آنکه یسار جود او دارد بحر دریمین

حادثه چون زمهر تو بررخ خصم درزند
لعبت چشم اوبسی باز زچهره برزند

هرکه خلاف خاطرت بردل او گذر کند
زود چولاله از جهان سوخته دل بدرکند

یکی دیگر از مداحین فخرالدین رازی سراج‌الدین یوسف بن ابی بکر بن‌محمدالسکاکی خوارزمی است‌که درسال ۵۵۵ درخوارزم تولدیافته ودردستگاه سلطان محمدخوارزمشاه مکانتی داشت وعـزیزومحتـرم می‌زیست وسکاکی ازعلمای‌ادب وبیان وعلم‌معانی است بعد ازبرافتادن حکومت خوارزمشاهیان‌درماوراءالنهر رفت وعمراودرخوارزم‌وماوراالنهر گذشته است‌باوجودیکه سکاکی‌درعلم‌ادب‌تبحرداشته ولی‌درطلسم‌وسحر وجادو هم‌معتقد بوده است وازاو حکایتهای نقل‌میکنند سکاکی مولف کتاب مفتاح العلوم است که‌شامل صرف ونحوومعانی وبیان بـدیع ومنطق وعروض وغیره‌است‌که این‌کتـاب رافضـلای مابعد آن شـرح وتلخیص کرده‌اند .

از اشـعار سکـاکـی

اعلـمن‌عـلـما یـقینا
ان‌رب‌العالمینا .
لو قضی فی علیهم
خدمه‌للا علمینا .
اخدم‌الرازی فخرا
خدمه‌العبدابن‌سینا

سیوطی متوفی ۹۱۱ صاحب‌الاتقال فی‌علوم‌القرآن در ارجوزه خود چند دانشمند رامدح کرده‌که‌نهضت علمی بوجود آورده‌اند ودرنشـر افکار خود مصر و یا برجا بوده اند که از آنجمله میگوید .

السادس الفخرالامام الرازی
ورافعی مثله یوازی (۱)

سید صدرالدین سرخسی که از اجله فضلای عصر فخررازی بوده وشرح‌عیون الحکمت راکه‌فخررازی برایش فرستاده است‌اودرضمن نامه‌بلند بالائی عرفانی ابیاتی چندعربی انشاء وبفخررازی می‌فرستد واو را مولای خود میشناسد .

لقدلفظ البحر الخصم بدره
انی غدت تزهوعلی نخب‌الدر
فلم‌یبق قدرللداری عذر ها
ولاکن تخطرهامنها شرفاء قدر
فکم خطه‌عمیاعنی فرجت
بتنبیه المربی علی ساطع‌الفجر
لمولای فخرعذری الغم
لایسرهاقدضاق ذرعی بالشکر (۲)

یکی از دیگر کسانیکه فخر رازی را مـدح نـموده صفدی است

خلیل بن ایبك بن عبدالله الادیب مشهور بصلاح‌الدین صفدی (ابوالصفا) در سال ٦٨٧ تولد یافته است از خوردی در رسامی و خطاطی و ادبیات شوق وافری داشته و تاوقتیکه بیست‌ساله بود و هنوز پدرش حیات داشت از پدر خود علوم ادبی را میاموخت نظم و نثر ترسل و توقیع را از شهاب محمود ابن سیدالناس و ابن نباتـه و ابی حیان آموخت بعداز آن بمصر نزد یونس دبوسی رفت و باز بدمشق مسافرت نمود و بتاءلیف کتاب‌الوافی بالوفیات پرداخت و کتاب اعوان‌النصر فی اعیان‌العصر را در شش جلد نوشت تألیفات دگر اورا میتوان لطائف‌البینه علی‌التشبیه و جرالذیل فی وصف‌الخیل کشف‌الحال فی الوصف‌الخال و جنان‌الجناس نامبرد و در قاهره و

(۱) المجددون فی‌الاسلام عبدالمتعال .
(۲) فهرست کتابخانهٔ اهدائی مشکات

حلب و دمشق مسافرت ها نموده است .

صاحب اخلاق عالی بوده است و ابن کثیر میگوید تقریباً دوصد کتاب را بقلم خود نوشته است و در دمشق بسال ۷٦٤ فوت نموده است . (۱)

از صلاح‌الدین صفدی پرسیدند که این بیت مجنون چه معنی خواهد داشت .

اصلی ومادری اذاما ذکرتها
اثنین صلیت الضحی ام ثمانیا

در نمازم و هنگامیکه بیادم می‌آید که در نمازم نمی‌دانم که آیا در نماز ظهر در رکعت دوم هستم ویادرکعت هشتم آیا چگونه ممکن‌است کسی در نماز شك کند میان دورکعت و هشت رکعت .

صفدی جواب داد که برای هررکعت که‌نمازمی‌خوانده‌یك انگشت دست خود را می‌خوابانید یکبار نگریسته است که دو انگشت خوابانیده و هشت انگشت باز است شك میکند که آیا بشمارهٔ دو انگشت بسته نماز خوانده یا بشمارهٔ هشت انگشت که باز است .

شاید چنین معنی لطیفی بنظر خود مجنون هم نرسیده و خواه این معنی بنظر او رسیده یانرسیده باشد ولی شکی نیست که لطف طبع صفدی در مقام تفسیر این بیت اگر بیش از شاعر نبوده ازو کم نبوده است . (۲)

صلاح‌الدین صفدی میگوید در کتاب محصل دیدم که شعری سروده شده است .

محصل فی اصول الدین حاصله
من بعد تحصیله اصل بلادین

(۱) درالکامنه .
(۲) نقل از یاد نامه شیخ طوسی .

بحرالضلالات والشك‌المبین
فیه فاکثره وحی الشیاطین
صفدی میگوید در تحت آن صفحه این شعر را سرودم (۳)
عمیت عن فهم ما ختمت مسائله
و نورها قد تجلی باالبرا هین
فمیلت عجزا الی التقلید و هومتی
حقیقت لم‌تلق امرا غیر مظنون
و الناس اعداء مالم یعر فوه فلا
بدع اذا قلت ذاوحی الشیاطین
ودرکتاب‌اصول‌الدین رازی این ابیات‌راصفدی‌قرارگفته‌خودش‌نوشته‌است
علم‌الاصول بفخرالدین متشعر
به فصول باعجاب واعجاز
اضحت به‌السنته الغراء واضحة
قد استقامت بمختار ومجتاز
له مباحث کم قد احرقت شبها
بشبهیها فمن‌الرازی علی الرازی
در طب کبیر فخررازی این ابیات را صفدی انشاء کرده است .
قد کنت یا ابن خطیب الری معجزه
بذهنك المشرق الخالی من‌الکدر
دخلت فی کل علم للانام وقد
حررتد بدقیق الفکر النظر
اذا انفرت لرای اولمسألـة
ترجحت لاولی‌الالباب الفکر
وکل علم لك الفصل المبین به
فانت حقا جمال الکتب والیسر

(۳) الوافی بالوفیات.

بخش دوم

۱ ـ فخرالدین رازی بحیث سفیرِدارالخلافه

۲ ـ فخرالدین رازی وسلطان العلماء

۳ـ برخورد فخرالدین رازی باشیخ نجم‌الدین .

۵ـ فخرالدین رازی ومحی‌الدین عربی

٤ ـ فخرالدین وسید صدرالدین سرخسی

٦ ـ رابطه معنوی شیخ‌شهاب الدین سهروردی بافخرالدین رازی

۷ ـ فخرالدین رازی واسمعلیها

۸ـ کرامیان وفخرالدین رازی

۹ـفخررازی وسلطان معزالدین غوری (شهاب الدین)

۱۰ ـ فخررازی وسلطان غیاث‌الدین غوری

۱۱ـ فخررازی بابهاالدین سام بن ملك شمس‌الدین محمد

۱۲ ـ فخرالدین وسلطان تکش خوارزمشاه

فخررازی بحیث سفیر دار الخلافه

چون سلطان تکش متوفی ۵۹۶ بن ایل ارسلان بن اتسز از علم وفضل ودانش موسیقی بهره کافی داشت ممالك بسیاریرا بجنگ وصلح بتصرف آورد باخان قفچاق خویشی نمود دختر او ترکان خاتون را بزنی گرفت ترکان خاتون وقتی تبارز نمود که فرزند او سلطان محمد بسن رشد رسید این زن نامدار گشت ، غضب وقوت او ساری وجاری بود حتی شوهر خود را که به کنیزکی تعلق گرفته بود بحمام حبس نمود ودروازه حمام رابست وامرا وملوك بزحمت درگرمابه راشکستند وباز نمودند (۱) سلطان تکش برخی حصه‌های خراسان راگرفت وپادشاهان مازندران هم او رابرسمیت قبول نمودند وچون سلطان طغرل که برادرزاده سلطان سنجر بود اسیر سلطان گشت دربین او وناصرالدین الله (۲) خلیفه

---

(۱) طبقات ناصری به تصحیح وتحشی عبدالحی حبیبی

(۲) الناصرالدین الله نقل ازطبقات ناصری .

امیرالمومنین ابوالعباس احمدبن المستضئی ولادت اوروز دوشنبه دهم ماه رجب سنه ثلث و خمسین وخمسمائه بود پدر او روز جمعه دوازدهم شوال سنه خمس وسبعین وخمسمائه خطبه کرد واورادراثنای خطبه بولایت عهد ذکرنمود وچون مستضئی درسلخ همین شوال به رحمت حق پیوست درغره ذی الحجه سنة المذکور اورا بیعت کردند واو

بغداد منازعت درگرفت ابن القصاب که وزیر دار الخلافت بود برای

خلیفه بود که‌چارده پدراوخلیفه بودند ومیان‌او وعباس بیست پدربود (رض)در عهداو کار خلافت قوت گرفت ودرین عهد سلطنت غـور و خـراسان وغزنین وهندوستان به سلطان غیاث الدین محمد سـام و معزالدین محمد سام تعلق داشت وتخت خوارزم وبعضی ازخراسان بخوارزمشاه (مربوط بود) سلطان تکش بن خوارزمشاه‌سر ازاطاعت دارالخلافه بـکشید واز خـوارزم بعـراق آمـد وابـن الـفضـل الوزیر بدفع او ازبغداد بیامد ومیان ایشان مصاف شد ولشکر خلیفه شکسته شد وبحضرت غـور و غزنین رسل دار الخلافـه بیامدنـد واستمداد نمودند چنانچه‌امام شمس‌الدین ترك وابن ربیع وابن‌الخطیب پدر کاتب مولاناسراج منهاج علیهم‌الرحمه به هم از حضرت سلطان غیاث‌الدین برسالت دارالخلافه نامزد شدند و تکش خوارزمشاه بـه شومی عصیان از دنیا نقل کرد بزودی پسرش سلطان علاءالدین محمد برتخت خوارزمشاه نشست و سلاطین غور برحـمت حق پـیوستند ومحمد خوارزمشاه قوت گرفت باامام ناصر آغاز عصیان نمود وآن شومی در وی رسید چنگیز طغیان نمود و چهل وهشت سال‌درمسند خلافت بماند .

ناصرالدین‌الله کتابی بنام روح‌العارفین نوشته هند وشاه بـن سنجر(٧٢٤) صاحب تجارب‌السلف سه قصه شگفت انگیزی راذکر میکند یکی اینکه طغرل سلجوقی بخلیفه اطلاع دادکه من به بغدادمیایم سرای پدران مراترمیم وآباد سازید وقتی قاصد آمد خلیفه بـجای آبادانی آن خانه‌ها راخراب کرد وبه علاءالدین تکش خوارزمشاه گفت اگرطغرل رابکشی تمام متصرفات او مربوط تو خواهد بود وعلاءالدین در ری باومصاف داد چون طغرل‌بسیار جسور بودبپا ایـستاد بآواز بلند گفت منم طغرل بن ارسلان نوادهٔ سلجوقی درحال جمعی بدورش

جلوگیری بعراق آمد ولی منهزم گردید واین هزیمت وتوهین برخلیفه خیلی گران تمام شد وخلیفه‌ابن الربیع رابحیث سفیر نزد برادران سلطانان غوری که در قلمرو متصرفات خودهر دوبرادر (شهاب‌الدین وغیاث‌الدین)حکومت میکردند بافغانستان فرستاد وشکی نیست که ازدست تکش شکایت کرده وبرادران رابرعلیه اوشورانده است .

واز طرفی سلطان تکش خوارزمشاه باسلاطین غوری عهد بسته بود که مخاصمتی آینده در بین شان پیدانشود .

بقیه صفحه ۷٦

حلقه بستند واو را از پادر انداختند ۲ـ چون خلاطیه دختر ارسلان بن سلیمان بن قتلمش سلطان روم برای حج گذارن بمکه آمده بود و وجاهت‌تمامی داشت اورا خلیفه دید ودل‌باخت ونکاح نمود واین فتنه بکمترین وقتی چشم‌از روزگار پوشید خلیفه‌امر کرد تااو رابکارفور و ادویهٔ که حافظ ترتیب بدن انسانی است بیالو دندو او را ۲۰ روز برتخت نشاند بطرفش میدید ومیگریست.

۳ـ وقتی جماعتی به‌خلیفه ناصرالدین‌الله گفتند که‌فقهاوطلاب‌مدرسه نظامیه هرروز وشب‌بشرب وخمرو انحراف جنسی مشغولند چون ناصرالدین‌الله جمال خوبی داشت برای اینکه ازچگونگی وضع مدرسه آگاه شود جامه موصلیانه پوشید و خود را بعطر وبوی بیار است و در نظامیه رفت چون مدرسه راطواف میکرد طالب العلمی ازغرفه برامد ومتوجه خلیفه‌شد وبناصر ثابت شدکه‌اهل‌مدرسه به‌منهیات مشغولند امر کرد تاتمام فقها وعلماء ازانجا برآمدند ومدرسه خالی از عالم‌ماند .

ابن‌ربیع‌بغور (۱) وغزنین(۲)آمدوابن خطیب (فخرالدین‌رازی) بفیروزکوه‌آمد چون فخرالدین‌رازی خطیب‌بزرگی بود روز جمعه خطبهٔ غرائی آغازنمودودرضمن گفت یاایهاالغیاث‌المستغاث من‌التکش الطاغی و الباغی– (۳) امام فخرالدین رازی باسراج منهاج وقتیکه ازدارالخلافه بغدادبطرف‌افغانستان میآمدندسراج‌منهاج در حدود مکران وفات نمود

---

(۱)غور .
غور ولایتی‌است وشهرستان آنرا آهنگران خوانند وقریب سی‌پاره دیه ازتوابع‌آنجاست نزهت‌القلوب حمدالله مستوفی.
یاقوت درمعجم‌البلدان مینویسد .(غوربضم اول‌وسکون ثانیه‌ولایته بین‌الهرات وغزنه وهی‌بلاد بارده‌واسعه موحشه قلعه یقال لها (فیروزکوه) تسکن ملوکهم فیها و منها کان آل سام .
« ولایت‌غور درقدیم الایام عظیم معمور می‌بودودروقت خلیفه‌چارم اسلام آورده‌اندوازعجائب غورچشمه‌ایست در(حدیشه) ودرغور(مسجد) لوپاچ) ازبقاع‌متبرکه است وازقلاع منیع که‌برجبال‌رفیع واقع‌است‌قله (خیسار) بوده که‌به متانت وحصانت اوهیچ جانشان‌نمیدهد وملوك‌کرت خراسان رابه استظهارآن‌قلعه‌می‌داشتند وچنگیزخان که‌لشکر هاباطراف ممالك خراسان فرستاد وهرشهر وقلعه‌که‌بود بگرفت وبکشاد وبرین قلعه دست نیافت»مراجعه شودبروضات‌الجنات فی مدینة الهرات
فخرالدین مبارکشاه بن‌الحسین المرورودی غوری ازبزرگان‌ورجال وازاجله صدوربوده ودردربار پادشاهان غوری مانند علاءوالدین‌وپسرش سیف‌الدین وسلطان غیاث‌الدین وشهاب‌الدین مقرب‌بوده وعوفی‌از آن بنیکی یاد میکند وی تاریخ ملوك غوریه را بشعر آورده است .

وتاریخ مغافصه‌های ناصرالدین‌لله بامحمد تکش خوارزمشاه‌را محترم حبیبی در تعلیقات طبقات ناصری جلد دوم بتاریخ ۵۹۰و۵۹۲ ذکر میکند ولی قزوینی در تعلیقات لباب‌الالباب عوفی فوت مولانا سراج‌الدین را از ۵۹۰تا ۶۰۰ گفته است .

بقیه پاورقی صفحه ۷۸

باسلام درهیچ منبر نماید .
که بروی خطیبی همی خطبه خواند

دیار بلندش ازآن شد مصئون
که ازدست هرناکس آمد برون

از آن‌جنس هرگز درآن‌کس‌نگفت
نه در آشکار او نه در نهفت

نرفت اندرد . . . .
بدین برهمه عالمش فخردان

مهین پادشاهان بادین وداد
بدین فخزدارند برهرنژاد

روضات‌الجنات فی تاریخ المدینة الهرات تالیف معین الدین محمدالزمچی ۸۹۷ ـ ۸۹۹ (۲)غزنه دراوخرقرن چارم‌درتاریخ شهرت عالمگیری داردسلطان محمود درحدود ٤١٥ که‌ازهند مراجعت نمود غنایمی باخود آورد وبعضی قسمت‌های غزنه راآباد نمود وبیشتر ازیك قرن‌مدنیت غزنه دوام کرد ولی سلطان علاءالدین غوری برای‌اینکه‌انتقام برادر خودرا از بهرامشاه‌غزنوی بگیرد در ٥٤٤ بغزنی‌تاخت‌وبی‌رحمانه غزنی‌را بخاك‌یکسان نمودشهرغزنی‌سوخت‌ودروقت سلطان‌شهاب‌الدین

موضوع دارالخلافه رفتن فخرالدین رازی یکبار ثابت شد که با مولانا سبراج‌الدین محمد بن منهاج‌الدین رفته است ورفتن بار ثانی او تصریح نشده است تعجب دراینجاست که برخی تاریخ نویسان مینوسند که سلطان محمد خوارزمشاه از فخررازی فتوی گرفت که خلافت آل‌عباس برحق نیست وسادات حسینی برخلافت سزاوارهستند چنانچه در کتاب نفاس الفنون فی‌عرائس‌العیون (محمودآملی) صفحه ۲۹۳ چاپ (ایران) ودرمجمل فصیحی این‌موضوع تذکر رفته‌درواقعهٔ ۶۱٤ می نویسد (قطب‌الدین محمدبن‌تکش بحکم وصایت قایم ـ مقام پدرشد و دولت اوبذروهٔ اعلی رسید وبر تمامت ممالك ماوراالنهر مستولی گشت و قصد ترکستان کرد و بیشتررا بکشود و بواسطه آن‌که میان او وناصر خلیفه وحشتها افتاده بود ازامام فخرالدین رازی که ملازم او بود ودیگرائمه رخصت جست اندرآنکه خلافت آل‌عباس برحق‌نیست واستحقاق خلافت سادات حسینی راست وسیدعلاءالدین ترمزی را

غوری کم‌کم‌اعمارشروع شد ومسجدها ساختند و حوضه‌های علمی انعقادیافت و در خزانه آن دارائی زیادی بود چنانچه یکصدوپنجاه‌من الماس شهاب‌الدین غوری ازشهرهای مجاور آورده بود ودران جاذخیره کرده‌بود سرزمینهای‌خلافت‌شرقی‌لستریج ـ (۳) طبقات‌ناصری‌منهاج السراج

بخلافت نامزد کرد واو متوجه بغدادشد وچون بدامغان رسید شنید که اتابك سعد بن‌زنگی سلغری بقصد عراق‌بحدودی رسیده وبالشکری به تعجیل وبااتابك محاربه کرد بروغالب شد وبجان امانداد وفارس بدو سپرد واورا بازگردانید و خود متوجه بغداد شد چون بکریزه‌اسد آباد همدان رسید آخر خریف بودبرف و دمه عظیم بیامد و بسیاری لشکر وچارپایان ایشان هلاك شدند بدانسبب مراجعت نمود بعد ازو چنگیزخان خروج‌کرد او با لشکر گران متوجه اوشد وباترار بدیشان رسید ومحاربه کرد چون طاقت مقاومت نداشت بهزیمت بعراق آمدواز عراق به‌طبرستان رفت‌ودرجزیره آبسکون گریخت‌ودر ٦١٨ وفات‌یافت و۲۲سال پادشاه‌بود .)

درحالیکه‌سلطان محمدخوارزمشاه وقتی که‌بر٦١١برغزنی وخزانه آن تسلط یافت درانجا فرامین واسنادی یافت که به مهروامضاء ناصرالدین الله مرقوم وسلطانان غور را برعلیه او تحریك میکردهمین بود که در سال ٦١٤ فتوی از علماء کشور خود گرفت که خلیفه در امور خود سستی وتهاون دارد ومرتکب خلافهای شده‌است که باید هرمسلمان ازآن مدافعه نماید این موضوع را بشدت هرچه تمام‌تری اعلان نمود ونام‌ناصرالدین الله را از خطبه وسکه محو نمود ویکی از

سادات ترمزی را خلیفه خواند و در٦١٤ باوجنگ نمود وشکست یافت وازطرفی امام رازی با ناصرالدین‌الله احترام زیادی قایل بوده چطور برعلیه اوفتوی داده واو مرد کلامی و استدلال پیشه‌بود نه اینکه‌ملای قشری وفتوی دهنده چنانچه درکتاب خمسون خود که پنجاه مسئله علم‌اصول را تذکر میدهد در آغاز آن بعداز خطبه وحمد چنین‌مینویسد (واما بعد فلهذا مختصر فی اصول الدین ادرجت فیه‌الدلائل الجلیه والقواعدالاصولیه واهدیت بهاالی‌الحضرت‌المشرفه اللهم اوصل‌برکات معرفتك و توحیدك الی دولة‌السلطان‌الکبیر واجمله فی‌الدارین متوجها مستوجبا للسعادات والکرامات بفضلك یارحیم الراحمین .

معلوم نیست که حضرت مشرفه که بوده است سلطان کبیر کدام پادشاه است سلطان محمد خوارزمشا هست یا سلطان غیاث‌الدین یاشهاب‌الدین غوری . چون در مسئله پنجاهم ازناصرالدین الله خلیفه به نیکی یاد کرده‌است احتمال میرود برای سلاطین غوری نوشته باشد ومراد از حضرت مشرفه سلطان بهاءالدین سام‌ابن شمس‌الدین محمد از ۵۷۸ تا ٦٠٢دربامیان سلطان بوده و خیلی علم دوست و علماء وفضلا را دوست میداشت .

حتی مولاناسراج‌الدین محمدراهم‌چندین دفعه‌ازغزنین به‌بامیان(۱)طلب کرده به‌تذکر طبقات ناصری فخرالدین رازی مدت زیادی بااوتقرب داشته‌وهم برای مولاناسراج‌الدین محمد انگشتری فیروزه که‌نام خودرا درآن حکاکی کرده بود بغزنی فرستاد وفخر رازی بهاءالدین سام را درچندین جامیستاید .

اصل نوشته مسئله پنجاهم کتاب خمسون .

المسئله الخمسون فی ان الخلیفه فی زماننا هو امیرالمومنین الناصرالدین‌الله و یجب علی کافة المسلمین متابعته .

(۱) شهربامیان کرسی ولایت وسیعی بوده که قسمت شرقی غوررا نمایندگی میکرده وخرابه‌های کهنه وپرنقش اززمانه‌های قبل ازتاریخ پیام میدهد . بامیان‌که برفراز تپه جایداردا صطخری‌درقرن‌چهارم‌بامیان رانصف بلخ بحساب میاورد مقدسی ازآن یادمیکند که‌یکی ازبندرهای مهم خراسان (افغانستان است) .
مسجد جامع‌وبازارها دارد درقرن‌چارم‌چندین شهردرآن مربوطبوده‌که دربت‌هاپرندگان خدانقش شده است .
دوبت ازپائین تاقله‌کوه کنده‌شده که یکی‌راسرخ‌بدودیگری‌راخنک بدمیگویند . (بودای‌سرخ وبودای خاکستری)دروقت‌فتنه چنگیزشهر بخاك یکسان شد .

فخر رازی و بهاءالدین محمد بن حسین بن احمدخطیبی معروف بسلطان‌العلماء (۱)

میگویند فخر رازی که اهل استدلال و قال بوده با اهل مکاشفه وحال ستیزعقلی‌وتفکری داشته ویا صوفیان‌معاصراوباوجنگ آیدو لوژی داشته اند وهمه آنهائیکه باین شبهه افتاده اند از گفته خود

---

(۱) محمدبن حسین خطیبی معروف به بهاءالدین ولد ملقب‌بسلطان العلماء متوفی ۶۱۳ ازجانب پدر به ابوبکر صدیق (رض) میرسدوافضل روزگار خود بوده ودرخطبه های خود بااهل استدلال ومردمیکه حکمت یونانی را میخواندند میتاخته است مرید شیخ نجم‌الدین کبری شیخ ولی تراش و — (طامت‌الکبری) شهید ۶۱۸ درفتنه مغل بوده است ورضی‌الدین نیشاپوری‌شاگرد سلطان‌العلماء بوده‌واین همان‌رضی‌الدین است که بافخرالدین رازی مناظره نموده است سلطان العلماء بروایتی ازمردم بلخ برنجید ودرسال ۶۰۹ یا ۶۱۷ ازبلخ عزم سفر بیت‌الله نمود برای معلومات بیشتر مراجعه شود به بستان السیاحه ومولانا وپدرش اثر دوکتور محبوب سراج .

ان بهاءالدین فی‌سنه ۶۰۹ خرج یعاملیه وخاصة من‌بلخ قاصداالحج اما لتاثر خاطره من خوارزم شاه اوالخوفه من حملات التاتار .
از جواهر الاثار
تالیف عبدالعزیز صاحب الجواهر .

سلطان‌العماء در معارف (۲)

(۲) (فخررازی وزین کشی وخوارزمشاه وچندین مبتدع‌دیگر بودند گفتم شما صدهزار دلهای با راحت راوشکوفهاودولتها را رها کرده‌اید ودرین دوسه تاریکی گریخته‌اید وچندین معجزات وبراهین را مانده‌اید وبه رد دوسه خیال رفته اید این چندین روشنائی آن مددنکرد که این دوسه تاریکی عالم را برشما تاریك دارد واین غلبه از بهرآنست که نفس غالبست وشما را بیکار میدارد وسعی میکند ببدی وچون بیکار باشید همه بدی کرده‌شود وتاریك و وسوسه وخیال وسوداهای فاسد وضلالت ـ پدید آید ازآنکه عقل غریبست ونفس در مملکت‌خوداست وآن مملکت از آن شیاطین است‌واین دنیاست که ماحضر است‌وحجاب است از درغیب)

درجای دیگر معارف میگوید « اویکی از مقربان خود رافرموده‌است تاامام هرکجا وعظ گوید باکمر زروکلاه معرق برپای منبروی نشیند » وامام را مبتدع‌میخواند (. . . . .) اسباب منزول‌آیات ونحوهاوحکمتها واشعار وامثال و . . . . میگوید . ۰ ۰ محمدعلی حکیم راسلطان اولیاء میگفت او جهودان به نزد وی تورات می خوانند من چون‌بشنیدم این‌نوع‌سخن‌خود را به هیچ نوعی‌موازنه‌ندیدم ونه‌تصورموازنه‌یافتم .

گفتم من همچون یکی احادی ام اندر جهان بیان‌تاسلامتی آن‌جهان طلبم اکنون چنگ ازگفت وخلقان بدارم وهیچ مرتبه وجاهی نجویم باهیچ خلقی هرکجا افتم افتادم وهرکجا برخاستم برخاستم ـ اگرچه خلقی نظاره گرمن باشد التفات خود را از خلقان پاك کنم واصغای‌ایشان راپیش خود نیارم وازهیچ فضیحتی احتراز نکنم همان‌انگارم‌که‌کلوخی ام الله مرا از حالی بحالی می گرداند تامراکجا رساند وکجااندازد وبه چند صفتم گرداند ذاوقعت الواقعه بر خواندم خود را چودیواری‌دانستم که فرو افتادم تاکدام اجزاءام راخفض کند و کدام را رفع کند . »

معارف چاپ تهران به تصحیح استاد فروزانفر .

یا از گفته افلاکی و یا فریدون سپه سالار ۰ (۲)

---

(۲) در هنگام موعظه سلطان العلماء بهأالدین محمد الولـدسلطان جلال‌الدین محمد خوارزم شاه اناراله برهانه از جمله مریدان ومعتقدان حضرت او بود در اکثر ایام استادیش مولانا فخررازی رحمه‌اله علیهم به مجلس حاضرآمدی ۰
چون صفت‌عظمت ایشان در آفاق منتشر شد تمامت اکابر و ملوك و مشایخ وارباب فحول از اطراف روی بحضرت او آوردندی و در مجلس وعظ حـاضر شدنـدی و در اکثر مجالس سلطان سعید جلال‌الـدین خوارزمشاه باستادش فخرالدین رازی حاضر بـودی مولینا در اثنای موعظه مذمت مذهب ـ حکمای یونان فرمودی و گفتی که جمعیکه کتب آسمانی را درپس پشت‌انداخته‌اند چگونه امید ـنجات داشته‌باشندامام‌را ازین معانی حسد باعث می‌آمد و دایما می‌خواست که‌نزد سلطان کلمهٔ گوید که اعتقاداورافاسدگرداندهرگزفرصت‌نمی‌یافت چه اعتقادسلطان بمبالغه مشاهده میکرد اتفاقاً روزی سلطان بزیارت آمده بـود کثرتی عظیم و شکوه بیش از پیش دید که در مجلس و عظ حاضر بودندروی بر مردم کرد وگفت ۰
بی حد کثرتی مجتمع می‌شده‌اند امام را فرصت دست داد و گفت که‌نتوان تدبیردفع‌این کثرت‌نشودبیمست که درارکان‌سلطنت خلل‌افتد چنانکه‌دفع آن‌نتوان‌کرد وعللی‌چندگفت که‌بواسطه‌آنکه ازاطراف‌جمعی از ملوك و اکابر ومشاهیر بزیارت او مجتمع میشدند و در پایه تخت اجتماعی عظیم میکردند و بواعث حسددر نفوس مستمرست اگرناگاه جمعی بدین خروج کرده بتقویت عساکر و خذول خروج کنند و علی حین الغفلة است ۰
این سخن در سلطان اثر کرد می فرمود که تدبیر چگونه باید کرد گفت جواب آنست که کلیه خزائن و قلاع را بـخدمتش فـرستادیمو

پاورقی صفحه ۸٦

بگوئیم که چون امروز جعمیت و کثرت آن حضرت راست و بواسطه تقویت مریدان و استشفاع طلب عشق فهام معتقدان و هنی در امور مملکت ظاهر گشته است بجز کلیدی در دست ما نمانده‌است تاازپایه تخت بیرون آید و از مملکت و هرکجا متمکن شود تمـامت مصالح و اسباب معتقدان مهیا گردانیم چون برین سیاق عمل کردند حضرتش فرمود سهلست روز جمعه مجلس گوئم روانه شویم روز دیگر در میان مجلس فرمود که فردا عزمست هرکرا ارادت درویشانست آمده‌باشند روز دیگر از معتقدان و مریدان و تلامذه مقـدار سیصد نـفر بهم در رکابش روانه شدند سلطان را ـ چون از کیفیت عزم اعلام کردنـد از حرکت ماضی در آنچه بود پشیمانی خورد و با ارکـان دولت بـر نشست و بحضرتشان آمد و به تمهید عذر مشغول گشت ممکن نشد و اجابت نفرمود و برقرار عزم را جزم فرمود وروان شد .

شرح حال مولینا بقلم فریدون سپه‌سالار چاپ تهران به تصحیح سعید نفیسی .

سلطان العلمأ در نتیجهٔ دسته بندی علماء معقول و منقول و مکدر ساختن صفای آئینه خاطر خوارزم شاه نسبت بوی از سلطان و مردم بلخ رنجیده بمهاجرت داد . افلاکی .

چونکه از بلخیان بهاولـد
گشت دلخسته آنشه سرمد
ناگهش از خدا رسید خطـابْ
کان یگانه شهنشه اقطاب
چون ترا این گروه آزردند
دل پاك ترا زجا بردند
بدرا از میان این اعـدا
تا فرستیمشان عذابو بلا

استدلال قوی در دست دا رند و از طرفی تاریخ این مخالفت ها هـم مغشوش است وبعد ازیك سلسله مطالعه وتتبع بازهم فکر انسان دربین افق های متضاد ومخالفت درمیماند وراه قضاوت قطعی تاریك میماند وازین است که بایداحتمالا موضوع تاریخی تذکرداده شود وحکم صریح در این قضاوت احتمالی راهی نداشته باشد .

از اینکه فخررازی بامتصوفین دروغین که تحصیل درست نداشته ومردم ساده دل رافریب میدهند مخالفت میکردروشن است زیـرا در عصراو صوفی بازی بمعراج خودرسیده بودو از طرفی سلطان محمد خوارزمشاه هم علاقه زیادی باهل سلوك داشت چنانچه سلطان محمد خوارزمشاه که سمت شاگردی فخررازی را داشت با فخرالدین رازی بحث و مباحثه میکرد که این مردم نظر بقناعتی که دارند و از خارف دنیوی اعراض دیکنند (۱) مردمی نیکنند . .

کرد از بلخ عزم سوی حجاز
زآنکه کارگر در او آن راز

ولدنامه یا مثنوی ولدی از شیخ بهاءالدین محمدمعروف بسلطان ولد فرزند روحانی و جسمانی مولینا جلال‌الدین بلخی .

(۱)سلطان‌محمد خوارزمشاه‌دائم‌باخواجه‌امام‌فخرالدین عمرالرازی در ترجیح طوایف زهاد متصوفه برائمهٔ علما بساط مباحثت کشیدی و بدلیل‌تمسك نمودی که این‌گروه چون‌بکمتر لقمه غیرمتکلف وحقیرتر خرقه‌ای مزیف قانع میشوند وازاختلاف واختلاط دامن تعلق‌درمی‌چینند

سلطان العلماء متوفی ٦٢٨ طوریکه سخن اورانقل نمودیم محسود

پاورقی صفحه ۸۸

بزمانی‌اندك متصدی تلویح‌کرامات وترقی بذروه مقامات میگردند وطلبه علوم در تعلیم و تعلم سالها سعیهای جانگداز میکنند و خونجگر ودود چراغ میخورند وایشانرا این قبول ومنزلت بیش مردم حاصل نمیشود هرچه خواجه امام بآیات و احادیث استناد جستی تلفیق خاطر عاطر سلطان برافکار اصرار میفرمود وبر قرار ازرای ان مجتهد استکشاف روزی تلامذه را اشارت کرد تااز خربندگان اصطبل خاص دو شخص رابیاورند وبعدازالزام‌باستحمام واستنظاف ایشانرا شرایط حلق ولباس ودلق‌باورسانیدند وسر سجاده مرقع یعنی‌ازاهل‌جاده‌تصوف بنشستند فوجی بلائده مریدان پیرامن ایشان حلقه کشیدند وبه حقیقت دیورا درشیشه‌کرده بودند وپری راحلقه‌آورده وبلطف الحیل وحسن التدبیر اعلام حضرت با مکنت و سلطنت کرد تابمیامن همت چنین دو بزرگوار مستجاب الدعوه تقرب نماید سطان بدین عشوه زیارت مشایخ مزور را تجسم میفرماید چون بمسند جلالت وسلطنت خرامید خواجه امام از صورت مراد کشف القفاع کرد وسلطانرا بدین تصریح اقناع که این دوشخص دیروز در مرابط خبول ومزابل نشست داشتند وباصهیل ونهیق موانست ، رای ملك پرور شاهنشاهی چه میفرماید مجرد حلق وحزوی بزی‌خلق وتشیخ یکروزه درنظر خلق مغیرخلق وسیرت ایشان میتواند بود و پوشیدن جامه ارزق کسی را از زرق هواپرستی خلاصی داد تاموجب کرامت ودلیل سعادت گشت چگونه مقابل افتد بامساعی متعلمی که سالها در کسب کمال نفس وتنفس درمعارف یقین ومعالم دینی‌بسر برده باشد وبه عقل مستفاد که نهایت مراتب عقول است معرفت تصور موجود است وتصور وتصدیق معلومات حاصل کرده سلطان اعتراف کرد وباز بساط مجادلت نگسترد .

تاریخ وصاف شهاب‌الدین عبدالله وصاف‌الحضرة تولد در ٦٦٣ .

اقران خودشده زیرا مردم زیادی باومراجعه میکـردند و مجالس وعظ اودلنشین ودلنواز بوده است وازطرفی درقرن ۵ و۶ تصوف رونق دیگر گرفت واقطاب جهان مسلك صوفیانه خـود را بیشتررنگ تشریعـی بخشیده‌اند علمأ وفقها نظر بامر قضا در خم کدر مادی آلوده میشدند و کار های اساس شرع رامهمل میگذاشتند لهذا اهل حال براینهامی تاختند وسلطان العلماء هم که‌زبان راست پرور داشته حق گوئیهای او احساسات وعواطف عده را تجریشس نموده باشد وچون موعظه های آتشین و دلنشین در آنجا صورت میگرفته است آیاچطور سلطان‌محمد خوارزمشاه و امام فخرالدین رازی درپای موعظه او میرفتند و شایـد سلطان‌العلماء در خوارزم رفته باشد و خلق‌بسیاری باوهجوم‌میآوردندو محبوبیت عجیب و غریبی حاصل کرده است که شاه خوارزم را مشت حساد و کینه توز تحریك کرده باشد .

ازطرفی مولینا جلال‌الدین بلخی درسال ۶۰۴ دربلخ تولد یافته است آنزمانیکه به نیشاپور رسیده است پنجساله بوده است که شیخ عطار اسرار نامه خود را باوبخشیده است وازسیمای او نور معرفت شور ودرد خوانده است که باین حساب سفر سلطان العلماء باکاروان عرفانی او درسال۶۰۹اتفاق میافتددرحالیکه درسال۶۰۶ فخرالدین‌رازی

درهرات فوت شده است وازطرفی افلاکی میگوید . که سلطان العلماء به بغداد نرسیده بود که خبرفتنه مغل بگوششس رسید که ازین روایت حرکت سلطان العلماء از بلخ درسال ٦١٧ میشود وهمین فتنه مغل را مریدان سلطان العلماء وحتی شیخ نجم‌الدین کبری وبرخی دینداران دیگر فال براین زدند که سلطان‌محمدبرصوفیه بدی کرده‌وباناصرالدین الله خلیفه جنگ نمود که بشومی اعمال خود گرفتار شد .

بحث مادراینجاست که‌فخرالدین رازی مرد کلامی واستدلال‌پیشه بوده بامردان خدا وآنها که براستی عارف بودند کین ورزی نکرده است و بافرض محال اگر باسلطان‌العلماء نظری خوب نداشته است وسلطان العلماء ازوگله گذاری کرده باشد نه ازمقام عرفانی این ونه ازمقام علمی اوچیزی کم میشود زیرا این جنگهای فکری هرکجاوهروقت بوده وهردوخدا جودرطلب حقیقت حریص بوده اند نهایت یکی از راه تجلی عقلی ودیگری از راه اشراق قلبی .

عجب‌تر اینکه مخالفین امام‌فخرالدین رازی بآب‌انداختن مجدالدین بغدادی‌مریدشیخ نجم‌الدین‌کبری راباثر توطئهٔ‌فخررازی میدانننددرحالیکه مجدالدین بغدادی دوست اوبوده وباو مباحثه هم‌نموده وبا مجدالدین بغدادی مخالفتی نداشته کشتن‌مجدالدین بغدادی بعدازفوت‌امام‌فخرالدین

رازی صورت گرفته وشیخ مجدالدین در ۶۱۲ قرار گفته عباس اقبال در تاریخ استیلای مغل بآب انداخته شده و فروزانفر در شرح‌حال‌عطار درسنه ۶۱۰ میداند وقرار گفته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آنچه میگوید (شیخ مجدالدین بغدادی درسال ۶۱۳ بعهد ناصر خلیفه بـه تهمت آنکه با مادرخوارزمشاه معاشرت ورزیده‌بحکم خوارزمشاه‌شهید شد بعداز قتلش خوارزمشاه پشیمان شد بخدمت شیخ نجم‌الدین رفت و گمت خیر خطائی ازمن صادر شد دیت خون اوچه باشد گفت‌جان‌من وتو واکثراهل جهان بجهت خون اونشاید چـون نا کـردنـی شده تدارك نتوان کرد . »

ازاشعار او .

یك موی ترا هزار صاحب هوس است
تاخود بتوزینجمله کراد سترس است



آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم
وانکس که نیافت درنایافت بس است

ودر ریاض‌العارفین هدایت چنین تذکر رفته است .

مجدالدین بغدادی (۱) و هو ابوسعید شرف ابن‌مؤید بن ابوالفتح بغدادی بعضی او را از بغدادك خوارزم شمرده اند مرید حضرت شیخ نجم‌الدین کبری است وقتی در حالت سکر و غلبه حال گفته که بیضه بط بودم مابدریا رفتیم و شیخ ما بساحل ماند . شیخ نجم‌الدین این سخن شنید و متغیر شد گفت در دریا میراد مجدالدین عذر خواست شیخ فرمود ایمان بسلامت بردی اما سر سپردی .

مصداق‌المقال اینکه شیخ مجدالدین را بحکم سلطان محمد خوارزمشاه در دجله انداختند و هلاك کردند و شیخ نجم‌الدین پس از اطلاع خوارزمشاه را نفرین کرد و فتنه چنگیزی ظاهر شد سرها در سر مجدالدین برباد رفت و خود نجم‌الدین هم دران فتنه شهید شد چنانکه تفصیل آن در کتب ثبت است .

(۱) مجدالدین بغدادی برادر بهاءالدین کاتب سلطان تکش خوارزمشاه میباشد .
شیخ مجدالدین در خوارزم بموعظه خلایق مشغول بود مادر سلطان محمد که ضعیفه جمیله بود به مجلس وعظ شیخ میرفت و گاه‌گاه بخانه اش میرفت شبی که پادشاه مست باده بود این موضوع را برایش گفتند و او در خشم شد و مجدالدین را بآب انداخت .
حبیب‌السیر .

شهادت شیخ مجدالدین در سنه ٦٠٦ اتـفاق افتاد در این چـند رباعی منسوب بآن جناب است . (٢)

فردا که شود مدت عالم کم‌و کاست
سرها همه از خاك براید چپ‌و راست
بیچاره تن شهید من غرقه بخون
از خاك سر کوی تو خواهد برخاست

از شبنم عشق خاك آدم گل شد
صدفتنه وشور در جهان حاصل شد
سر نشتر عشق بر رگ روح زدند
یك قطره فرو چکید ونامش دل شد

شمعی است رخ خوب تو پروانه منم
دل خویش غم تو است وبیگانه منم
زنجیر سرزلف تو بر گردن تست
در گردن من فگن که دیوانه منم

(٢) وشکی نیست که هدایت سوانح شیخ مجدالدین بغدادی را با اندك تصرف از نفحات‌الانس جامی گرفته است .

برخورد فخررازی باشیخ نجم‌الدین کبری (۱)

فخر رازی از بامیان با تجلیلات خاصی بهرات آمد و در مسجدیکه درجوار مسجدجامع برایش سلطان غیاث‌الدین بنا کرده بود قرار یافت و آمدن او در هرات در سال ۵۸۷ الی ۶۰۲ اتفاق افتاده و در خلال همین سال ها سلطان بهاءالدین سام بن شمس‌الدین محمد در بامیان بوده و فخر رازی از بامیان بهرات نزول اجلال نموده است .

---

(۱) نجم‌الدین کبری (ابوالجناب عمر خیوقی خوارزمی) ملقب به طامة الکبری که لقب دیگر او شیخ‌ولی تراش است بسال ۵۴۰ ولادت یافته است و در تصوف مؤسس طریقه کبرویه می باشد و در سال ۶۱۸ در فتنه مغل شهید شد .

قرار تذکر حبیب‌السیر « نقل است که دران زمان که سپاه مغل بجانب خوارزم توجه نمودند چنگیزخان و اولادش که بر علوم شیخ نجم‌الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از جرجانیه بیرون رود تا آسیبی بذات بابرکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیك خوارزم رسیدند شیخ سعدالدین عموی و شیخ رضی‌الدین علی‌لالا و شیخ سیف‌الدین باخرزی و عده دیگر را وداع کرد و هریك براهی رفتند . »

در نفحات‌الانس ، جامی گوید . در ایام جوانی به تحصیل علوم

بقیه پاورقی صفحه ۹۵

ظاهر مشغول و در مناظره بسیار چابك و قوی دست بود چنانکه در مناظره و جدل برهمه کس غالب‌می‌آمد و بدین جهت اورا (الطامة الکبری) میگفتند (در عنفوان شباب بـه تحصیل حـکم و اداب و خبایای اسرار کتاب و استطلاع طلایع فصل الخطاب مشغول بود بسیاحت اطراف بلاد و مصاحبت اصناف عباد در تکمیل جمیع علوم سعی و اجتهاد مینمود .)

و به نقل تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب بن تقی‌الدین سبکی وی علم حدیث را در نیشاپور از ابوالمعالی عبدالمنعم بن عبدالله بن محمد بن مظفر فراوی نیشاپوری متوفی ۵۸۷ و در همدان از ابوالعلاحسن بن احمد عطار همدانی متوفی ۵٦۹ و در اسکندریه از ابوطاهر سلفی احمد بن محمد بن احمد بن‌محمد بن ابراهیم اصفهانی ۵۷٦ متوفی فراگرفت.

در مصر بدامادی شیخ روزبهان نائل شد و در حلقه صوفیه داخل گردید .

و مدتی نزد شیخ اسمعیل قصری متوفی ۵۸۹ و شیخ‌عماریاسر متوفی ۵۸۲ تحصیل تصوف و ارشاد نمود و در سال ۵٦۸ در همدان رفته و اجازه روایت رساله قشیریه را از بوالـفضل بن سلیمان بن یوسف همدانی گرفت بعد از آنکه از مصر مراجعت نمود شاید از راه هرات بخوارزم رفته است و جماعت زیادی از صوفیان بزرگ اسلام که‌دارای مقام‌و تالیفات میباشدمریدومخلص‌او بوده‌اند وازتربیت‌یافتگان بهاءالدین ولد پدر مولانا جلال‌الدین بلخی وبـاکـمال خـجندی و شیخ رضی‌الدین علی‌لالا و شیخ سیف‌الـدین باخر زی و نجم‌الـدین رازی معروف به (نجم‌دایه) و شیخ جـمال‌الـدین گـیلی و شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری است و عطار همانطور به شیخ مجدالدین اخلاص فراوان داشته که در ینابیع‌الموده مذکور است قال شیخ‌العطار **کنت عندی شیخی وسندی الشیخ‌نجم‌الدین الکبری‌قدس سره فحدثنی** هذالحدیث فغلب علیه‌الوجود و الحال‌القوی فبکت معه فحقرت‌الدنیا

پاورقی صفحه ۹۶ .

فی اعینا و قلعنا حب‌الدنیا عن قلوبنا)

قرار تذکر کشف‌الظنون شیخ نجم‌الدین کتب زیادی تالیف کرده است مثل هدایت‌الطالبین که اصول تصوف است طوالع‌التنویر وفوائح‌الجمال طوریکه شمس‌الدین موصلی برای ابن ابی اصیبعه حکایت کرده است که سلطان محمود برادر زاده شهاب‌الدین غوری در فیروز کوه حاکم بود و او هم خود را بهرات رسانده است و ازین معلوم میشود که در سال ۵۹۹ بعد از مرگ سلطان غیاث‌الدین غوری رفتن او بهرات صورت گرفته است رویهم رفته روی احتمالات تاریخ آن میتواند مشخص شود و آنهم یك تشخیص احتمالی .

از طرفی از شرح‌حال شیخ نجم‌الدین کبری معلوم نشد زیرا در ۵۶۸ در همدان رفته و معلوم نیست که چه وقت بهرات آمده و در هرات چندی را گذرانده است .

شیخ نجم‌الدین کبری قرار تذکر نفحات بعد از آنکه رفقای صوفی خودرا اجازه داد که هرجا میخواهند بروند خودش بیرقی بدست گرفت تا آخرین لحظه بامغلان جنگید دامن خودرا پر از سنگ می نمود و بطرف شان پرتاب میکرد در اخیر تیرباران شد چون‌روحش بسرای جاودانی شتافت بیرق در دست او بود و بزحمت زیادی از دستش رها نمودند مولینا جلال‌الدین بلخی درین معنی میگوید .

ما‌ازان محتشمانیم که ساغر گیرند
نه آن مفلسکان که بز لاغر گیرند

بیکی دست می خالص ایمان نوشند
بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

روزیکه فخرالدین رازی در هرات وارد شد (۱) اعیان و اشراف بصورت بی‌سابقه استقبال کردند چون تمام علماء و فضلا و حکمای محیط بدیدن امام آمده بودند و حکام محلی هم در این تشریفات سهیم بودند فخرالدین رازی روزی با دوستان خود گفت آیا کسی هست که به دیدن من نیامده باشد گفتند مردی گوشه نشین هست که بجائی نمیرود و از دنیا و اهل دنیا قطع علاقه کرده و نجم‌الدین کبری نامدارد فخرالدین رازی گفت تمام مردم بدیدن من آمده اند منکه مردی واجب التعظیم هستم و شیخ‌الاسلام و مرشد چرابدیدن من نیامده است دوستان برای‌معارفه مجلس برپا نمودند تادو مرشد طریقت و شریعت بهم برخورد کنند و صحبتی در گیرد صاحب مفتاح‌السعاده میگوید در باغی مجلس برگذار شد . بهرحال وقتی شیخ و امام رو برو شدند باهم بادب در گفتگو را باز نمودند امام فخر رازی از موضوع پرسید شیخ نجم‌الدین کبری گفت من مرد فقیرم و در دیدار و عدم دیدار من تشریف و نقصانی بوجود نمی‌آید (۲) فخررازی گفت جوابی شاعرانه

(۱) مفتاح‌السعاده ، سوانح امام رازی عبدالسلام ندوی ، طبقات الاطباء ابن اصیبعه

(۲) مقدمه رساله کمالیه فخر رازی

دادی و از آنجا که شریعت و طریقت روبرو میشوند بهتر است حقیقت را راه دهیم تا موضوع خوبتر روشن شود شیخ نجم‌الدین کبری گفت دیدار شما چرا واجب است فخررازی گفت برای اینکه من پیشوای مسلمانانم و از جانبی مرد عالمی میباشم . شیخ نجم‌الدین کبری گفت (اول‌العلم معرفة‌الجبار) توخدای خودرا چگونه می‌شناسی فخرالدین رازی گفت بصد دلیل شیخ نجم‌الدین گفت برهان و استدلال برای آنست که شك را از میان بردارد (افی‌الله شك فاطرالسموات‌والارض) خدای تعالی در دل بندگان خود نوری تابیده است که گاهی شك نکنند و از دلیل و برهان بی نیاز باشند این سخن برای فخرالـدین رازی تاثیر عمیق کرد . و اولین بار است که فخر رازی در مقابل منطق نجم‌الدین کبری سر فرو میآورد زیرا باهرکس که درمباحثه را کشوده است غالب آمده است .

میگویند وقتی نجم‌الدین کبری در خوارزم آفتابه گلی بدستش بوده میخواست وضو بسازد بحیرت رفت و همانطور آفتابه بدستش بود بعد از لحظهٔ یکبار آفتابه به زمین رسید گفت الحمدالله مریدان از موضوع پرسیدند که سبب مکث و تفکر شیخ چه بود شیخ نجم‌الدین

کبری گفت من میدیدم که فخرالدین رازی هنگام وفات که میخواهد جان بجان‌آفرین تسلیم کند باشیطان درمجادله فکری گرفتار است و شیطان میخواست اورا در بحث و استدلال مجاب کند و ایمان او را بغارت برد ولی دیدم که شیطان مغلوب شد و فخرالدین رازی ایمان بسلامت برد وقتیکه مریدان او همانروز و ساعت را معلوم نمودند که بهمان ساعت و روز امام فخرالدین رازی فوت شده است .

در ریاض‌العارفین ، هدایت نوشته است که فخر رازی از شیخ نجم‌الدین کبری پرسید بماعرفت ربك قال بواردات ترد علی‌القلب فتمجزالنفس عن تکذیبها جامی در نفحات میگوید که پرچم را دردست خود گرفت ولی هدایت میگوید کاکل یك نفر مغل را بچنگ خود گرفته بود چون روحش از تن پرواز نمود چند نفر بزحمت کاکل مغل را از چنگ او رها نمودند .

از رباعیات نجم‌الدین کبری .

عقل از ره تو حدیث‌و افسانه برد
در کوی توره مردم دیوانه برد

هرلحظه چومن هزار دلسوخته را
سودای تو از کعبه به بتخانه برد

حاشا که دلم از تو جدا خواهد شد
یا باکس دیگر آشنا خواهد شد
از مهر تو بگذرد کرا دارد دوست
وز کوی تو بگذرد کجا خواهد شد

در راه طلب رسیده می باید بود
دامن زجهان کشیده می باید بود
بینائی خویشرا دواکن زیراك
عالم همه دوست دیده می باید بود

زان باده بخورده ام که هشیار شوم
آن مست نبوده ام که بیدار شوم
یك جام تجلی جمال توبس است
تا از عدم ووجود بیزار شوم

خواجگان در زمان معزولی
همه شبلیو بایزید شوند
بازچون بر سر عمل آیند
همه چون شمرو چون یزید شوند

فخررازی با سید صدرالدین حسین سر خسی

هر نویسنده و عالمی با دانشمندان عصر خود مکاتبه داشته و این مکاتبات بذات خود صرف نظر از آنکه آهنگ اندیشه و پرواز تفکر و تعقل آنهارا نشان میدهد یك سند تاریخی خوبی است که میتواند زوایای زندگی شانرا روشن بسازد .

مع‌الاسف باین نامه ها کمتر وقعی داده شده و بسیار آنها از چشم روزگار دورافتاده وچند سطری ازان بیشتر در کتاب دهر کهن نمانده است بخصوص نامه‌های فخررازی که بعد از دوازده سال مرگ او فتنه رستا خیز مغل حیات معنوی مادی و حتی خود مردم را نابود کرد و شکی نیست در مسیر سیل این حوادث بنیان کن بسا نامه‌های چند سطری که آنها میتوانست پایه های تاریخ را قوی تر بگذارد از بین رفته است .

فخر رازی هر اثری راکه بوجود میآورده در کتابت آن اهتمام تصحیح مینموده و از طرفی اثر خود را به غرض مطالعه میگذاشته برای کسانیکه بعلم و حکمت علاقه وافر داشته و یا اهل مطالعه وتتبع بودند می فرستاده است چنانچه عیون الحکمه ابن سینای بلخی را که

شرح نمود با نامه بیکی از دوستان دانشمند خود سید صدرالدین علی بن ناصرحسین سرخسی فرستاد و قرار این نامه که بعدا سراپای آنرا میخوانید ودر ورق پشتی (کتاب العیون الحکمه از کتابهای اهدائی محمد مشکات است) مینویسد که من اراده کردم این نسخه را بشما بفرستم و در ترتیب آن زحمتی را متقبل نشدم زیرا یکی از دوستان صادق من یحیی بن شافعی مزدقانی آنرا نوشته و سعی وافی در تصحیح آن نموده است و من ازو گرفتم و بتو ارسال نمودم . و در سطور بالاتر این نامه میگوید وقتیکه در هرات بودم (۱) و خدا فیض

(۱) هرات شهر باستانی است که ازدورترین زمانه‌های تاریخی آباد و پرنفوس بوده ودر قرن چهارم آنچنانکه ابن‌هوقل و مقدسی مینویسد شهر بزرگ و قلعه وباروی با چار دروازه است و قلعه هرات بنام (کهن دژ) یاد میشد وسعت شهر باندازه نیم فرسخ در نیم فرسخ بوده و مسجد جامعی در میان بازار ها داشته است یاقوت در سال ٦١٤ در هرات مسافرت کرده چنین گوید (در خراسان شهری بزرگتر و پرجمیعت تر و سبز وخرم تر ندیدم و باغهای بسیاری دارد آتشکده کهنه موسوم به (سرشك) یا (ارشك) بطرف جنوب هرات و کلیسای از مسیحان در حصه های پل مالان بوده است هرات در زمان سلاطین غور ترقی شایانی داشته (دوازده هزار دوکان آبادان و شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصدوپنجاه ونه مدرسه و خانقاه و آتشخانه و صدوچهل و چارهزار خانه مردم نشین بوده است) حمدالله

زیادی نصیب هرات کند این کتاب را ارسال نمودم و حامل نامه شیخ امام رکن‌الدین سیدالعلماء است مردی است که دارای حسن سیرت و طبع لطیف می‌باشد و معلوم میشود که صدرالدین سرخسی از دانشمندان نامی عصر بوده و فخر رازی باحترام زیادی از او نام‌میبرد وقتیکه چنگیزخان بخارا را گرفت و در مسجد بزرگ آن داخل شد جوینی درتاریخ جهانکشا مینویسد (دراین حالت امیرامام جلال‌الدین علی بن‌الحسین‌الروندی که مقدم و مقتدای سادات ماورا النهر بود و در زهد و ورع مشارالیه با امام عالم رکن‌الدین امامزاده که از افاضل علمای عالم بود طیب‌الله مرقد هما ، گفت مولانا چه حالت است « این که میبینم به بیداریست یارب یابخواب » مولانا امام زاده گفت خاموش باش بادبی نیازی خداوند است که میوزد سامان سخن گفتن نیست .

پاورقی ص ۱۰۳

مستوفی در نزهت القلوب هم گفته ابن بطوطه را تائید میکند هرات بعد از حمله مغل دوباره بوسیله فرزندان چنگیز آباد گردید .

برای معلومات بیشتر رجوع شود به روضات‌الجنات اسفزاری .

مولانارکن‌الدین مسعود بن محمد امام زاده رحمة الله علیه . نقل از لباب الالباب

صدری که فلك فضل ازوی دایر بود وصیت بزرگی او در اطراف ربع مسکون سایر اشعار او واسطه قلاده فصاحت و مجلس وعظ او عروس منصه بلاغت چون بر ذروه منبر شکراب بیان از فواره دهان بکشادی حرارت دل محروران ارادت رابدان شکراب تسکین دادی و چون در موقف نظر و مقام جدال قیل وقال آغاز کردی قاضی ولایت چرخ ششم طیلسان وقار از سرانداختی و باین‌فنون علم بزرگی روزگار ناسازگار باونساخت و بنای حیات اورا منهدم گردانید و بسعادت شهادت رسید درین واقعه خراسان و ماورا النهر درین ثلمه عظیم که دراسلام‌افتاد بواسطه کفر ازین‌قوی‌تر واقعه‌ای بعداز طوفان نوح دست نداده است .

و آن صدر بزرگ را در دین و شریعت تصانیف مقبولیست و قصه یوسف را املا کرده است .

روزیکه دست یابی بر اهل روزگار
در عاقبت نگه کن وکوتاه دار دست

دست ستم دراز مکن اینقدر بدان
کایزد در اجابت مظلوم در نبست

شمعیست رخ خوب‌تو پروانه نواز
لعل تو مفرحیست دیوانه گداز

در راه تو ام زان نفسی نیست که هست
شب کوته‌و تو ملول‌و افسانه دراز

چند سطر از نامه فخرالدین رازی به صدرالدین سرخسی .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم : عونك یالطیف . رایت فی‌السفرالخامس من‌التوریته ان‌الله سبحانه و تعالی قال الموسی علیه‌السلام یاموسی احب ربك بكل قلبك . و انا اخبر سیدی و سندی و مولائی الصدر الاجـل المجل السید السند الطاهـر النقی التقی صدرالمة والدیـن الاسلام والمسلمین ملك السعادات افتخارالعزة الطاهره قدوة المحققین فی‌العالم خصه‌الله تعالی من‌السعادت والكرامات العلویه باكمل درجاتها و افضل غایاتها) الی آخر .

صدرالدین سرخسی بجواب فخرالدین رازی نامهٔ می نویسد در این

نامه امام را ملك علما و محی‌العلوم و افتخار عالم خطاب میکند و از وصول شرح عیون الحکمه اظهار امتنان و شکران میکند و در چند بیت عربی اورا می ستاید که در بحث مداحین امام چند بیت تـذکر داده شد .

فخررازی و محی‌الدین عـربـی

محی‌الدین عربی متوفی ۶۳۸ از صوفیان خیلی پرکار و پرمطالعه عالم اسلام است آنقدر اثر به وجود آورده که اصلا حوصله خواندن آنرا در زوزگار ماکمتر کسی دارد بروایتی دوصد وبروایتی ۲۵۰ اثر و رساله دارد که یك رساله آنرا میتوان همین نامه که بفخرالدین رازی نوشته و اورا باشراق قلبی متوجه ساخته است محسوب نمود . (۱)

ابوبکر محی‌الدین محمد بن علی حاتمی‌طائی اندلسی در سال ۵۶۰ در مرسیه (اسپانیا) تولد شد و در هشت سالگی باخانواده خود باشبیلیه رفت و مقدمات علوم را آموخت بسال ۵۹۰ بتونس و ازان‌جا بمکه و بغداد و آسیای‌صغیر مسافرت کرد در سال ۶۳۸ در دمشق فوتشده و هدایت و جامی فوت اورا در ۶۳۳ میدانند و قبر او در جبل قاسیون میباشد .

کتابهای او را غالباً حاجی خلیفه در کشف‌الظنون نامبرده است فتوحات مکیه ، فصوص الحکم ، تاج‌الـرسائل ، و منهاج‌الـوسایل ،

---

(۱) نفحات‌الانس جامی وریاض‌العارفین هدایت .

کتاب العظمه ، کتاب السبعه ، حلیة الابدال ، کتاب محاضرات الابرار ، کتاب التدبیرات الهیه ، مفتاتیح الغیب ، کتاب الجلیات ، کتاب الخلوه کتاب المدخل الی معرفة الا سماء ، کتاب التقیا ، کتاب المقفع من ایضاح السهل الممتنع ، کتاب الهویة والاحدیة ، کتاب الاتحاد العشق ، کتاب الازل ، کتاب عنقاء مغرب ، کتاب شمس المغرب کتاب ختم الاولیاء ، کتاب الشواهد ، کتاب مناصحته النفس ، کتاب الیقین مشکوة الانوار ، مجموع رسایل الهیه ، (۲) اشعار صوفیانه هم دارد و در ریاض العارفین هدایت اورا مرید شیخ ابوالحسن علی که از خلفای شیخ محی‌الدین عبدالقادر جیلانی است مینویسد و او را ائمه وحدت الوجود مطلق میداند و میگوید :

شیخ علاءالدین سمنانی که فتوحات او را شرح نموده ایها الصدیق و ایها الولی میگوید و ازان جائیکه حق را وجود مطلق گفته است بر او آشفته میشود و در بین او وشیخ عبدالرزاق کاشی در موضوع وجود مطلق سخن‌ها و مکاتیب ردو بدل شده است جامی و عراقی از اخلاص کیشان محی‌الدین عربی میباشند فصوص الحکم اورا جامی بفارسی ترجمه نموده است برخی از نصوص را بعربی و فارسی شرح نموده و نام

(۲) کشف الظنون حاجی خلیفه

آنرا نقدالنصوص گذاشته است و اغلب آثار جامی از افکار و اندیشه های صوفیانه محی‌الدین عربی فروغ گرفته است .

در کتاب المجددون فی‌الاسلام از زبان او آمده است (مسلمان در هرطرف میتواند نماز کند) فصوص‌الحکم محی‌الدین عربی دارای ۲۷ فصل است هر فصلش بنام پیغمبری وخصوصیات آنها تذکر رفته است .

در فصل یوسف (ع) میگوید و اذا کان‌الامر علی ماقر ناه فاعلم انك خیال و کل ما تدرکه مما نقول فیه لیس انا خیال فالو جودکله خیال فی‌خیال والوجود الحق انما هواله خاصة من حیث ذاته و عینه لامن حیث اسمائـه یعنی چون چنین باشد که گفتم پس باید بدانی که تو خیال هستی که هرچه آنرا ادراك کنی و گوئی غیر من است همه جهان وجود خیالی دارند وجود جزخیالی نباشد وجود حقیقی‌وجود حق است از جهت ذات و عین‌نه از حیث اسماء .

جامی در نفحات‌الانس از زبان امام‌یافعی میگوید که شیخ‌محی‌الدین عربی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی را باهم اتفاق افتاد و هریك از ایشان در یکدیگر نظر کردند و آنگاه از یکدیگر مفارقت نموده اند بی‌آنکه در میان ایشان کلامی واقع‌شود بعد ازان ویرا از حال شیـخ

شهاب الدین پرسیده اند گفته است هو رجل مملو من قرنه الی قدمه من‌السنه و شیخ شهاب‌الدین را ازو پرسیدند گفته است : (هو بحرالحقایق) باز جامی میگوید که‌شیخ رکن‌الدین علاءالدوله در حواشی فتوحات ایهاالصدیق وایهاالعارف والحقایق گفته اماوی را در معنی آنکه خدارا وجود مطلق گفته تخطئه کرده است و بعضی از اهالی عصر که سخنان هردو شیخ را تتبع بسیار کرده بودند و بهردو اعتقاد و اخلاص تمام داشتند در بعضی از رسائل خود نوشته اند که در حقیقت توحید میان ایشان خلاف نیست و تخطئه و تکفیر شیخ رکن‌الدین مرشیخ‌محی‌الدین را راجع بآن معنی است که وی از کلام شیخ فهم کرده نه بآن معنی که مراد شیخ است زیرا که وجود را سه اعتبار است یکی اعتبار وی (بشرط شی) که وجود است .

دوم (بشرط لاشی) که وجود عام است و سوم (لابشرط شی) که وجود مطلق است آنکه شیخ ذات حق‌را وجود مطلق گفته است بمعنی اخیر است و شیخ رکن‌الدین آنرا بوجود عام تعبیر و حمل کرده است .

محی‌الدین عربی که بآثار و مؤلفات عصر خود آشنا بوده آثار فخرالدین رازی را خوانده است و طرز فکر و تشکیك اورا در مسائل

خلافی خوانده است و قرار متن نامه شیخ محی‌الدین عربی که یکی از شاگردان فخررازی گریه وزاری فخر رازی را بر منبر خطابه دیده است و از موضوع بشیخ محی‌الدین گفته است شیخ روی‌جذبات خاصی امام را ارشاد نموده و معلوم نیست که آیا فخر رازی جواب گفته است یاخیر . متن عربی این نامه در کشکول شیخ بهائی آمده که آنرا سیدمحمد باقر سبزواری ترجمه نموده ولی در وقت تطبیق در حدود چند سطر از قلم او مانده بود که برآن نامه افزوده شد و نامه چنین آغاز می یابد .

الحمدالله وسلام علی‌عباده‌الذین اصطفی وعلی ولی فی‌الله فخرالدین محمد علی‌الله همة و افاض علیه برکاته و رحمته و بعد فان‌الله یقول وتواصو بالحق . برخی از تالیفات و ثمره افکار شمارا خواندم فکرت جید و قوت تخیل و دانائی شمارا نشان میدهد .

باید بگویم که نفس ناطقه اگر باین عالم اعتنا کند از راه کسب وصول عالم شود ولی لذت نبرد و بینش حاصل نکند زیرا اصل علم آسمانی و بخشش آن از طرف خداست طوریکه خدایتعالی فرموده است (ولو انهم اقاموالتوراته والانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوامن فوقهم ومن تحت ارجلهم) خداترا توفیق دهد بدانکه وراثت

کامل وقتی است که از هرطرف بود و ناقص الهمت نباشد و کمال سعادت انسانی درانست که معارف الهی بدست آید وبیشتر برخوردار گردد و بال زیان و زشتی نقصان نصیب مردم نادان و محروم است (و علوم متداول رسمی از عالم خیال تجاوز نمی کند از انـدیشه تاوصول فرق بارز است دانشمند فرزانه باید مجاهدت کند تافیض یابد و خدای خودرا بشناسد و شرط اول آنست که یکباره خودرا از اندیشه ها خالی کند چه خداوند در اندیشه و خیال نگنجند زیـرا ریشه اندیشه معلوم واصل فکر قابل دانستن است و مطلوب حقیقی ناپیداست) علم بخدا غیر از علم بوجود خداست عاقل آنست که از عالم خیال بدرآید و خودرا از این افکار خالی نماید و غافل نشود کار خیال تجسم دادن و بصورت آوردن معانی عقلی است چون دانش را بشکل شیر و قران آسمانی را بصورت ریسمان و حقیقت دینرا بشکل گنبد جلوه می دهد مرد بلند نظر قبول شاگردی زنان نکند چنانچه دست نیاز بگدا دراز نکند و حاجت پیش فقیر نبرد و هرکس کـه کمالش مربوط بدیگریست ناقص و فقیر است و این است حال هر ماسوی‌الله .

همت خودرا بلند کن وعلم را از راه کشف و یقین جز خدا ازکس

مخواه و بدانکه صاحبان افکار پس از نهائی ترین درجات که سیر میکنند بمقام اجتهاد میرسند درمقام تقلید ومنزل پیروان مقیم شوند چه حقیقت کار مهم تر ونفس امر بزرگتر ازینست که فکر بدان برسد تا فکرت مشغول فعالیت است حال اطمینان قلب و آرامش خاطر محال است عاقل باید از نسیم های رحمت خداوندی غافل نماند و اسیر دام نظر وفکر شبه آمیز نگردد چندی پیش یکی از دوستان من که سابقاً از شاگردان شما بوده است و بشما حسن ظن فراوان دارد بمن حکایت کرد روزی شما را در مجلس درس گریان و پریشان دید چون حاضران علت را پرسیدند شما گفته اید سی‌سال که در مسئهٔ نظری واعتقادی داشتم واکنون خلاف آن برمن ثابت شده ومن ازان میترسم که آنچه امروز حق میدانم فردا بطلان آن ثابت شود .

برادر عزیزم محال است با نیروی فکر و عقل انسان روی آرامش و تسکین بیند و بخصوص در باره شناسائی واجب‌الوجود ، دوست عزیز چرا دراین دامگاه مانده ای تا از قافله رهروان بازمانی ترا چه افتاده که همچنان ایستاده‌ای از چه رو طریق ریاضات و راه کشف نسپری و از خلوات و مجاهداتیکه حضرت رسول خدا (ص) تشریع فرموده بهره نبری چنانچه برخی بردند خداوند تعالی میفرماید

(فوجدا عبداء من‌عبادنا آتینا رحمة من عندنا و علمناه من‌الدناعلماء)
بدان ای دوست من که خدا ترا توفیق دهد کل موجودات را سببی است که این سبب محدث است و دارای دو وجهه می‌باشد در قدم اول انسان در سبب محدث نظر میکنند وازطرفی بسوی موجد متوجهه میشود که آن خدایتعالی است و مردم‌همه باسباب نظر میکنند و حتی حکما و فلاسفه جز محققین واهل‌الله من انبیاء و اولیاء و ملائکه ـ علیهم‌الصلاة والسلام که آنهادروجه دیگر متوجهه میشوند و نظر در پروردگار خود میکنند و بعضی ایشان نظر به سوی الله دارند در وجهه سبب آن نه در وجهه آن و میگویند از دل خود حکایت میکنند و برخی میگویند (حدثنی ربی) کسیکه‌و جود او مستفاد از غیر می‌شود حکم لاشی دارد و او عارف باالله نیست و بدانکه اسم‌الله شامل جمیع اسماء مثل رب و قدیرشکور و غیره میباشد و اسم‌الله در تمام اسماء مستغرق میباشد و تو در مشاهدات و مناجات بهمان اسم منهمك شو که مستجمع جمیع صفات و اسماء میباشد همان اسم‌الله است که تعبیر میشود بدیگر صفات و تجلی بدیگر شئون میکند وقتیکه کسی غرق میشود الله و دراین جا الله بمعنی یاغیاث یامنجی و منقذ می‌آید وقتیکه کس میگوید یاالله معنی یا شافی و یا معافی و همین طور دیگر صفات را شامل میشود و من

حیث صورت تحول و تجلی میکند و معنی مشاهده و مناجات ومخاطبات ربانی همین است که بنام الله متوجه شوی و ازان فیض یابی .

عاقل آنستکه از علوم نخواهد مگر آنچه در تکمیل نفس بکار آید همه جا صاحبش را بدرقه نماید و جز علم خدا شناسی دیگر علمی نیست چه اگر طب آموزی ترا در علم بیماری و رنج سودمند بود و چون بعالم بیداری روی رنج و بیماری ندارد ترا تداوی بچه کار آید و نیز اطلاعات ریاضی و علم هندسه دراین‌جهان مورد حاجت است که عالم مساحت شود و کسیکه ازین عالم رخت بربندد اورا در همین ساحه بگذرد و نفس را از نقش این دانش ساده کند و چیزی باوی نماند و همین طور هر علمی که اشتغال بآن تا موقع انتقال باخرت سودمند بود باید بقدر ضرورت از آن‌کسب کند و همت خود مصروف دارد بعلمیکه باوی منتقل شود و این جز دوعلم نیست مبدا ، و معاد ، آغاز و انجام و بدایت و نهایت که ازطریق ریاضت و خلوت بدست میاید و آنچه مربوط باین مقامات و منازل است چون مسافری بود که همه منازل بین راه را دانسته و ماهرانه طی میکند این حلوت از راه خلوت و ریاضت حاصل میشود .

من میخواستم ترا دستوری دهم و شرایط مجاهده را ذکرکنم و

تجلیاتیکه برای سالك میشود باز نمایم و ترتیبی که در این تربیت است باز گویم ولی اکنون پیش آمدی مراباز داشت بوقت دیگر باشد علماء سو این راه را انکار میکنند وبه جهل خود تعصب میکنند . »

هرچه جستجو نمودم بمن معلوم نشد که آیا نامه دگری هم شیخ بامام فرستاده است یاخیر و از طرفی تاچه اندازه روح امام را این نامه تکان داده است .

رابطه معنوی شیخ شهاب‌الدین سهروردی با فخر رازی

اول باید تذکر داد که دوشهاب‌الدین (۱) بـوده است یـکی آن شهاب‌الدین یحی بن‌حبش سهروردی معروف بشیخ اشراق که درحلب باشاره سلطان صلاح‌الدین ایوبی کشته‌شد که سن‌عمرآنراشهرزوری ۳۳ سال‌میگوید وهمین‌شیخ اشراق‌را مینویسد که‌نزدمجیدجیلی‌استاد فخرالدین رازی در اصفهان درس خوانده است فخر رازی را از نزدیك ندیده است ولی شهرزوری قصه شگفت انگیزی در نزهت الارواح و روضت‌الافراح میآورد باین مضمون (کـه از شهاب‌الـدین سوال نمودند فخرالدین رازی را چگونه یافتی گفت ذهنش را مشوش دیدم و اما از فخر الدین پرسیدند که شهاب‌الدین شهروردی را چگونه دیدی گفت ذهن او مشتعل است از زیادتی ذکاوت و هوش) .

و عین این عبارت را ابن اصیبعه در طبقات‌الاطباء با فخرالدین ماردینی میگوید و همین فخرالدین مار دینی صحیح است زیرا شهر زوری میگوید. (فخرالدین‌ماردینی که یکی‌از علماء محاصر شنهاب‌الدین

---

(۱) تاریخ مفصل ایران عباس اقبال چاپ تهران .

است و باوصدیق و رفیق بوده پس از قتلش برای اصحابش حکایت کرده گفت (من در مدت عمرم کسیرا بذکاوت و هوش و فـراست شهاب‌الدین ندیدم و لیکن بواسطه تهور و بی مبالاتی بر سخن بروی بیمناك بودم .»

شکی نیست که فخر رازی شیخ شهاب‌الدین را میشناخته و یا آثار او را دیده باشد مثلا وقتی تاءسیس‌التقدیس را که در کلام و بخصوص مطالب بیشتری در نفی و جهت و حیز از ذات باری دارد برای ملك عادل سیف‌الدین ابوبکر بن ایوب تالیف کرده و این برادر صلاح‌الدین ایوبی استزیرا ابوبکر بن‌ابو عالم وواعظ بوده‌است وهزار دینار برای فخرالدین رازی فرستاده است و عصر و تفکر یکدیگر را امکان دارد در یافته باشند قرار گفته سعید نفیسی در (مجله ایـران امروز) سال ۱۳۱۵ میگوید (در کتابخانه مجلس مکتوبی است کـه ظاهراً ازابوعبدالله عمربن محمد بن عبدالله سهروردی است که باامام فخر رازی نوشته است این شهاب‌الدین شیخ ابو حفص عمر بن محمد سهروردی متوفی ٦٣۲ است آن شهاب‌الدین مقتول نیست چون مرد صوفی و متقی بوده در بغداد وعظ میکرده و ناصرالدین اله خلیفه‌همین عصر اورا برسالت ملوك اطراف میفرستاده است و در بغداد خانقاه

های که بوده اداره میکرده است و ناصرالدین اله خانه و حمام و باغی برای او ساخته بود ثروت زیادی فراهم نمود ولی حین فوت چیزی نداشت و همه را انفاق کرده است یکی از آثار او عوارف‌المعارف است (در سیر و سلوك صوفیانه) (۲) و مکتوبی راکه در بالاذکر نمودیم نقل آن کتب در مقدمه رساله کمالیه فخرالدین رازی سیدمحمد باقر چنین آورده است من تعین فی‌الزمان لنشره‌العلم فقد عظمت نعمته‌الله لدیه ینبغی للمتفطنین الحذاق من ارباب‌الدیانات ان یمده بالدعا الصالح لیصفی‌الله تعالی مورده بحقایق التقوی و مصدره من نوایب‌الهوی اذقطره من‌الهوی تکدر بحراً من‌العلم توکه امروز یگانه دوران و چشم و چراغ زمانی بایست تاقدر خودرا بدانی و حق نعمت خداوند را ادا کنی ودیگر انرا ضروریست تاترا دعا کند وتوفیق ترا ازخدا بخواهند تادانش تو بوسیله تقوی صافی ماند وموارد ومصادر آنرا از آمیختگی باهوی برهاند چه ذره علم شخص را ناچیز و قطره آن دریائی را تیره نماید تا آنکه گوید .

فالله تعالی یزیدالباطن الصافی الصدری الکبیری الفخری امداداً

(۲) تاریخ مفصل ایران عباس اقبال چاپ تهران .

قدسیة وینفع به‌الخلائق ودر پایان نامه گوید مدتی است که دلرا شوق مجلس عالی بود و آرزوی وصال مینمود اینك که سید شریف‌الدین بامید وصل متوجه آن کعبه آمال گردید یاد آوری در حق میل سابق را تاکید اشتیاق مرا تائید کرد .

و « ودو رکعت نماز استخاره خواندم و از خداوند در خـواست حسن تاثیرکردم وقلم‌بدست گرفتم‌واین‌کلمات رانوشتم وتاسرنوشت وتقدیر چه باشد من‌امیدوارم خدای بزرگ نیك بخواهد واین ارتباطموجب سعادت باشد وصلی‌الله علی محمد و آله .

چون فخرالدین رازی هم با ناصرالدین اله علاقه داشته و بحیث سفیر از طرف ملوك‌الجبال (سلطانان غور) به بغداد رفته وشهاب‌الدین عمر سهروردی را که مبلغ خلیفه بوده ملاقات کرده باشد و رابطه معنوی او باشیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی تصریـح نیست و این موضوع قابل اشکال است .

فخررازی واسمعیلیها

فخررازی در محضر خطبه و حلقه درس خود اسمعیلیها (۱) و کرامیها را روی استدلال و علم کلام مجاب میکرد و میخواست اذهان مردم را از شائبه و طرز تفکر آنها مصئون و پاك دارد .

---

(۱) محمد بن اسمعیل بن جعفر (رض) که پیشوای اسمعیلیه ثم قرامطه میباشد غلامی داشت حجازی و نامش مبارك بود و هم مردی از باشندگان اهواز که عبدالله میمون قداح نام داشت با هم سروسری داشتند روزی باوگفت که محمد بن اسمعیل با من دوست بود و اسرار خود را بمن گفت چون عبدالله میمون بدانش اسرار حریص شد عبدالله میمون را قسم داد گفت که آنچه می شنود به کسی نگوید بعداً چند سخن از حروف معجم از زبان ائمه دین ولی آمیخته با کلام اهل طبایع و افکار فلاسفه بیشتر در ذکر رسول و پیغمبران و ملائکه و قلم و عرش و کرسی گفت پس ازان از هم جداشدند مبارك بسوی کوفه رفت و عبدالله بکوهستانهای عراق و جماعتی بر اینها پیوستند برخی را مبارکیه گفتند تعدادی را قرمطی از جمله دعات مشهور این فرقه ابوحاتم عبدالرحمن بن حمدون ابوسعید بن بهرام جنابی درسال ۲۸۹ و حسن صبا و ناصر علوی (حجت) بلخی ابوالفوارس احمد بن عبدالملك عطاش که هرکدام کتابهای تالیف نموده اند و ناصر علوی تمام تالیفات فلسفی خودرا در خدمت مذهب اسمعیلی قرارداده است.

در سیاست نامه اثر نظام‌الملك تعابیر مختلفی در این مذهب آمده است .

فخر رازی که کان علم و استدلال بود چند صباحی بری‌هم تدریس و وعظ مینمود چون اسمعیلیه‌ها را مذمت میکرد و استدلال کلامی فلسفی اقامه نمود بناً تشکیلات سری و مرموز اسمعیلیه‌ها ایجاب کرد تا کسی‌را به تغیر لباس بمحضر درس امام فخر رازی بفرستند تا اورا بمرگ ترهیب و تهدید نماید و از استدلال کلامی خود صرف نظر کند .

بقیه پاورقی صفحه ۱۲۲

« بحلب و مصر اسمعیلی خوانند و بقم و کاشان و طبرستان و سبزوار و ماور النهر و غزنین و بغداد قرمطی خوانند و بکوفه مبارکی خوانند و ببصره راوندی وبرقعی خوانند و بری حلفی خوانند و بجرجان (محمره) و به شام مبیضه خوانند و به مغرب سعیدی‌خوانند و بلحسا و بحرین جنابی خوانند و باصفهان باطنی خوانند و ایشان خویشرا تعلیمی خوانند و رفیق خوانند . »

فرقیکه قرامطه از اسمعیلی‌ها دارند که اسمعیلها اسمعیل بسر امام جعفر (رض) را در زمان پدرش امام میدانند و اورا قائم مهدی دانند در حالیکه قرامطه محمد بن اسمعیل را قائم مهدی دانند ، ملل‌ونحل شهرستانی .

عبدالله نامی ملقب بالمهدی که خود را از نسل فاطمه (رض) بنت حضرت رسول کریم معرفی میکند در سال ۲۹۷ هجری در شمال‌افریقا تأسیس حکومت و خلافت مستقلی کرد از سال ۲۹۷ الی ۵٦۷ (۱٤) تن در مصر سلطنت کردند .

ابوالحسن جوهر بن عبدالله معروف به (کتاب رومی) سردار

از تذکر تاریخ نگارستان و روضة‌الصفا و تاریخ گزیده اینطور احساس میشود که فخر رازی روز گاریکه در ری بوده و در مسجد پدر بزگوار خود وعظ میکرده و هنوز شهرت او در خوارزم نرفته بود یا بدیگر تعبیر بسلاطین غوری و خوارزمی معرفی نشده بود و شکی نیست که در سال های ۵۷۸ تا ۵۸۲ بوده و همان سالیکه فخرالدین رازی در حالت فقر و تنگدستی از بخارا بری آمد و دو دختر طبیب ری ثروتمند را به فرزندان خود گرفت و مجدداً بهرات آمد .

اگرچه در کتب علمی و کلامی و حکمی فخر رازی حیات صوری او تجلی میکند ولی ازین واقعه و بخصوص دگر حوادثیکه روبرو شده ذکری نکرده است علی ای حال اینواقعه فدائی اسمعیلی خواه حقیقت

بقیه صفحه ۱۲۳

بزرگ فاطمیه یکی از غلامان معز فاطمی عمارت جامع‌الازهر را درسال ۳٦۱ بپایان رسانید و بالاخره سلسه فاطمیه مصر ذریعه صلاح‌الدین ایوبی منقرض شد مقالات و گذارشات و فتنه شان در کامل ابن اثیر سیاست نامه دایرة‌المعارف اسلامی و اغلب توارٰیخ از قبیل تاریخ مصر ابن خلکان تاریخ ابوالفدا و ابن خلدون و طبقات‌الشافعیه و غیره آمده است و فلسفه مذهب شان در کتب و آثار ناصر علوی قادیانی بلخی و برخی رسائل اخوان الصفا و خلان‌الوفا تشریح شده است .

داشته باشد و یانداشته باشد اشخاص بزرگ (۱) درامواج مد و جزر حیات خواه‌مخواه گیرمیایند و همین بازی های روزگار است که باتمام

---

(۱) فخر رازی در ایام ملاحده درری میزیست و بی پروا در ضمن تدریس مسائل خلافی می‌گفت خلافالاسمعیلیه جواسیس قلعته‌الموت به محمد بن حسن الموتی که مشهور بود خبر بودند یکتن از فدائیان را برای ارعاب وی بری فرستاد و فدائی در لباس متعلمی در آمد و هفت ماه هرروز بدرس حضور یافت و انتظار فرصت داشت تا روزی ویرا تنها دید در حجره را بست و خنجر کشید و بر سینه وی نشست فخر رازی سراسیمه در زیر خنجر ویرا پرسید تقصیر من چیست ؟ فدائی گفت ، زبان درازی و بی احترامی نسبت به پیشوایان تراچه حق آنست زبان به طعن پیشوایان بکشائی و عقاید آنانرا بخطامنسوب همیداری فخر گفت دگر نکنم وبدان سوگند یاد کرد فدائی گفت همین لحظه که از دست من رها شدی سوگند خود را تاویل کرده یا بدادن کفاره کار خودرا تکرار خواهی کرد علامه رازی مبالغه بیشتر کرد و در زیر خنجر بنای التماس و زاری گذاشت تا فدائی از قتل وی درگذشت و او را گفت محمد بن حسن شمارا سلام میرساند و گوید ما از سخنان عوام باك نداریم اما از مثل شما تحمل نکنیم چه بمرور دهور بر صفحات میماند ملتمس آنکه قبول زحمت نمایند و به قلعه قدم رنجه فرمایند تا شرایط خدمت مراعات شود گفت منظور ازین آمدن چیست ؟ و برای من میسور نیست من شرط کردم که پس ازین قدحی نکنم و جز با احترام و ادب نام نبرم فدائی گفت بکشتن تومامور نبودم وگرنه عجزالحاح ترا اثری در من نمی بود پس دست در جیب خود برد و سیصد مثقال طلا نزد اونهاد این وظیفه یکساله شماست

کم و کیف خود یك شخص بزرگ را میسازد .

تعجب در این جاست باوجودیکه امام فخرالدین رازی در مذهب اسمعیلی مخالفت دارد و فساد عقیده‌ئی شانرا روی استدلال کلامی

که مقرر شد هرسال رئیس ابوالفضل بشما میرساند دو بردیمانی نیز در حجره من و متعلق بشماست پس از رفتن من بردارند ماموریت من این بود که شما را آگاه سازم که زبان سرخ سر سبز میدهدبرباد و اگر دستور دیگر بود بی محابا اجراء میشد یقین بدانید که از گفتار شما بی خبر نخواهم بود این بگفت و از نظر غائب شد و هرساله همان مبلغ موعود برایش ارسال میشد ولی خیال امام ناراحت بود .

نقل از تاریخ نگارستان و تاریخ گزیده .

موضوع اسمعیلیها را صاحب روضةالصفا چنین میگوید (که‌ایام حکومت محمد ابن‌علی اسمعیلی والی قلاع رودبار قهستان و دیگر دیار که عمل و عقیده او متابعانش مخالف اعتقاد وروش اهل اسلام بود امام فخر رازی رحمةالله در ولایت ری توطن داشت و بدرس و افاده اشتغال مینمود و اهل حسد « فی‌جیدها حبل می‌مسد » که به امام معادات می ورزیدند و گفتند که امام از داعیان اسمعیلیها و ملاحده است خدمتش از استماع این حدیث ملول و متأثر و غمناك و مشوش خاطر گشت و جهت رفع این تهمت و دافع این مظانه بر بالای منبر رفته زبان بلعن این طایفه بکشاد و چون این خبر بسمع محمد بن علی رسید و خواست که اورا تادیب . . . . فرماید) محمد ابن خاوندشاه غیاث‌الدین خواند میر .

اقامه میکند بهمین عقیده به اتهام منسوب میشود قضیه ازین قرار است که وقتیکه باسلطان شهاب‌الدین غوری‌از سفرهند برمیگردد و در قلعه دمیك یکی از فدائیان سلطانرا بزخم کارد کشت شاعری در باره اش گفته است .

شهادت ملك بحروبر شهاب‌الدین
کز ابتدای جهان هم چو او نیامد یك

سوم زغره شعبان بسال ششصدو دو
فتاده دره غزنین بمنزل دمیك

چون در یك موعظه خود درین سفر که فخرالدین رازی با شهاب‌الدین همراه بود و از مسافرت و دوری وطن خود هرات خاطری آشفته داشت لهذا در ضمن یك خطابه گفت .

ای سلطان معزالدین چندگاه بعد نه این عظمت تو میماند و نه تملق فخر رازی) چون سلطان کشته شد بعضی از فتنه اندازان از روی تحسد گفتند که امام فخر الدین رازی با قاتل همدست و یا حتماً از موضوع وقوف داشته نزدیك بود که امام فخرالدین رازی را متهم کنند فخر رازی بموئدالملك پناه سجزی پناه آورد و او امام را سلامت و محفوظ بهرات روانه کرد . (۱)

(۱) منتخب‌التواریخ بدایونی .

کرامیان وامام فخررازی

کرامیان گروهی بودند که به تجسیم قایل و سرحلقهٔ شان محمد بن کرام است در قرن سوم هجری روی‌کارآمده و ایدهٔ وطرز تفکر خود را آشکار نمودند و تاآخیر قرن ششم و اوائل قرن هفتم هم گروهی در هرات و غور و سائر بلاد اسلامی بودند و فخر رازی با مجدالدین ابن قدوه که رئیس ایشان بوده در در بار سلطان غیاث‌الدین در فیروزکوه مناظره نموده و قبل از مناظره در خلال سالهای پیش باثر خطابه های دینی و استدلال اغلب کرامیان از مذهب خود میگشتند و مذهب شافعی یا حنفی (رح) را اختیار میکردند کرامیان آنقدر رسوخ داشتند که در سلاطین غوری هم نفوذ پیدا کرده بودند چنانچه سلطان غیاث‌الدین در اول بمذهب کرامی‌بوده که بعداً شافعی میشود (۱) و سلطان‌شهاب‌الدین غوری به مذهب منیف حنفی پناه میاورد زیرا آنگاهیکه در غزنین بود و بر تخت آنجا نشست شهریان بر مذهب حنفی بودند بنابر مطابعت

---

(۱) در اول حال آن هردو برادر نورالله مرقدهما بر طریق مذهب کرامیان بودند بحکم اسلاف و بلاد خود طبقات ناصری منهاج‌السراج

و سیاست روزآن مذهب را اختیار کرد (۲) ابو عبدالله محمد بن کرام نیشاپوری متوفی ۲۵۵ پدرش را کرام میگفتند و مردم زیادی ازنیشاپور و هرات بر مذهب او گردیدند ابن کرام را از نیشاپور بیرون کردند و به بیت‌المقدس ساکن شد و آنجا مرد و خودش کتابی نوشته و عقاید مذهب کرامی را که از لابلای شعور خود بیرون آورده است تذکر داده است (۳) که در فرق بین‌الفرق ازان نقل شده نکات مهم مذهب کرامی در پهلو های حکمت الهی دور میخورد که این طریقه راجز مشبه‌میگویند و میگویند ذات خدا جوهر است و برخی از پیروان شان گفته اند بجای آنکه جوهر باشد جسمست و هرچند که این اجسام اعضای انسانی ندارند یا عرشست که در فضا جای دارد این عقیده علی‌الظاهر از آیه کریمه (علی‌العرش استوی) استنباط شده و پیروان او معتقد بودند که پیش از آنکه خدا سخن بگوید ناطق بوده و هم میگفتند خدا تابع بعضی اعراض است مانند اراده و ادراك و ناطقه و لامسه وی برین

(۲) بطبقات ناصری منهاج‌السراج رجوع شود .

(۳) الانساب سمعانی .

اعراض مسلط میباشد (٤) سمعانی از یك نفر دگر بنام محمد شاه ابو یعقوب کرامی یاد میکند که در ۳۵۳ در نیشاپور در گذشته است و از گروهی دانش آموخت و بوعظ و زهد مشتهر گشت و در مواعظ خود میگفت هرچه بکنید چیزی از دنیا نمی یابید و میدانید که شما در طلب اینجهان در گمراهی هستید تقریباً پنجهزار مجوس بمذهب کرامی تمایل نمودند.

مذهب ایشان عقیده کلامی و فلسفی است که روی استدلال وحجت بنا یافته است و بهتر است از زبان خود فخررازی شناخته‌شود و امام فخرالدین رازی در (اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین) گوید (باب پنجم در فرقه های کرامیان و ایشان پیروان ابو عبدالله محمد بن کرامند ووی از پارسیان سجستان بود وگروهی بپارسائی او گمراه شدند و سپس وی و پیروانش را از سجستان بیرون کردند و رفتند تا اینکه بغرجه رسیدند و مردم آنجا را به اعتقاد خویش خواندند و ایشان سخنشانرا پذیرفتند و این مذهب در این سرزمین ماند و آنها گروهی بسیارند بدین گونه طرایقه، اسحاقیه، یونانیه، سورمیه، هیصمیه،

(٤) برای معلومات بیشتر به دائرةالمعارف اسلامی،شذرات‌الذهب، البدایت والنهایت ابوالفداولسان المیزان ابن حجر عسقلانی رجوع‌شود

و نزدیکترینشان هیصمیه اند و روی هم رفته همه شان معتقدند که خدای تعالی جسم و جوهر و معرض خوادثست و برای او جهته وجایگاه درست کرده اند مگر آنکه عابدیه می پندارند که بعد در میان او وعرش متناهیست و هیصمیه میگویند این بعد نامتناهیست و ایشان سخنان شگفت دارند و مدار کارشان فریب و تزویر وپارسائیست و ابوعبدالله بن کرام تصانیب بسیار دارد مگر آنکه سخن او بسیار رکیک است .

کرامیه‌ها پیشوایانی از خود داشته اند بخصوص در دورۂ سامانیان و غزنویان و غوریان چون بسیار متزاهد و متظاهر بوده اند گاهی حکام را هم جلب کرده اند و تعلیمات شان بیشتر برعوام الناس تاثیر میکرده است فخرالدین رازی که با ابن قدوه در فیروزکوه مناظره نموده ملك ضیاءالدین پسر غم و داماد غیاث‌الدین هم چون بشدت با ابن قدوه‌جانب داری کرده است گمان میرود کرامی بوده و این فتنه در سال ۵۹۵ رخ داده است ابن اثیر چنین تذکر میدهد در فیروزکوه مردم زیادی از قبیل علماء و امرا و اراکین و صاحب منصبان جمع بودند و فخرالدین رازی از دربار بهاءالدین سام خواهرزاده سلطانان غور (شهاب‌الدین و غیاث‌الدین) بدربار فیروزکوه رفت چون تمام علماء و فضلا و امرا بر او احترام زیادی کردند و هم سلطان غیاث‌الدین مدرسه در هرات

برایش بنا نمود بیشتر محسود اقران گردید و هم بر ملك ضیاءالدین پسر عم و داماد سلطان گران آمد چون در مجلس فقها و علماء حاضر شدند قاضی مجدالدین عبدالحمید بن عمر المعروف بابن قدوه از کرامیه های هیصمیه بوده در زهد و پارسائی یگانه عصر بود بحث فخر رازی و ابن قدوه بطول انجامید فخر رازی سخت براو میتاخت که حتی غیاث‌الدین مجلس را ترك گفت تلخ گوئی فخر رازی بن قدوه و اطرافیان او را منزجر کرد و احساسات شان برانگیخته شد و عکس‌العمل خوبی نداد زیرا ضیاءالدین فردای بر منبر بالاشد و مردم را تحریك کرد که یکنفر پارسائی بزرگ را ابن خطیب توهین نموده و ابن قدوه هم برمنبر بالاشد و چنین گفت ان‌حمدالله و صلی علی‌النبی صلعم‌لاالله اله ربنا بما انزلت و اتبعناالرسول فاکتب مع‌الشاهدین بعد ازین که کفریات ارسطالیس و فلسفه این سینا وفارابی را بیان نمود و از عمل فخر رازی گریست وزاری کرد و گفت من چیزی میگویم که خدا و رسول گفته اند کرامیان همه زار زار گریستند و احساسات و عواطف همه بر انگیخته شد همه برهم افتادند و بخصوص ضیاءالدین که موضوع را قبلا به سلطان وفت‌عرض کرده بود و سلطان شهاب‌الدین اعتنائی نکرد چون شور و فتنه عظیمی برپاشد سلطان عساکر ، در نقاط ازدحام فرستاد

و مردم را متفرق نمود وبآنها وعده داد که امام رازی را نفی بلد کند و فردای اورابهرات اعزام نمود دهان گرم و طرز تلقی امام‌رازی بامنطق سحر آسا بحدی متجلی بود که طبقه جوان کرامیه ها را متمایل بدین خود میساخت واز عصبیت های نا بجائکه داشتند صرف نظر کردند باستدلال و تعقل و تفکر التجا کردند یکتن از ادبای کرامیه بنام محمد بن مسعود نحوی لغوی مدتی بدرس او حضور میافت و مورد ملامت روسای کرامیه واقع گردید بنا چاره از رفتن بدرس خودداری کرد روزی بمحضر امام فخرالدین رازی رفت استاد از او بازخواست که علت تخلف وغیبت چیست و مانع فیض و تشرف کیست شاعر ساده دل بی تکلیف این بیت را بداهتا گفت (۱) .

مجلسك البحروانی امرواء

لااحسن السبح فاخشی الفرق .

فخر رازی ازکرامیه‌ها جفای بسیار دید و در مقام کینه توزی و غرض‌ورزی می برآمدند وبدگوئی می‌کردند بعضی نامه ها می نوشتند و بروی منبریکه که او وعظ میکرد میگذاشتند حتی برادر او رکن‌الدین

(۱) مقدمه رساله کمالیه .

را برعلیه امام رازی می شوراندند و آن برادر ساده دل در حلقه های وعظ علناً امام رابدگوئی میکرد چنانچه روزی امام رازی طوریکهابوعبدالله واسطی با ابن اصیبعه گفته است که در منبر خطابه در هرات مردم را سخت نکوهش کرده گفت .

المرء مادام حیاً یستهان به
ولیعظم الزرفیه حین یفتقد

سلطان غیاث‌الدین باقاضی وحیدالدین بموجب خوابیکه هردو دیدند سلطان بمذهب شافعی گرویده که در نتیجه بعضی علماء و کرامیه ها رنجیده خاطر شدند و در طبقات ناصری اصل موضوع چنین آمده است « اما سلطان غیاث‌الدین طاب ثراه شبی در خواب دید که او با قاضی سعید وحیدالدین مرو رودی رحمةاله علیه که به مذهب امام شافعی (رض) و مقتدای شافعیان بود در یك مسجد بودندی ناگاه امام شافعی رحمةاله از در آمدی در محراب رفتی و تحریمه نماز پیوستنی و سلطان غیاث‌الدین و قاضی وحیدالدین در بارگاه تذکیر فرمودند چون بربالای کرسی رفت در اثنای سخن گفت که‌ای پادشاه اسلام این داعی را دوش خوابی است و عین خوابیکه سلطان دیده بود باز گفت و اوهم بمثل آن دیده بودکه سلطان چنانکه از کرسی فرود آمد بربالا رفت‌بخدمت‌سلطان،

در حال سلطان دست مبارك قاضی وحیدالدین را علیه الرحمه بگرفت و مذهب امام شافعی رضی‌اله عنه را قبول کرد وازان طایفه علماءبزرگ بسیار بودند اماد ر آن عصر افصح ایشان امام صدرالدین علی هیصم نیشاپوری بود و ساکن مدرسه شهر افشین قطعه نوشت و بخدمت سلطان غیاث‌الدین فرستاد چون سلطان رنجیده خاطر گردید صدرالدین ممالك غور را ترك کرد قطعه او اینست .

در خراسان خواجه گونه شافعی بسیار بود
بردر هر خسروی ای خسرو صاحب نشان

لیك اندر هفت کشور پادشاه شافعی
بهترك معلوم کن تاهیچکس دارد نشان

ور کسی گوید خلیفه شافعی مذهب بود
حاش‌الله هیچ زیرك را نباشد این گمان

مذهب عباس را اندر خلافت بی خلاف
حاجتی نبود مخالف ذکر این معنی بدان

زوخلاف آخر چو در لبس سیه صورت نه بست
در شعار صبغة‌الله این تصور کی توان

کی کند هرگز خلیفه جزبه عباس اقتدا
کی شود هرگز خلاف جدوعم از خاندان

(پس تو باری چون پدر را خواستی کردن خلاف
چون نرفتی بر شعار وراه دیگر خسروان

ورنه آن کردی ونه این در جهان خود بگذرد
حجتی باری طلب کن بهر عذر آن جهان

تاچو هرکس با امام اهل خود در روز حشر
تو درین تقلید خود تنها بمانی جاویدان

شافعی و بو حنیفه والله این خواهند گفت
خوب نبود بی سبب زان در بدین زین در بدان

صدرالدین یکسال در نیشاپور بماند و این قطعه دگر را بخدمت سلطان فرستاد .

جلال حضرتکم غوثنا و انت غیاث
بعین عهدك یتسیر امر ناالمکناث

غیاث خلق توئی پس کجابرند نفیر
ز صولت فلک پیرود ولت احداث

ز خسروان جهان در جهان توئی که تراست
ز جدو عمو پدر سلطنت ز حق میراث
زعالمان جهان نیزهم منم که مراست
دعات ارث ز اجداد خفته دار جداث

چو بر منابر اسلام خوانده ایم ترا
هزار بار فزون کای بفضلو عدل غیاث
ایا غیاث لدنیا و دیننا فاغث
یغثك من هو غوث‌العباد یوم یغاث

همیشه خانه دنیا و سقف گردون را
زعدلو فضل تو بادا نهاد اساسو اثاث
دعای دولت تو فرض برقویو ضعیف
ثنای حضرت تو فرض بر ذکورو اناث

ازین معلوم میشود که بسیار علماء در آن عصر بودند که بمذهب کرامی بودند و میل نداشتند پادشاه عصر بمذهب شافعی گراید و طبعاً

تاریخ شافعی شدن سلطان غیاث‌الدین قبل از ۵۹۵ بوده زیرا در همین سال که فتنه کرامیان در فیروز کوه در گرفته بود سلطان غیاث‌الدین غوری از فخر رازی جانب داری نمود و اورا محفوظ نمود و اگراواحیاناً مستقیماً مداخله نمیکرد شکی نیست که فخر رازی را بقتل میرساندند و چون سلطان و بعضی امرای آن و اشخاص فهمیده آن عصر به مذهب شافعی توجه و اعتنا نمودند و همین مسائل هم توانست کرامیه ها را سخت عصبی سازد سوالی پیدا میشود کـه چرا کرامیه ها قدرت داشتند و خودرا سالها حفظ نمودند . سلطان محمود غزنوی به آنها متعرض نمیشد و غالب سلاطین میخواسند اینها یك افق مخالـف اسمعیلیها قرار بگیرند چنانچه سلاطین غزنوی و غوری بر کرامیه‌ها متعرض نشدند و بر اسمعیلی‌ها بسیار تاختند و شـکی نیست کـه اسمعیلی‌ها قوی تر بودند و هرچند اسمعیلی‌ها پیش آمدنیك ومسالمت آمیز میکردند سودی نمیکرد چنانچه ابن اثیر در الکامل در واقعه ٦٠٠ میگوید اسمعیلهای خراسان (قـهستان) رسولی بـخدمت سلطـان شهاب‌الدین غوری فرستادند ولی شهاب‌الدین ازان استقبال نکرد و علاءالدین محمد علی متولی بلاد غور را بقهستان ارسال نمود .

حال مردم آنجارا تنگ نمود چون خبر قتل شهاب‌الدین به‌علاءالدین

رسید مجدداً با اسمعیلیها صلح نمود مشروط براینکه ششصد هزار دینار بدهند . (۱)

فخررازی درکتاب اساس التقدیس خود برضد کرامیه ها که قایل به تجسیم بودند استدلال آورده مثلا بعد از حمد و خطبه میگوید (القسم الاول فی‌الدلایل‌الداله علی‌انه تعالی منزه عن‌الجسمیة والحیز و فیه فصول)

و این کتاب خودرا بنام یکی از سلاطین معاصر خود نموده بعد از خطبه چنین میگوید .

(امابعد) فانی و ان کنت ساکنا فی اقاصی بلادالمشرق الا انی سمعت اهل‌المشرق والمغرب مطبقین متفقین علی ان‌السلطان المعظم العالم العادل المجاهد سیف‌الدنیا والدین سلطان الا سلام المسلمین افضل سلاطین الحق والیقین (۲) ابابکر بن ایوب لازالت آیات رایاته فی تقویة‌الدین‌الحق والمذهب الصدق متصاعده الی عنان السماء .

---

(۱) تاریخ‌الکامل ابن اثیر

(۲) ابوبکر محمد بن ابی‌الشکر ایوب بن شادی بن مروان‌الملقب العادل سیف‌الدین اخوالسلطان صلاح‌الدین ایوبی .

از پادشاهان دانشمند بوده که خودش در منبر وعظ میکرده در۵۳۸ در دمشق تولد یافته و در سال ٦۱۵ در عالیقین که یکی از قراء دمشق

بقیه پاورقی صفحه ۱۳۹

میباشد فوتشد کثیرالنکاح بوده ولی در آخر عمر از مشاغل و امور دنیوی اعراض نموده است دارای حسن سیرت و عقل وافر بوده در امور و صالح مردم اعتنا داشته فاضل و دور اندیش بوده با علماء ارادت کامل داشته چنانچه فخرالدین رازی کتاب اساس التقدیس رابنام اونوشته‌و برایش ارسال نموده و حتی در خطبه ها نام اورا به نیکی یاد میکرده است و ابن خلکان میگوید کمتر سلطانی باین نجابت و شرافت وصاحب معرفت در علم بوجود آمده است در بین او وبرادرش صلاح‌الدین ایوبی شکر رنجی بود بحسب مصلحت بهم اتفاق نمودند جنگهای زیادی نمود و بالاخره در ٥٩٦ در دیار مصر مستقر و مسلط شد و در بلاد یمن و حلب بنامش خطبه ایراد میکردند در سال ٦٠٤ ممالك و شهرها را برای پسران خود تقسیم نمود ابن عنین شاعر و مادح فخرالدین رازی ملك عادل سیف‌الدین را هم مدح نموده و از اولاد او نام برده است .

برای معلومات بیشتر بوفیات‌الاعیان ابن خلکان مراجعه شود .

در فصل ششم اساس‌التقدیس تذکر میدهد .

(۱) بدان که از پیشینیان کرامیان مشهورست که لفظ جسم را بر خدای تعالی اطلاق میکردند مگر اینکه میگفتند که مراد ما اینست که خدای‌تعالی ازاجزاء تالیف‌یافته‌واز بخشهائی‌مرکب‌است‌بلکه مرادمابآن اینست که خدایتعالی بی‌نیاز ازحیزاست و بنفس‌خودپایه‌دار است‌وبه همین‌تقدیر نزاع دراینکه خدایتعالی جسمست یانه‌نزاع لفظیست‌اینست حاصل آنچه درین باره گفته شده مگر آنکه ما میگوئیم که هرچه بجایگاه یاجهت اختصاص دارد میتوان بحس برواشاره کرد و اینکه برواشاره شده‌است یاچیزی ازان درشش جهت آن نمی‌ماند یامی ماند اگر چیزی در شش جهته او نماند مانند جوهر فرد و مانند نقطه ایست که تجزیه ناپذیر است و رعایت خردی و حقار تست و گمان ندارم خردمندی بدین

(۱) الفصل السادس) اعلم ان‌المشهور من قدما الکرامیه اطلاق الجسم علی‌الله تعالی الا انهم یقولون لانرید به کونه تعالی مؤلفا من الا جزاء

برای معلومات بیشتر باساس التقدیس اثر فخرالدین رازی مراجعه شود .

تن در دهد که بگوید خدای دانا چنین است و اگر چیزی در شش‌جهت او یا دریکی ازین جهت‌ها بماند می بایست تالیف و ترکیب یافته از دو جزء یا بیشتر باشد و درین زمینه دورتر است که گوینده بگوید که این اجزاء پراگندگی و انحلال نمی‌پذیرد و این مانع نیست که در نفس خود ترکیب یافته و تالیف یافته و چنانکه فلسفی گوید فلك جسمست مگرآنکه گسیختگی و پیوستگی نمی‌پذیرد و این مانع نیست که معتقد باشد جسمیت دراز و پهن و عمیق ناگزیر اینکه کرامیان عقیده دارند که خدای تعالی در خردی مختص به جز و جهتست و بحسب حس‌اشاره باومیرود و اعتقاد دارند که خدای بزرگ درخردی وحقارت‌مانند جوهر فرد و نقطه‌ای که تجزیه ناپذیرست می باید معتقد باشند که خدای‌تعالی در جهات یا در یکی از جهات امتداد داشته باشد و کسی که چنین بگوید معتقدست که ترکیب و تالیف یافته است و سرباز زدنش از اطلاق لفظ تالیف یافته و ترکیب یافته خودداری از مجرد این لفظیست با آنکه بمعنای آن اعتقاد دارد ناچار ایشان لفظ جسم را بروی اطلاق میکنند که خود داریشان ازین سخن تنها برای تقیه وترسست و گرنه معتقدند که خدای تعالی تر کیب یافته و تالیف یافته است .

در کتاب تحصیل‌الحق (اصول الدین) در بارهٔ کرامیه‌ها حکایتی میآورد .

«وقتـی امام ابـواسحق اسفرائینی درپیش سلطان محمود سبکتگین بود جماعتی از کرامیان که خدایتعالی و تقدس را مکان و جهت اثبات کنند حاضر بودند استاد ابو اسحق یکدست بردیگر دست نهاده و گفت(بودن چیزی برچیزی چنین باشد پس اگر باریتعالی چنین بر عرش بود یا از عرش بزرگتر یا همچون عرش بود یا کوچکتر از عرش باشد و بهرسه تقدیر لازم آید که مستقیم بود کرامیان منقطع شدند و هیچ جواب نتوانستند. گفت کجابودی که همشهری تو خدای کرامیان را بعرش ایشان نمود .

فخر رازی در اکثر آثار برضد کرامیه‌ها دلائل اقامه مینماید در کتاب اساس التقدیس که اکثر مباحث آن برضدعقاید کرامیه هاست در کتاب اعتقادات فرق مسلمین و المشرکین در رساله فارسی نفی جهت ازذات باری در یك رساله دیگر نفی الحیز والجهت که بفارس است کرامیه‌هار ازیرانتقاد گرفته است و ازین معلوم میشود که در عصر فخرالدین رازی کرامیه‌ها فعالیت زیادی داشتنند در المسائل

خمسون خود هم در مسئله هشتم میگوید (کرامیه‌ها که بر جسمیت خدایتعالی قائل اند مذهب شان باالبداهه باطل میشود زیراجسم قابل اشاره حسی میباشد و آن‌چیزیکه منقسم شود مرکب است و چیزیکه مرکب است ممکن است و هرچیزیکه ممکن باشد قدیم و ازلی گفته نمیشود . »

فخرالدین رازی وسلطان معزالدین شهاب‌الدین غوری

تاریخ شناسائی فخرالدین رازی با شهاب‌الدین غوری روشن نیست که چه وقت و بوسیله کدام شخص ولی روی مطالعات تاریخ سیاسی قرن ششم در افغانستان استنباط میشود سلطان شهاب‌الدین در سال ۵۶۹ در تخت غزنی می نشینند در حوالی سال سوم ۵۷۱ در ملتان که قرامطه نفوذ داشتند حمله نموده است و بشهادت طبقات الاطباء و طبقات الشافعیه بعد از آنکه دو دختر طبیب ری را بزنی بفرزندان خود فخرالدین رازی گرفت و طبیب فوت شد و همین مال هنگفتیکه باو تکیه کرده است ازان شهاب‌الدین غوری قرضه کرده‌است زیرا هرچه دارائیکه داشته تقدیم شهاب‌الدین غوری نموده است شهاب‌الدین غوری در بدو سلطنت چیزی در دست نداشته است که بامام فخرالدین رازی التجا نموده است و باین مضمون که من به به تصرف هند میروم و مبلغ ترا ادا میکنم چون در سال ۵۷۱ در ملتان لشکر کشیده است شکی نیست که در همین سال از فخرالدین رازی

مبلغ‌راگرفته باشدزیرا اگرتاریخ آنرابعدتر حدس‌بزنیم مفهوم‌آن‌صدق نمیکند زیرا در ملتان مؤفق شید و شکی نیست غنیمتی بکف آورده باشد وقتی فخرالدین رازی به غزنین میآمد سلطان شهاب‌الدین قرضه اورا با مبالغ زیادتری باومیدهد که همین ثروتمندی فخرالدین رازی ایجاب میکرده است تا چندنفر غلام زرین‌کمر همیشه در خدمت او باشند و غاشیهٔ او را بر دوش کشند .

سلطان شهاب‌الدین غوری نه‌دفعه در هند لشکر کشیده و هفت دفعه غالب و دودفعه هزیمت نموده است که در خزانه غزنی باوجود جواهرات نفیسه ۵۰۰ من الماس هم بود (۱) در همین نه دفعه که سلطان شهاب‌الدین در طول ۳۲ سال و چند ماه سلطنت خود در هند سفر نموده است دو دفعه فخرالدین رازی باوهمراه بوده است باین اسناد که فخرالدین رازی در تفسیر سوره هود از سفر هندوستان نام میبرد)دخلت بلادالهند فرئیت او لئك الكفار مطبقين على الاعتراف بوجوداللّه) بیشتر ازین از چگونگی سفر خود نام نمیبرد در نامه که با سید صدرالدین سرخسی می نویسد و کتاب عیون‌الحکمه شیخ

(۱) تاریخ بدایونی .

ابوعلی سینای بلخی را شرح میدهد و بدست امام رکن‌الدین باو روان میکند از سفر هند نام میبرد (۲) و میگوید دو دفعه در بلاد هند رفته‌ام و این کتاب را در هنگام مسافرت ها نوشته ام و چون یحی بن شافعی مزدقانی بخود پاك نویس کرده بود نسخه اورا گرفته بشما فرستادم یك جمله متن مکتوب (علی‌الدخول فی دیار الهند مرتین والحضور فی معرکة الطائفتین) فخررازی واعظ وامـام لشکر بوده وشهاب الدیـن غوری در سفرهای هند بعضی علماء را باخود میبرده است برای اینکه روی استدلال خطابی شکر راوعظ کنند و احساسات‌آنهارا بیشتربرای جنگ و جدال تحریك نمایند .

تاریخ‌سفرهای فخررازی باسلطان شهاب‌الدین خیلی واقعیت آن روشنی ندارد اگرچه تاریخ نه‌دفعه جنگ او معلوم است ولی خوب مدلل نمیشود که ازین نه‌دفعه کدام دفعات با فخررازی یکجا بوده‌است فخررازی قرار آنچه خودش در تفسیر کبیر خودیـادی کرده است در سال ٦٠١ ـ و ٦٠٢ در غزنی بوده است .

در اخیر سوره بنی اسرائیل طوریکه خود امام فخر رازی‌مینویسد (یوم عشرین من‌الشهر‌المحرم فی سنه احدی وستمایه کنت فی بلده غزنین .)

(یوم عشرین من‌الشهر‌المحرم فی‌سنه‌احدی وستمایه کنت‌فی‌بلده‌غزنین.)

(۲) رجوع شود بهمین کتاب

دراخیر تفسیر سورهٔ کهف میگوید (تم تفسیر هـذه السورة یـوم الثلاثا و سابع‌عشر من‌شهر صفرسنه اثنین وستمائه‌فی بلده غزنین)

این دوسال را در غزنین بوده و معلوم نیست هردوسال را متواتر در غزنین بوده ویا بعضی ازشهور سال را و ازطرفی در کتاب‌مناظرات خود از قاضی غزنین که شخص متکبر بوده چنین یاد میکند و معلوم نیست که در همین سنوات متذکره بوده میگوید (انی انتقلت الی‌بلده غزنه و کان قاضی هذه‌البلد رجلا حسودا قلیل‌العلم کثیرالتصنع ثم اتفق انا حضر نافی بعضی‌المجالس .

و یا همان سالیکه دنبال قرضه خود به غزنین آمده است در سفر و فتح اجمیر شهاب‌الدین غوری معین‌الدین چشتی (رح) را هم برای اینکه نظر روحانی او در کار ها شاید سودمند باشد با خود میبرد . معین‌الدین چشتی (۱) از صوفیان مشهور است که از زادگاه خود بـه چشت (که درهٔ زیبائی است در شمال او به قرار دارد و اوبه در شرق شهر هرات است) تا هندوستان پیروانی دارد و طریقه خاص‌چشتیه در تصوف طرز سلوکی است که از دیگر روشها امتیازی داشته و آنرا

(۱) ریاض‌العارفین هدایت .

ساخته و پرداخته شیخ معین‌الدین چشتی میدانند تاریخ رفتن معین‌الدین چشتی در هند خوب در منتخب‌التواریخ بدایونی تصریح نشده و هدایت در ریاض‌العارفین سلطان شهاب‌الدین غوری را مرید شیخ معین‌الدین چشتی میداند و شکی نیست که سلطان باو احترام داشته و در تاریخ بدایونی چنین تذکر رفته « و از سال‌های دیگرچنین مفهوم میشود که حضرت خواجه معین‌الدین چشتی قدس‌اله سره‌العزیز که سر چشمه اولیای کبار و مشایخ عظام دیار هند است و مزار متبرک او در اجمیر واقع است درین نوبت با سلطان همراه بود و این فتح به موجب راندن نفس مبارك آن قطب ربانی روی نمود و درین سال سلطان ملك قطب‌الدین ایبك را که بنده و فرزند خوانده و جانشین‌او بود در قصبه کهرام که هفتاد گروهی دهلی‌است گذاشته کوه سوالك را که در شمال هندوستان است نهیب و تاراج داده و به غزنین رفت و هم‌در سنه مذکور قطب‌الدین دهلی را مسخر ساخته از تصرف خویشان پتهورابرآورد «محی‌الدین (٢) چشتی هروی قدس اللهسره وهو خواجه محی‌الدین حسن سجزی اصل آن جناب ازقریه چشت من توابع هرات بوده و لهذا این سلسله بنام وی به چشتی شهرت نموده ناهج مناهج حقیقت و سالك مسالك طریقت است

(٢) ریاض‌العارفین هدایت .

آنجناب در هندوستان مروج دین نبوی بوده و طریقه علوی گردید صاحب کرامات و مقامات و خوارق عادات تربیت از خواجه عثمان هروی یافته‌بوده قطب‌الدین بختیار کاکی و ضیاءالدین بلخی و شهاب‌الدین غوری شمس‌الدین غوری از مریدان آن جناب اند تیمناً و تبرکاً از اشعار او قلمی میشود .

بحق او که بکونین دیده نکشایم
که تانخست به بینم جمال مولی را
اگر در آتش عشقت بسوختم چه عجب
که کوه تاب نیاورد این تجلی را
معین بچشم خرد حسن دوست ننماید
به بین بدیده مجنون جمال لیلی را

سیل را نعره ازانست که از بحر خداست
و آنکه با بحر در آمیخته خاموش آمد
نکتها دوش لبم گفت و شنید از لب یار
که نه هرگز بزبان رفت‌و نه در گوش آمد
هرکرا هوش‌و قراریست میش ده ساقی
که‌معینش زازل بیخود ومدهوش آمد

ای ترا بر طور دل هردم تجلی دگر

طالب دیدار تو هر گوشه موسی دگر

یك دو حرفی خوانده ام در پیش استاد ازل

تا ابد بردل رسد هر لحظه معنی دگر

بدگمانی و بددلیها در عالم سیاست از آغاز شروع تاریخ سیاسی جهان موجود بوده وقتیکه سلاطین غوری بر سلاطین غزنی بنای تاخت و تاز را گذاشتند که این همه مد و جزرهای سیاسی تا حدودی ثبت تاریخ است و ما در جاهای تماس میگیریم که بیشتر در عصر و زندگی فخرالدین رازی تعلق داشته باشد آن روزگاریکه سلطان علاءالدین حسین جهان سوز از جهان رخت بست پسرش سیف‌الدین به تخت غور نشست کاکاهای خود شهاب‌الدین و غیاث‌الدین را که پدرش در قلعه وجیرستان حبس نموده بود آنهارا آزاد نمود و از جانبی هردورا موقع داد که بهرجا زندگی کرده ومطلق العنان باشد غیاث الدین در فیروزکوه بخدمت پسر کاکای خود بود ولی شهاب‌الدین در بامیان نزد ملك فخرالدین مسعود بن حسین بامیانی رفت ابوالعباس سیف‌الدین را که بزخم نیزه از پا در انداخته بود و غیاث‌الدین بجنگ غزان رفته بود سپه‌سالار ابوالعباس به غیاث‌الدین پیوست و او را

نامزد به سلطنت کرد و از طرفی شهاب‌الدین از بامیان به نزد کاکا و برادرخود آمد و یکسال بوظیفه موظف نگشت و ازین رو از برادرخود دوری گزید و به طرف سجستان نزد ملك شمس‌الدین سجستانی رفت بعد ازان سلطان غیاث‌الدین او را طلبید و در گرمسیر موظف کرد در این‌وقت غزان در غزنی حکمرانی میکردند و غزنی را از دست خسروشاه گرفته بودند و دوازده سال حکمرانی غزان بر مردم آنجا گران بود سلطان غیاث‌الدین با لشکر انبوهی بر غزنی حمله کرد و غزنی راباپای مردی‌وطنداری بدست آوردبرادر اوسلطان شهاب‌الدین بر تخت غزنه (محمود) در سال ۵٦۹ نشست و در سال (۱) ۵۷۰ـ اطراف و توابع غزنی مثلا گردیز را فتح کرد .

چون هنوز دودمان سلاطین غزنوی در هند حکومت میکردندسلطان شهاب‌الدین در سال ۵۷۱ در ملتان لشکر کشید و ملتان را از دست قرامطه خلاص نمود ولی در سال ۵۷٤ لشکر او منهزم شدند و این جنگهای او هرسال و یا یك سال در میان بوقوع میپیوست زیرا اگر عمر سلطنت و زمامداری شهاب‌الدین غوری حساب شود نیم بیشتر آن‌بجنگ گذشته است در سال ۵۸۲ که تصرفات سلطان شهاب‌الدین تا لاهور رسیده بود و در همین وقت است که فرش سلاطین غزنوی

(۱) طبقات ناصری منهاج‌السراج .

جمع میشود خسرو ملک اسیر ولاهور فتح میگردد وقراریکه منهاج السراج در طبقات ناصری میگوید (و پدراین کاتب مولینا) اعجوبه الزمان افصح‌العجم) (۲) سراج‌الدین منهاج علیه‌الرحمه قاضی لشکر هندوستان گشت)

در سال ۵۸۸ قطب‌الدین ایبك را در قلعه کهرام بحیث حکمران

(۲) مولینا سراج‌الدین محمد بن مولینا منهاج‌الدین عثمان نیز ازرجال مهم قرن ششم است در او اخردولت غزنویان سطان معزالدین غوری بسال ۵۸۲ بشهر لاهور رسید و پدر مؤلف(طبقات ناصری) مولیناسراج الدین قاضی لشکر گردید مولد اوراعوفی شهرلاهور می داند مولینا سراج‌الدین عثمان در در بار بامیان هم مکانتی داشت سلطان بهاءالدین سام بن سلطان شمس‌الدین محمد از پادشاهان خیلی علم دوست آل شنسب است که از سال ۵۸۷ تا۶۰۲ در بامیان حکومت نموده است که اکثر علماء را به دعوت و احترام و تجلیل زیاد در بامیان دعوت میکرده و بفخرالدین رازی اخلاص زیادی داشته است در سالهای قبل ۵۸۷ که سلطان شمس‌الدین محمد در بامیان سلطنت میکرد پسرش بهاءالدین در پروان حکمران بود وقتیکه پدرش مرد بیشتر در مصاحبت علماء حریص شد و آن گاهیکه مولینا سراج از فیروز کوه بحضرت بامیان آمد کل قضایای آن ولایت و انقطاع‌دعاوی و امور شرعی و خطابت باو تفویض گردید و چندی در سیستان در عهد حکمرانی تاج‌الدین رفته است و سراج‌الدین جوز جانی الاصل دو مرتبه بسفارت بغداد نزد خلیفه ناصرالدین‌اله نامزد گشت یکدفعه ازطرف تاج‌الدین حرب‌ملوك — بقیه‌درصفحه ۱۵٤

بقیه پاورقی ـ صفحه قبل

سیستان و بار دوم از جانب سلطان غیاث‌الدین همراه فخرالدین رازی بدارالخلافه بغداد به سفارت رفت و یا بطرف رفتن و یا ازان طرف که بازگشت کرده و در حدود کرمان بسال ۵۹۲ فوتشده باشد وعوفی ازو چنین نام میبرد .

الامام ملك‌الكلام سراج‌الدین فصیح العجم ابن المنهاج لاهوری .

اگرچه مولد اود ر لاهور بود اما منشاء او سمرقند بود ازین سخنش را ذوق شکروقند بود چون در قفص منبر طوطی ناطقه او شکر خوارشدی منطق طوطیان هند پیش‌الفاظ او خوارشدی و چون در چمن محاوره عندلیب فصاحت او در نوا آمدی حسان پیش کلمات او بینوا آمدی و اگرچه اشعار او مشهورست اما رباعی چند ازمنشات او اثبات افتاد میگوید .

رباعی

آندل که زهجر دردناکش کردی
وزهر شادی که بود پاکش کردی

از خوی تو آگهم ناگه ناگه

آواز در افتد که هلاکش کردی

دلرا برخ خوب تو میل افتادست

جاندیده بر امید لبت بکشادست
چشم آبزن خاك درت خواهد بود

گر عمر وفا قرارو دادست

نصب کرد جنگهای هند و پیشرفت قطب‌الدین ایبك هم جاری بود که در سال ۵۹۲ با سلطان محمد جنگ کردند و شکست یافتند او از در عذر خواهی برآمد و باز در سال ۵۹۸ در سرخس آمد و ازسلطان‌محمد خواهش‌کرد که برخی شهرهای خراسان را باوسپرد چون سلطان‌محمد خوازرمشاه حاضرنشد بطوس حمله بـرد وچیزی اموال آنهاراتـاراج و در همین سال سلطان غیاث‌الدین فوتشد و شهاب‌الدین بعد از ادای مراسم عزای برادر خود ممالك متصرفه مسلطه خود را اینطور تقسیم کرد که شهربست و فراه واسفزار رابرادر زاده اش سلطان‌غیاث‌الدین محمود حکمرانی کند و برای ملك ضیاءالدین پسر کاکای خود غور و گرمسیر و زمین داور را داد و شهر هرات را برای ملك ناصرالدین آلپ غازی بن قره ارسلان سلجوقی که خواهرزاده اش بود تفویض نمود (۱) و باز در ۶۰۱ در خوارزم لشکر کشید چون سلطان محمد خـوارزمشاه ازلشکر خطامعاونـت خواست و بالاخـره مجبور شـد صلح کند و بطرف هندوستان رفت چون بطرف غزنی میخـواست

(۱) طبقات ناصری

عزیمت کند در بین راه (قلعه دمیك (۲) بدست یکنفر فدائیان در۶۰۲ کشته شد (۳) که خزانه او را منهاج‌السراج چنین مینویسد (که خواجه اسمعیل خزانه دار درحضرت فیروز کوه گفت که بوقت آوردن تشریف نزدیك ملکه جـلالی دختر شهاب‌الدین محمد سام کـه از جواهر در خزینه از یك جنس الماس که نفیس ترین جـوهریست بیست هزارو پانصد من موجود است دیگر جواهر و نقود را بدین قیاس تخمین کرد . »

در تاریخ‌بدایونی اشعاری را میاورد که درمدح سلطان‌شهاب‌الدین غوری تذکر رفته ولی دربعضی اشعارنـام شاعر راهـم میگیرد مثل این دوقطعه .

(۲) دمیك و دمبك و دمبل از سهویات نویسندگان تاریخ است نام اصلی این قریه قرار‌یکـه امروزدربین دوست خـان زرمت وقصبه رامك غزنی موجود است (دهك) میباشد مزار سلطان شهاب‌الدین هم در حومه همین قریه وقوع دارد که بدورۀ اعلیحضرت‌معظم همایونی المتوکل علی‌الله محمد ظاهرشاه آباد شده و صندوقی از سنگ روی مرقد گذاشته شده است (۳) اکثرکتب تاریخ کشته شدن اورابدست یکنفر فدائی مینویسند ولی تفصیلکه ابن‌اثیردرالکامل نوشته جمعیتی از فدائیان از هرطرف بخیمه سلطان هجوم بردند تا وقتیکه محافظین رسیدند سلطان شهاب‌الدین از پـا افـتاد . بـرای معلومات بیشتر رجوع شود بالکامل ابن اثیر .

شه‌معزالدین کز دولت دوست

همچو گلدسته فلك بسته میان

رفت برتخت چوگل در وقتی

که فلك بودو خور اندر میزان
آنگه در آتش قهرش بد خواه

جان شیرین بدهد لشکر شان

لشکر دین‌و گل دولترا

باهم آمیخت سپهر گردان
یارب این گل شکر دولت‌و دین

سبب صحت عالم گردان

وقاضی حمید بلخی میگوید .

خسرو غازی معزالدین والدنیا که هست

روز هیجا با همایون را نیش همسر ظفر

بوالمظفر شهریار شرق کاندر معرکه

گوئیا دارد همای چترش اندرپرظفر

عوفی یکنفر عبدالرافع هروی را نام میبرد که شهاب‌الدین ممدوح

آن بوده است .

الاجل النحریرضیاءالدین عبدالرافع بن ابی‌الفتح الهروی .

عبدالرافع جهان فضل و مکان هنر و آسمان مجدو بزرگی بود در فضل مدار دوران و در لطف نادره زمان و در علم طب مهارتی کامل داشت و در فنون لغت بصارتی شامل طبع او چون دست موسی بود و در علم طب ویرا نفس عیسی و در دولت سلطان خسرو ملك محترم بود رساله جلالیه که در تفسیر نوروزیه او نظام کرده است بر بزرگی او برهان باهروحجت ظاهر است و دونوبت سلطان شهید معزالدنیا والدین انارالله برهانه بواسطه فضل و هنر جانب او مرعی ماند و این قصیده در ثنای آن شاه جلال رکاب جوز استام محمد بن سام‌تغمدالله برحمة

قصیده

تا برآمد از رخ شنگرف رنگت برگ نیل
جسم من شد شاخ‌نال‌و چشم من شد رود نیل

از تپانچه روی چون زرنیخ من زنگار شد
تا کشیدی گرد شنگرف رخت خطی زنیل

تو چو رضوانی لبت چون سلسبیل‌و رخ بهشت
جان‌خ ود را کرده ام بر سلسبیل تو سبیل
جان دیگر یابم‌و هرگز نمیرم بعد ازین
گربمن بخشی دمی زان روح پرور سلسبیل
زنجبیل عذب داری در لب نوشین خویش
وزغم عشق تو دارم من تنی زارو علیل
جان من یابد شفاو کم شود رنج دلم
گرلب نوشین تو بخشد بجانم زنجبیل
بس ظریف افتاد درب ستان خوبی روی تو
از لب همچون رطب باقامت همچون نخیل
در همه عالم نبودی کس بخوبی با تویار
گرنخیل تو نبودی در رطب دادن بخیل
تاکی از تیغ‌و سپر باما سخن گوئی بسست
روی توهمچون سپربینیت چون تیغ صیقل

تیر مژگان در کمان پرخم ابروی تو
دلربای آمد چو اندر دست شه تیغ سبیل
ماه عالی رایتش هرجا که تابد مهروار
آسمان‌ها دیش باشد مشتری گردد دلیل
شاد باش ای آفتابی کزکمال مرحمت
ظل عدلو رافت تو هست در عالم ظلیل
بس عجب نبود که زیرسم اسپت در چرا
از زمین سر برزند شاخ زمرد چون فصیل
فتنه‌ر اکر وته بود دست از حریم ملك تو
تابود دستت همیشه باد چون رمحت طویل
کیش آزر محوشد از تیغ آتش بارتو
وز سنان آبدارت تازه شد دین خلیل
تا همیشه شاخ‌گل باجام مل باشد حریف
تا همیشه خال لب باحسن رخ باشد عدیل

دست تو بادا طویل و جاه تو بادا عریض
عمر تو بادا کثیر و عمر بدخواهت قلیل
یاره دست ترا از فضل حق بادا نگین
بارهٔ عمرت را تائید حق بادا فصیل .

قرار تذکر جلد دوم طبقات ناصری به تصحیح وحواشی وتعلیقات عبدالحی حبیبی فخرالدین مبارکشاه از اجله صدور و رجال در بار فیروزکوه بود باسم سلطان علاءالدین که (نسب نامه غوریان) رابنام حسین جهانسوز در قلم آورد و نسب سلاطین نامدار غور را درسلك نظم کشید فخرالدین مبارکشاه بن حسین المرورودی از اجله صدور و رجال بزرگ غور بوده و قطعه از نسب نـامه او را اسفزاری در روضات‌الجنات فی‌التاریخ المدینة الهرات نقل میکند که آن قصه در جایش تذکر رفته از اشعار مبارکشاه .

آنکه که خواب دید ترادل بخواب دید
از تیره شب بدیده جان آفتاب دید
جانی پر از نشاط ترا در کنار یافت
گوشی پر از سماع بکف بر شراب دید

فریاد ازان مقام که بیدار گشت دل
و آگاه شد که این همه دولت بخواب دید
زلفش ندید درکف‌و ازدست روزگار
نزدیك شد که بشکند از بسکه تاب دید

(۱) قرار گفته خود فخرالدین مبارکشاه این کتاب را از آغاز برای شهاب‌الدین غوری نگاشته است و چون او کشته شد آنرا بنام قطب‌الدین ایبک که درهند ودهلی حکمرانی داشته اهداکرده است.

(۱) تاریخ فخرالدین مبارکشاه مرورودی اندر احوال هند بسعی و تصحیح ادوارد میسنیون رئیس مدرسه‌السنه شرقیه در لندن چاپ لندن ۱۹۲۷ .

فخررازی وسلطان غیاث‌الدین غوری

وقتیکه سلطان غیاث‌الدین در خدمت فرزند کاکای خودسیف‌الدین پسر سلطان علاءالدین حسین جهانسوز در فیروز کوه بجنگ غزان رفته بود دروقت باز گشت او، سیف‌الدین راسپه‌سالار ابوالعباس گشته بود وابوالعباس که رسوخ‌زیادی‌دربین غوریها داشت برای‌اینکه بتواند این موضوع را جبیره کند مردم را همه وادار ساخت و سلطان غیاث‌الدین را به تخت نشاند چون برادرش شهاب‌الدین از بامیان آمد اول کاریکه کرد ابوالعباس را کشت و کشتن ابوالعباس در واقع قوت اراده و رسوخ اورازیاد نمود کاکای غیاث‌الدین که ازهمه برادران کلانتر بود میراث سلطنت باو میرسید از آنرو از بامیان با لشکری بطرف غور روان شد از بلخ و هرات کمك خواست ملك تاج‌الـدین یلدوز که متصدی امور هرات بود بسیار عجله میکرد تا افتخار فتح غور باوتمام شود و در موضع (داغزر) در بین هرات و غور (۱) لشکرها در نظر یکدیگر نمودار شدند و هر دو برادر ندا در زدند که

---

(۱) طبقات ناصری .

که یلدوز کجاست اورا در بین لشکر یافتند و به شمشیر زمین را بخون او گلگون نمودند لشکر هرات دلاوری آنهارا احساس و متفرق شدند و روزدیگر بطرف لشکر ملك بلخ (قماچ) تاختند و سر اورا از تن جدا گردند و سر او را به پیش‌ملك فخرالدین مسعود بامیانی کاکای‌خود روان کردند او میخواست عزیمت کند که لشکر غور باو رسید و سلطان غیاث‌الدین و سلطان شهاب‌الدین هردو نزد کاکای خود رسیدند پیاده شدند و در خدمت او ایستادند و او را بلشکرگاه خود آوردند و به تخت نشاندن چون حیا بر ملك فخرالدین هجوم آورد برادرزاده‌های خودرا دشنام داد و برخواست و برادران غوری تا یك رباط همرکابش بودند و او در بامیان رفته و دیگر مانعی در سلطنت غیاث‌الدین احساس نمیشد بعد ازان هرات را و مجدداً توابع هرات را تصرف نمود وچون کابل و غزنین در این وقت بدست غزان بود در غزنین حمله و غزانرا منکوب و منهزم نمود و تختگاه غزنه بسال۵٦۹ گرفته شد ولی تصرف هرات بعد از تصرف غزنه صورت گرفته است در طبقات از فتح هرات پیش از فتح غزنی هم تذکر رفته است بعد از فتح هرات فتح فوشنج صورت گرفت و نیمروز و سجستان در تصرف سلطان غیاث‌الدین آمد و حتی در طالقان و اندخوی و میمنه و

فاریاب و پنجده و مروالرود و خلم سکه و خطبه بنام سلطان‌غیاث‌الدین خوانده شد و جنگ دیگریکه در سال ۵۸۸ صورت گرفت با برادر علاءالدین تکش خوارزمشاه (سلطان شاه) شد که از نزد برادر خود آمدوبسلطان غیاث‌الدین غوری پناه آورد . بعداز چندی بکمك لشکر خطا مرورا گرفته بود لشکر غوری از دریای مرغاب گذشتند و سلطان شاه فرار نمود در سال ۵۹٦ سلطان علاءالدین تکش فوتشد و در همین سال سلطان غیاث‌الدین نیشاپور را فتح کرد و سلطان محمد خوارزمشاه بسیار آرزو داشت که خراسان را باو واگذارند و صرف هند در قلم رو آنها باشد ولی سلطان غیاث‌الدین هنوز طمع بیشتر داشت و از طرفی سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه بغداد ناصرالدین اله که سرپرخاش داشت و جنگ کرد و از همین بود که خلیفه ابن ربیع‌را از دارالخلافه باخلقت فاخره بحضرت سلطان غیاث‌الدین غوری فرستاد . (۲)

(۲) شیخ مجدالدین ابوعلی یحی بن ربیع فقیه معروف شافعی است‌که‌د ر مدرسه نظامیه بغداد مدرس بوده است که بصفت رسالت از بارگاه ناصرالدین اله به نزد سلطان غیاث‌الدین آمده و فخرالدین رازی را ملاقات کرده است در سال ٦۰۲ هم ابن ربیع در غزنی بوده و شاهد و ناظر واقعه قتل سلطان شهاب‌الدین غوری و انتخاب‌سلطان

از طرف سلطان غیاث‌الدین هم مولانا سراج منهاج با فخرالدین رفتند و سلطان غیاث‌الدین در سال ۵۹۹ در هرات فوتشد و در جوار مسجد جامع هرات بخاك سپرده شد .

فخرالدین رازی را سلطان غیاث‌الدین دوست داشت و اورا به دارالخلافه بحیث نامه‌بر و سفیر فرستاد و برایش مسجدی در هرات که هرات در حدود تقریباً بیست‌و پنج سال در تصرف او بود اعمار نمود .

امام فخر رازی لطایف غیاثیه را در چار بخش و فصل اصول دین فقه ، اخلاق ، دعا ، بفارسی بنام او نوشت (۱) عصر سلطان غیاث‌الدین را شعرای در یافتند و محامد و مکارم اورا توصیف نموده

بقیه پاورقی صفحه ۱٦۵

بوده است و مجبوریتی در بین مردم هم داشته چنانچه در همین مسئله مردم ازو استشفاع میکردند سال مرگ ابن ربیع و فخر رازی در یکسال ٦۰٦ و قوع یافته است .

الکامل ابن اثیر ، طبقات ناصری به تصحیح حبیبی .

(۱) بعد از حمد و نعت میگوید و ثنای بی منتها بر آن آفریدگاریرا که روز گار مارا بعدل سلطان اعظم شهریار عالم‌معزالدنیا والدین غیاث‌الاسلام والمسلمین سلطان‌السلاطین فی‌العالمین ظل‌الله فی‌الارضین ابوالفتح محمد بن ملك شاه قسیم امیرالمومنین بیارا است و بواسطه عدل و عاطفت و حسن عنایت و رعایت او عرصه عالم را از منکرات محظورات بپیر است و انواع علوم عقلی و نقلی را مزید

سلطان غیاث‌الدین راکه در شکار ذوق مفرطی داشت فخرالدین مبارکشاه که ذکر آن قبلا رفت آنروزیکه می‌خواست سلطان بشکار رود این رباعی را سرود .

اندر می‌و معشوق‌و نگار آویزی
به زان باشد که در شکار آویزی
آهوی بهشتی چو بدام تو دراست
اندر بزکوهی بچه کار آویزی

عوفی در لباب‌الالباب از چند شاعر سخن میراند که مداح سلطان غیاث‌الدین بوده اند .

۱ - الحکیم‌الکامل شرف‌الافاضل محمد بن عمر الفرقدی .

« که مرقد قفل بر فرق فرقد منی نهاد » میگوید در خراسان‌بکمال و هنر زندگی میکرد و در حضرت سلطان غیاث‌الدین محمد سام از مخصوصان بوده و این چند بیت را در حق آن سلطان گفته است .

بقیه پاورقی صفحه ۱٦٦

طراوتی پدید آمد وانواع دقائق وحقایق برهانی وقرآنی راکمال رواجی ظاهرشد و چون داعی مخلص بدان حضرت رسید و نور صدق مع‌الحق درجبین مبین‌آن صدیق وقت‌بدیدبحکم‌فرمان حضرت خواست که هدیه بدست آورد و تحفه سازد . . .

ای تیغ توبی مجال تاخیر
چون تیغ سپیده دم جهانگیر
در عالم کهل یك جوان بخت
مثل تو ندیده گنبد پیر
ای بر در بارگاه جاهت
نه حلقه چرخ همچو زنجیر

در وصف زمستان میگوید

سونش الماس می بارد فلك بر آبدان
خرده کافور می ریزد هوا بر بوستان
شد ز سرما بسته در پولاد گوهر دار آب
و آب چون پولاد گوهر دارشد در آبدان
غایت سرما رسید آنجا که از آسیب او
می نیارد بود یك ساعت برهنه آسمان

تاطناب خیمه ابر اندروبندد هوا
هرزمان از سیم‌و نقره میخ سازد ناودان
باغ می ماند بهندوستان ز انبوهی زاغ
واب ماند تیغ هندوئ که مالی بر فسان
شاخها کافور بار آوردو این نبود عجب
شاخ اگر بار آورد کافور در هندوستان

عوفی شاعر دیگری رابنام فرید کافی وبنام احمد بن محمد اورا یاد میکند در فنون هنر کافی بوده است و هم او را صاحب دیوان انشای سلطان غیاث‌الدین والدمحمد سام میداند ومکاتیبیکه دربین او و ناصرالدین اله مبادله میشده بقلم فرید کافی که انشائی قوی داشته صورت میگرفته و در مدح سلطان غیاث‌الدین در فیروز کوه این شعر را سروده است .

ای گل‌و‌می را برخسارو لب تو افتخار
چون گل میگون ببار آمد می گلگون بیار
شکل گل چون شکل جام‌و رنگ می چون رنگ گل
هست گوئی هردورا از هم صفتها مستعار

باغ را بیگل کجا باشد درین هنگام قدر
جام را بی می کجا باشد درین موسم قرار
گل بمطرب چون همی گوید که از دستم منه
می بساقی چون همی گوید که بر دستم بدار
گل زمی جوید شعاعو می زگل گیرد فروغ
باگلو می عیش کن بی زحمت خارو خمار
خاصه چون سلطان اعظم گل به پیشو می بدست
مطربان را خواند پیشو بندگانرا داد بار
سایه یزدان غیاث‌دینو دنیا کافتاب
زان بیاراید چمن کز رای او دارد شعار

فخر رازی با بهاءالدین محمد سام ابن ملک شمس الدین محمد پادشاه بامیان متوفی ۶۰۲

بـهاءالـدین محمد سام از پـادشاهـان خـیلی عـلم دوست اسـت وخـودش هـم عالم بـوده نـه‌تنها درقلمروخود بـلکه از اکناف علماء و فضلا را در حضرت بامیان طلب میکرده است صاحب طبقات ناصری بعد از آنکه از علم و عدل او وصف میکند میگوید پدرم مولینا منهاج‌السراج را چند بار از غزنی و غور طلب فرمود انگشتر فیروزه باوداد پیش از آنکه پادشاه شود در وقتیکه حاکم محلی بود هم با علماء علاقه مفرطی داشت .

و حتی دو مدرسه را به مولینا در روزیکه ببامیان بود واگذاشته است علامة‌الدنیا فخر الـدین رازی رساله بهائیه را بنام او نـوشته است . »

دولت بهاءالدین محمد سام عرض و بسط گرفت ممالك تخارستان و مضافات آن ترمز و بلخ و کاشغر تا حدود غور و غرجستان سکه وخطبه بنـام اوزدنـد آنگا هیکـه سطان شهاب‌الـدیـن شهیدشد

بهاءالدین سام را امراءغور وغزنین طلب کردند تاسلطانی درغـزنـی نصب شود سلطان ازبامیان حرکت ، درعرض راه مریض‌شدوشانزده روز بعد از شهادت سلطان شهاب‌الدین در ٦٠٢ فوتشد و بشهادت طبقات ناصری وروضة‌الصفا ١٤ سال حکومت کرده است .

در روضه الصفا وروضه چارم درخصوص بهاءالدین سام‌بن شمس‌الدین محمد چینن تذکررفته »بعد از رحلت ملك شمس‌الدین بهاءالدین حاکم بامیان شد او پادشاهی عالم و عادل عالم پرور و عدل گستر بود مجالست او پیوسته با علماء بودی افضل‌المتاخرین امام فخرالدین رازی رحمةاله رساله بهائیه بنام وی نوشته مملکت او عریض و بسیط گشت روزی قاضی تاج‌الدین مروزی بر منبر زبان به ثنای او بکشود و معموری مملکت او را میستود در اثنای این کلمات گفت چه جلوه گری کنم عروس ملکی را که بروی سلطنت او را مثل این دو حال بود یـکی سلطان غیاث‌الدین محمد بن سام و دیـگری سلطان معزالدین بن سام مدت حکومت بهاءالدین چارده سال بود فخر رازی را بهاءالدین دوست داشت روزیکه محمد پسر عالم امام فخرالدین رازی مرد بهاءالدین ازبامیان به‌فخررازی تعزیت نامه نوشته استآن تعزیت نامه را اینجانب ندیده ام ولی فخرالدین رازی در جواب این

تعزیت نامه رساله در ده فصل برایش نوشته است .

فخر رازی (۱) نام بهاءالدین سام را اینطور یاد میکند .

« دعا ایام همایون و روزگار میمون سلطان معظم پادشاه اعظم و خسرو اکبر بنی آدم بهاءالدین والدین شمس‌الدین‌الاسلام والمسلمین اکمل‌الملوك و افضل‌السلاطین خلدالله سلطانه و اید قدرته و امکانه برکافه مسلمان و جمله اهل ایمان لازم است و بر این ضعیف واجب تر زیراکی قحط مسلمانی است و وقت پریشانی و چون حق جل‌جلاله درین دریا تاریك و درین بحر مظلم و صاعقه‌بلا و مادهٔ آفات شمع روح سلطان اسلام خلدالله ملکه از عالم انواراله نورالسموات والارض نور تمام داد و آثار آن روحانی بحکم و اشرقت‌الارض بنور ربها .

برسانید واجب باشد برهمه عاقلان بدعا آن دولت و ثنا آنحضرت مشغول بودن و نهایت خلوص طویت و غایت طاعت مبذول داشتن ایزد تعالی و تقدس ساعت بساعت آن خاطر پاك را تقریب کراهت این عالم جسمانی در زیاده دارا دو رغبت و محبت و الباقیات الصالحات باقص

(۱) این رساله در ضمن هفت رساله دیگر فخر رازی در کتاب ۱٤ رساله به همت و کوشش سیدمحمد باقر سبزواری چاپ(دانشگاه) شده است .

الغاية برساناد بمنه وجود فضل و انعام پادشاه در حق این ضعیف دیرینه است و عمری بگذشت تا این لطف‌های بیکران و آن کرامتهای بی پایان میرسید و این ضعیف باندازه قدرت و مقدار قوت خویش آن را شکر میگذارد و هر شکری که تقریر کنم بیش ازان خواهم و هرثنا که در قلم آرم خود را دران مقصر میبینم پس بهتر آنستکی بعجز خود اقرار کنم و از سر شرك بر خیزم و از راه الشرك دور شوم و آن را بحکمت و رحمت حق جل‌جلاله وعلی حوالت کنم و از حضرت جلال او دوام آن سعادت و کرامت خواهم انه ولی الا جابه »

در فصل دهم احوال و پریشانی خود را می نویسد و ضمناً در آخر رساله اشعاری بفارسی می‌آورد که آیا از خود اوست یا چطور گویا بپایان این رساله بپادشاه از جزع و فرع و نالش خود آگهی میدهد فصل دهم در احوال خویش و حکایت درد عزا و خاتمت رساله.

« فرزند عزیز محمد افاض‌الله علیه اصناف الرحمه والرضوان و الطاف الرفعه والغفران بگذشت و ازین ضعیف هرچه‌در حساب‌بشریت و جسمیت است در تنور سوزان است و هرچه در حساب صفوت و ملکیت است نصیب او فروح و ریحان است .

ابو جعفر منصور را پسری بود فرمان ابو حنیفه بنزد او رفت

و گفت امیرالمومنین رحمت خدا بسرتورا بهتر از شفقت تو و ثواب خدای ترا بهتر ازان یقین میدانم که رحمت او بران مرحوم بیش از آنستکه شفقت من حق ، زیراکه هر شفقت که در دل من باشد آفریده

حق است پس اگر ازین بیش رحمت حق نبودی در دل حق شفقت کی بودی او بنده ضعیف و حضرت جلال حضرت کریم ازو چه طمع داشتی امید وارم که اورا آنجا بهتر بود که اینجا حاصل چشمی دارم گریان و دلی بریان و راضی برضیای خدای جهان والصلاة علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین .

چو شمعم از غمت سوزانو اشك از دیده میریزم
بروزم مرده از هجرانو شبها زنده میدارم

پیش ازین داشتم دلو صبری
در فراقت نه صبر ماندو نه دل

مارا از تو چشم بدایام جدا کرد
چشم بد ایام چگویم که چها کرد
رنجوری تن شفای عقل است دران
در کاهش جسم توست افزونی جان

چون دانستی که زندگی در مرگاست
مردانه بمیرو خویشتن را برهان

بنگر که چگونه غصه بگداخت مرا
کامد اجل و بدیدو نشناخت مرا
آمد ملك‌الموت و دل سوخته دید
جان نستدو رحم کردو بنواخت مرا

دردا که فراق ناتوان ساخت مرا
در بستر ناتوانی انداخت مرا
از ضعف چنان شدم که بر بالینم
صدبار اجل آمدو نشناخت مرا

رساله بهائیه که در روضة‌الصفا تذکر رفته که فخر رازی برای بهاالدین سام نوشته است همان رساله تعزیت است کـه بجواب ملك بامیان نوشته است کتاب لوامع البینات شرح اسماءاله‌تعالی والصفات راهم امام فخرالدین رازی برای همین پادشاه علم دوست نوشته است ایـن کتاب درسال ۱۳۲۳ درمطبعه شرفیه مصرچـاپ شده است وبعد ازخطبه چنین نوشته است

(امابعد) فان اله تعالی لمااسعدنی بـالاتصال الی حضره السلطان المعظم العالم‌العادل بهاالدین شمس‌الاسلام والمسلمین اعقل الملوك

و اعدل السلاطین ابی المویدسام بن عمر (۱) بن مسعود بن الحسین زین اله معاقد ملکه بانواع الخیرات وخصه فی الدارین باقسام السعادات وجعلنا من المفرطین فی حبه وولایـه المستظلین بظل لوائه وو اصلنی بحسن ملاحظه الی غایات المطالب الروحا نیه ونهایات المقاصد النفسانیه وکان من جمله تلك النعم العظیمه والرتب الجسمیه ان وفقنی اله تعالی لتنقیح کلام من شرح اسماءالله تعالی و صفاته و تحقیق القول فی تفسیر نعوته و سماته فصنفت هذالکتاب و سمیته لوامع البینات فی الاسماء والصفات علی اقسام ثلاثه الاول فی المبادی والمقدمات والثانی فی المقاصد والغایات و الثالث فی اللواحق والمتممات »

(۱)وشکی نیست که سام بن عمر غلط است وهمان سام بن محمد است یعنی شمس الدین محمد بن مسعود که امده بن فخرالدین مسعوداست بن حسین همان عزیزالدین حسین است قرار تذکر کتاب معجم الانساب واسرات الحاکمه تالیف زامباور چاپ مصر ۱۹۵۱ ع .

((ازملوك غورشعبه بامیان))

بهاء الدین بن سام (۵۸۷)(۶۰۲) بن شمس الدین محمد بن فخرالدین مسعود (متوفی ۵۸۸ ه بن عزیزالدین حسین بن قطب الدین حسن بن محمد بن عباس بن شیث بن امیر بنجی نهاران بن امیر پولاد بن شنسپ ۲۵۰ ه (ص ٤٦۰ زامباور .)

فخررازی وسلطان تکش

سلطان تکش خوارزمشاه که شرح آن دربحیث فخررازی بحیث سفیر دارالخلافه گذشت در بدو امر قرار تذکر درةالاخبار ولمعة الانــوار وتتمه صوان‌الحکمه در دربار سلاطین غوری بوده است در سال ۵۸۲ قراریکه خودش درمناظرات خود میگوید بخوارزم رفته است وسطان ــ علاء الدین تکش خواهش زیادی ازسلاطین‌غوری نموده واوراطلب کرده است سلطان تکش متوفی ۵۹٦ دوسال قبل ازفوت خود باناصرالدین اللهمصاف دادوچون فخرازی باناصرالدین اللهوخلیفه عباسی‌رابطه‌داشت وازطرفی سلطانان غوری هم به تحریك خلیفه باسلطان تکش مناسبات شان خراب شد فخرازی قرار تذکــر طبقات ناصری اورادریــك خطبه درفیروزکوه بنام باغی‌یاد نمود پیش‌ازین تاریخ که فخررازی باسلطان تکش خوارزمشاه نزدیکی داشت فرزند او سلطان محمد راهم باشاره‌او تدریس مینمود کتاب اختیارات علائیه رابنام او نوشت و هم در توقف سه سال درخوارزم کتاب‌ستتین(جامع‌العلوم)رابنام‌او نوشت بدین‌تریتب الحمدالله‌الذی انشانا بتصریفه و اثر ثابة تشریفه و شرفنا بتکلیفه و کلفنا بالنظر فی عجایب تالیفه والصلوة علی محمد خیر بریته و علی آلــه و اصحابه و عترته اما بــعد چــنین گــویــد مــؤلف

این کتاب محمد بن عمر المدعو بفخرالرازی که چون ایزد تعالی مرا از مواهب علمی و مطالب عملی حصه بداد و در مباحث عقلی و مناهج نقلی بر خاطر بگشاد پیوسته بمقتضای تکلیفات الهی در تبلیغ آن جد مینمودم و عقد مشکلات را بدست فکرت می کشودم و بنات افکار و بینات اسرار به طالبان میرسانیدم و اصحاب جهالت و ار باب ضلالت را از لجه بحار اخطار در میگذرانیدم و چون یقین جلی و علم اولی حاصل بود که درین باب از حضیض طلب باوج مطلوب و از مبدأ حرکت بذروه مقصود نتوان رسید جز درکنف وحریم حمایت پادشاهی که بسایه الهی و الطاف نامتناهی مخصوص بود وبکل کلمات انسانی و سعادات دوجهانی فایز باشد لاجرم در انتظار ظهور این خورشید ترحیب روزگار میکردم و اوقات و ساعات در تمنای ادراك این سعادت بسر میبردیم و چون آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت و مرحمت خداوند عالم پادشاه خوارزمشاه کبیر عالم عادل شهریار جهان ابو المظفر تکش بن‌الملك المعظم ایل ارسلان بن الملك الکبیر اتسز درکل عالم منتشر گشته بود بنده قصد جناب معظم و بارگاه مکرم و مدت سه سال در دارالملك خوارزم اجلهاالله درنشر علم روزگار میگذرانیده سر این مقال و ذخایر این حال به بند گلن حضرت اعلی رسانید و

چون حق سبحانه و تعالی نوبت خلوت و مدت عزلت این بنده باخر رسانید و سعادت تقبیل سدهٔ شریفه و عتبه منفیه که ملجا اکابر کیهان و مومل اعاظم جهان و ملاذقهاران عالم و کعبه حاجات جباران بنی آدم است میسر گردانیده است خواست تاکتابی‌سازد که معتکفان حضرت جلال و ملازمان کعبه اجلال خدایگان جهان را به مطالعه آن استیناسی بود و بواسطه آن از انواع علوم اقتباس باشد و چون معلوم بنده نبود که از فنون علم کدام علم است که لایق تر و بدین مقصود موافق تر است بیشتر علماء عقلی و نقلی و فروعی و اصولی جمع کرد و از هر یك مسئله‌درقلم آورد سه ازان در اصول ظاهره و سه دیگر از غوامض و مشکلات و سه دیگر از امتحانیات تا قصوراندك بضاعتان این علم در آن روشن شود و نقصان ایشان ظاهر ومبین‌گردد و غرض از جمع این علماء بدین ترتیب و ایراد آن بدین تلخیص و تهذیب آنست تاهران علم که رغبت بندگان حضرت اعلی در بحث آن بیشتر بود و التفات همت کاملتر باشد دران علم کتابی ساخته شود و ظاهر و مشکلات آن پرداخته آید چنانکه قبله قبول عالمیان مطلوب نظر جهانیان گردد تا بنده را از خواندن آن در حضرت اعلی ضاعف‌الله اشرفها نهایت منقبت و کمال مرتبت حاصل شود و این کتاب ستینی را جامع‌العلوم نام کردیم و اسا‌الله تعالی ان یوفقنی فی‌ذالك الصدق والصواب و یوفقنی علی مواقع‌الزلل و الا ضطراب انه خیر ماء مول و اکرم مسئول پس درین موضع نام این علمها که از هریك ازین مسئله ها یاد خواهم کرد . . . . .)

بخش سوم

۱ ـ مناظرات بارضی الدین نیشاپوری .

۲ ـ بارکن الدین

۳ ـباشرف الدین مسعودی

٤ ـ بانورالدین صابونی

٥ ـباقاضی غزنین

٦ ـ بافریدالدین غیلانی

۷ ـبایکنفر مسیحی درخوارزم

۸ ـ مسئله پیش گویی منجم بغدادی

۹ ـ افسانه هائیکه دربارهٔ فخررازی میگویند .

۱۰ ـ داستان حمام رفتن امام فخررازی

فخررازی ورضی‌الدین نیشاپوری (۱)

شرح احوال فخرالدین الرزای از همه بیشتر در آثار خودش تجلی

---

(۱) رضی‌الدین نیشاپوری : از شاعران اخیر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است گرچه او را در علم خلاف و علم فقه عوفی ستوده است ولی در مجلس بحث ، در بخارا فخرالدین رازی او را مجاب کرده است و هدایت در ریاض‌العارفین خود میگوید (در بدوحال مداح سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی بود ۵۵٦ ـ ۵۷۳) و دست ارادت از نگاه سلوك بشیخ معین‌الدین حموی عم شیخ سعدالدین حموی زده واو در تصوف و عرفان مقامی حاصل نمود و اشعار او از مدح باخلاق موعظت انجامید و اشعار عرفانی او را نقل میکند .

در جستن راز فلك دایره وار
بسیار بگشتیم بسر چون پرکار
در کار شکیست این تن چون سوزن
در داکه نیافتیم سررشته کار

در راه غم تو چند پویم آخر
رخساره با شك چند شویم آخر
گر پرسندم کز پی چندین تك‌و پوی
از یار چه یافتی گویم آخر

عوفی در لباب‌الالباب او را چنین میستاید (از ابتدای عالم تا این غایت بر فلك علم خورشید ازو تا بنده ترو در میدان بیان سواری ازو تازنده ترنبوده‌است صاحب‌قران عالم‌علم بود که آفریده‌گارسبحانه و تعالی در علم بر بصر بصیرت وی چنان گشادی که تامنقرض عالم

بقیه پاورقی صفحه قبل

هرکس که لمولانسلم میگوید همه از دریای فضل او مغترف خواهد بود و بتقدم و پیشوائی او معترف و چون طبع لطیف او از استنباط دقایق معانی فقه و احکام و استخراج نکات نظر وصل اشکالات آن سلامتی آوردی و گاه‌گاه احماض کرده و برای تشحید خاطر و تفکه طبع قصیده نظم کردی و شعری پرداختی هزارجان فدای طبعی باد که در مسائل خلاف نکته نویسند همه آنرا برجان نویسند و اگر در لطیف اشعار متوقی کند همه فضلا آنرا بردیده نهند و او را بهر دو لغت شعر است و شعر تازی او اندکست .

ماه در مشك نهان کرده که این رخسار است
شکر از پسته روان کرده که این گفتار است
سنگ در سینه نهان کرده که این چیست دلست
سرورا کرده خرامنده که این رفتار است
سایبان یاسمنش را همه از سنبل تر
خوابگه نرگس او را زگل پر بار است
صحبت باد صبا کرد اثر در زلفش
که صبا دارش جولان همه بر گلزار است
همه سرمایه رخساره‌و زلفش طلبند
گل اگر رنگ فروشست صبا عطار است
نتوان دل ستد از نرگس او باز بزن
نرکسش گرچه که بیمار بود عیار است
زو وفا چشم نمیدارم‌و چون میدانم
که وفاداری در شیوه خوبان عار است

امین احمد رازی در هفت اقلیم ممدوح اورا قلج ارسلان خان عثمان (٦٠٩) آورده است و کشف‌الظنون کتابی را بنام مکارم الاخلاق باونسبت میدهد .

میکند کتاب مناظرات امام رازی آئینه‌ایست که میتواند زوایای حیات اورا روشن کند زیرا خودش بهرجا و بهرکس که در مباحثه را کشوده است بقلم خود یادی ازان کرده است کتاب مناظرات او دارای ٤۱ صفحه چاپ حیدرآباد دکن و در آغاز او بعد از حمد میگوید و وقـتی در بلاد ماوراالنهر سفر نمودم اول در شهر بخارا و بعد ازان سمرقند بعد ازان نقل مکان به خجند و بناکت نمودم و در تمام این شهرها مناظرات و مجادلات با افاضل و اعیان آنها نمودم در شهر بخارا با جماعتی برخورد فکری واقع شد و اول بارضی‌الدین نیشاپوری مکالمه نمودم و او مردی بود که خاطر مستقیم داشت و از کج نظری و کثر آهنگی دور بود ولی ثقیل‌الفهم و محتاج یك تفکر وسیع بود تا سخن و مفهوم را ادارك بکند در شهر او چون داخل شدم مرا مکلف ساختند تا برخی مسائل خلافی را در حضور جمع عظیمی در میان گذارم پس گفتم وکیل بودن دربیع مطلق شامل بیع غبن فاحش نمیشود (به‌تعبیر دیگر بیع غبن فاحش در بیع مطلق که اعم میباشد راه ندارد) و دلیل آنست که و کالت با لبیع شامل به غبن فاحش نمی شود بلفظ و معنی و الابیع صحیح صورت نمیگیرد بنا میگویم که کلی دانستن در بیع بیع غبن فاحش را شامل نمیشود زیرا که موکل خودرا به بیع مطلق

گرفته وکیل گرفتن به بیع مطلق افاده بیع بغبن فاحش را نمیکند زیرا موکل خود را وکیل ظاهراً بربیع مطلق گرفته است .

اما اینکه وکیل به بیع مطلق شامل به بیع غبن فاحش نمیشود بدلیل اینکه مسمی بیع مفهوم مشترك است در بین بیع بغبن مثل و در بین بیع بغبن فاحش (و مابه‌الاشتراك بیع مطلق) بامابه الامتیاز مغایر و غیر مستلزم است پس ثابت شد که وکیل گرفتن بـه بیع مطلق شامل بیع بغبن فاحش نمیشود اما بیع بغبن فاحش را هم‌بحسب معنی شامل نمیشود باین دلیل که افاده بحسب معنی عبارت است از دلالت بر شی که برای آن شی معنی لازم در خارج باشد از ماهیت آن مدلول یابه بلزوم دائمی (حرکت فك) یا لزوم اکثری (حرکت فك اسفل حیوانات) پس لفظیکه دلالت کند بر حسب معنی لازم را افاده میکند و درین مبحث ما دو امر مفقود و مضمر است .

۱ ـ اما بیع بغبن فاحش را که از لوازم مسمی بیع نیست بلزوم دائمی پس واضح است بدلیل اینکه مسمی بیع مفهوم مشترك است در بین بیع بثمن مثل و بین بغبن فاحش ما به الاشتراك مستلزم ما به المباینت نظر بلزوم دائمی نیست والا اگر باشد ازحصول مابه المباینت ما به المشارکت نتیجه میدهد و بوجود میاورد درین هنگام ما بـه

المباینت (مشترکافیه) و متناقض هم میگردد .

۲ ـ اما بیع بغبن فاحش از لوازم مسمی بیع نیست بلزوم عرف و اکثری پس واضح است بدلیل اینکه بنای معاملات و مدار مبایعات بر بخل و تنگی و طلب سود و رفع زیان است پس اگر بگوئیم که رضا دادن بمسمی بیع مستلزم رضا دادن به بیع غبن فاحش است بحیث عرف و این قول ما معقول نیست و از عرف و عادات مستبعد است .

پس ثابت شد که وکیل گرفتن به بیع مطلق شامل بیع به غبن فاحش نمیشود نه بحسب لفظ نه بحسب استلزام دائم و نه بحسب اسلوب ظاهر و غالب و هم ثابت شد که وکیل گرفتن به بیع مطلق شامل بیع بغبن فاحش بحسب لفظ و معنی نمیشود .

بعضی از حضار گفتند چرا این دلالت منحصر بلفظ و معنی است و دلیل بر صحت حصرچیست پس شیخ رضی جواب این اشکال‌راچنین گفت چیزیکه شرط رضا را در بیع رفع میکند یا استصحاب است (استصحاب عبارت است از ثبوت یك حکم در وقتی و اگر بار ثانی همان حکم روی کار آید یا همان حکم ثانی باقی میماند یانه اگر باقی ماند آنرا استصحاب میگویند) یاضررست و پس درین مبحث مانه استصحاب است و نه ضرر لهذا ثابت شد که دلالت این حصر در لفظ و معنی است .

گفتم دلیل شما اگرچه رافع اشکال است ولی من باین دلیل قانع نمیشوم رضی گفت وقتیکه تو باین دلیل قانع نمیشوی دلیل صحت حصر تو چیست . گفتم دلیل برمطلب من اینست که لفظ وقتیکه معنی را بفهماند یا او افاده میکند در بدو امر یا میفهماند اورا بذریعه معنی خود و اگر معنی را در آغاز فهماند آن دلالت لفظی و مطابقی است و اگر معنی را بواسطه معنی خود فهماند و افاده نمود همان معنی یا مستلزم امری از امور بطور قطعی و ظاهری میباشد و در شنیدن این لفظ معنی اش فهمیده می شود پس از شنیدن ذهن منتقل بسوی لازم معنی میگردد یا اینست که لفظ موضوع برای چیزی نمیباشد و هم معنی لفظ مستلزم چیز دیگر نمیباشد نه باستلزام قطعی و نه ظاهری لفظ از معنی خود منقطع و فرار میکند . در حالت بیگانه بودن خود ازان لفظ معنی بیگانه امتناع دارد که از الفاظ فهمیده شود و ضروری است کـه از معنی بیگانه او لفظ معلوم مفهوم نمیشود اینست دلیل قوی در اثبات حصر پس ثابت‌شد که موکل وکیل خود رابه‌بیع مطلق گرفته‌است چون ثابت شد که وکیل گرفتن به بیع مطلق شامل بیع بغبن فاحش نمیشود عدم شمول و عدم صحت برای بیع واجب میشود و تفصیل این مطلب اینکه اهل نظر و جدل وقتیکه وصفی از اوصاف را یاد آور

شوند و هم تصریح و انشعاب وصف اثبات حکم را اراده کند برای شان در تقریر این مطلب راهای معلوم و مضبوطه است .

۱ ـ اینست که میگویم اصل عدم انعقاد است و در مبایعات ازان اصل تجاوز کردیم آنگاهیکه بیع توکیل را بلفظ یا بمعنی خود شامل گردد پس وقتیکه لفظی فاقد مفهوم شد و بر این طریق و آنهم ما برای اقامه وکیل احتیاجی نداریم براینکه لفظ معنی را نمی فهماند مگر زمانیکه مفهوم از ارتباط بلفظ و معنی استنباط گردد .

۲ ـ ازله ملك مالـك ضرر و بغی‌است ما درواقع از همان اصل تجاوز میکنیم زمانیکه توکیل بلفظ و یا به معنی خود ادراك و مفهوم شود لذا ازنظر فقدان ولفظ ومعنی‌اصل مذکور باقیمانده (ازاله‌ملك مالك ضررو بغبن است)

۳ ـاینکه میگویم که نگهداشتن ملك ومالك بقای ملك را اقتضا دارد درحقیقت مادرنزد رضاء دادن یاازالهٔ ملك از اصل تجاوز میکنیم واگر شرایط رضائیت‌وایجاب‌تکمیل نگردد‌ملکیت‌باصل‌خود باقی‌می‌ماند.

٤ ـاینکه مابعد وکیل گرفتن رابرماقبل وکیل گرفتن‌قیاس میکنیم وجامع بین هــردو دفع ضرریست که ازحصول آن غبن وزیان نشئت میکند بدانکه دلیل مذکور بدوقسم منقسم میشود یکی آن دلیل‌است که

براثبات مطلوب بوده ودافع‌دلیل خصم میباشد دوم اینست که دلیل‌حکم رابکند مگر معارضه خصم رادفع نکند دلیل‌اول کمال حسن راداراست دلیل ماازقسم اول است (وکلمه بالبیع وهذابیع فوجب ان‌یدخل‌تحت التوکیل) پس وقتیکه ماواضح ساختیم دلائلیکه گفتم .

(ان‌التوکیل بالبیع لایکون توکیلا بهذا البیع)این‌دلیل ما دلیل شانرا می‌شکناند وکلام شانرا که بران اعتماد نمودند باطل میسازد .

این کامل وجامعترین‌دلیل است‌بعضی ازحضاردراین بحث مداخله کردند وگفتند کلامیرا که توذکر کردی براین اقتضاء دارد که بیع به ثمن مثل صحیح نباشد.

بدلیل انـــکه بیعیکه به‌ثمن مثل‌وقوع می‌پذیرد امریست که‌امتیاز یکی ازدونوع بیع را ازنوع دیگر موجب میگردد پس وکیل گرفتن بـــه بیعیکه مقدور مشترك دارد درست نمیشود (وکیل گرفتن به بیعیکه مقیداست برقید به ثمن مثل) پس واجب است که بیع به ثمن مثل صحیح نباشد گفتم که ماذکر کردیم در دلائل خود جملهٔ راکه‌این‌موضوع مطروحه را دفع‌میکند (لانی‌قلت دلائل‌المعنی هوان یدل‌اللفظ علی معنی وذالك المعنی یستلزم سبب اخرامااستلزاما قطعیاً واما استلزاماظاهرا) ورضادادن به بیع مطلق مستلزم رضادادن به‌بیع به ثمن مثل است .

ظاهرا وغالبا بدلیل که مدار بیعیات و معاملات براین معنی و منوال است پس رضاء دادن بربیع مطلق درواقع رضاء دادن باین قول است من حیث عرفو غالب ، اما رضاء دادن به‌بیع مطلق رضاء بوقوع‌بیع‌بغبن فاحش را اقتضاء نمیکند به دلیل اینکه این رضاء دادن ضد قائده معاملات است و نقیض عرفست در بیعات پس صحیح است که گفته شود وکیل بربیع مطلق‌وکیل است نه به‌بیع‌ثمن مثل وصحیح نیست که گفته شود وکیل بربیع مطلق در حقیقت وکیل بربیع غبن فاحش است باین سبب که این قسم وکالت ضدعرف است سخن من‌چون تااینجا رسید حضار بر طلاقت زبان ومتانت‌دلیل‌من مرحبا گفتند . شیخ رضی‌الدین شروع باعتراض کرد چنانچه در سابق گفتم که مردی بود مستقیم الخاطر و دور ازکج بحثی پس در مقدمات ما مقدمه یافته نتوانست که اظهار نزاع بران بکند و کلمات غیرمضبوطه ومشوش راذکر میکرد ازیك شاخه بشاخه دیگر ذهن اوپرواز میکردتا اینکه برایم گفت تو تسلیم شدی که موکل وکیل خود رابه بیع مطلق وکیل گرفته است وباز ثابت کردی اینکه‌بیع مطلق یکی‌ازاجزاء ماهیت بغبن فاحش‌است پس میگویم که بیع مطلق یکی از ماهیت بیع‌بغبن فاحش است وبه تحقیق که‌توکیل بیع مطلق مشتمل آنست پس لازم

می‌آید که بیع مطلق صحیح باشد زمانیکه یکی ازاجزاء بیع بغبن فاحش صحیح باشد لهذاکل بیع صحیح میباشدبدلیل اینکه هرکسیکه بگوید یکی ازاجزاء این بیع صحیح است ودرواقع میگوید که‌این بیع صحیح است من گفتم که‌این دلیل شما ازچند جهت باطل است .

۱ ـ دراین نزاعی نیست که وکیل گرفتن به‌بیع شامل مسمی بیع میشود و همچنان نزاع نیست در اینکه بیع مطلق جزئی از ماهیت این بیع بغبن فاحش است پس دلیل تودلالت‌میکند که‌رضاء براجزاء ماهیت درهمین بیع وقوع یافته است اگربیع مطلق رادرحال مطلقیت آن درتحت این توکیل قبول وداخل بسازی مغالطه میکنی مغالطه ات اینست کلام تو (رضادادن بجز رضاء بکل‌را اقتضامیکند) احتمال تودووجهه‌رادارد.

۱ ـ اینکه رضاء حاصل‌شده بماهیتیکه متعرض گردیدی که همان ماهیت جزئی ازاجزاء همین‌بیع به غبن فاحش است درحالیکه اعتبار جزئیت ازو مرتفع و حذف شده باشد .

۲ ـ اینکه گفته شودکه واقع شده است رضاء به بیع از حیثیکه این بیع جزئی از اجزاء بیع‌بغبن فاحش است فرق بین

هردو اعتبار واضح است زیرا که بیع از حیثیکه بیع است از غیر اعتبار جزئیت برای بیع بغبن فاحش جز گفته نمیشود اگر اعتبار جزئیت برایش داده شود ماخوذ بردلیل تو همان بیع مطلق (من‌حیث‌هو بیع) نیست پس‌اگر بقول خود مصممی که رضاء دریکی از اجزاء این بیع بغبن فاحش وقوع یافته اینطور اطلاق شود که(بیع‌من حیث هوبیع) رضاء باوداده شده پس‌مسلم است وبراین تقدیر قول توصحیح نیست زیراهرکسیکه بصحت یکی از اجزاء این بیع قایل باشدبصحت کل این بیع‌باید اعتراف کندبدلیل اینکه حاصل دلیل تواینست که هرکسیکه قایل است که ماهیت بیع صحیح است گفته است که بیع به غبن فاحش درست است و بطلان این قول واضح است .

اگر تو بقول خود تصمیم قطعی داری که بیکی از اجزاء ماهیت این بیع رضا داده شده باید اینطور بگوئی که بیع بامقیدبودن‌این بیع جزئی ازماهیت این بیع است که واقع شده بغبن‌فاحش که رضائیت‌هم شامل آنست این ممتنع است بدلیلیکه میگویم (مرضیا به) همان بیع مطلق است نه بااین دلیلیکه تو تعبیر میکنی برایش گفتم‌این کلام مغالطه

است ودلیل دوم حاصل کلام توراجع میشود باینکه صحیح است یکی از اجزاء ماهیت پس لازم میاید که کل ماهیت صحیح باشد واین باطل است بدلیل اینکه در حصول ماهیت جزماهیت کافی نیست وهم‌حسن یکی از اجزاء ماهیت درحسن ماهیت کافی ووافی نیست واما نتیجه دلیل مااینست که فساداجزاء ماهیت دلالت براصل ماهیت‌میکندلامحاله.

مناظره فخرالدین رازی بارکن‌الدین (۱)

فخر رازی در کتاب مناظرات خود میگوید وقتیکه در بخارا مرا اتفاق افتاد رکن‌الدین قزوینی نزدمن آمد واو بمذهب شافعی منسلك وشاگرد رضی‌الدین بود واز اجل تلامذهٔ او محسوب میشد و

---

(۱) ابوحامد محمد بن احمد العمیدی الفقیه ملقب برکن‌الدین متوفی ٦٣٦ در علم خلاف دستی قوی داشت و او اول کسی است که در خلاف سبقت جسته وتصنیف خود را بر علیه متقدمین بوجود آورده است و در نزد رضی نیشاپوری (که شرح حال او در بحث قبلی تذکر رفته است) تحصیل کرده است و او رکن‌الدین چارم است که درین فن آشنائی داشته مثل رکن‌الدین طاوس و رکن‌الدین امام زاده و همین رکن‌الدین که در فن خلاف طریقه مخصوص ایجاد کرده است الارشاد را تصنیف کرد وجماعت زیادی بشرح آن مبادرت ورزیدند واز آنجمله‌قاضی شمس‌الدین بن‌ابوالعباس احمدبن الخلیل بن سعاده بن جعفر بن عیسی فقیه‌الشافعی خوئی‌قاضی دمشق و قاضی اوحدالدین دوانی و قاضی نجم‌الدین مرندی وبدرالدین مراغی وکتاب بنام النفایس تالیف نموده وآنرا شمس‌الدین خوئی شاگرد (فخرازی) مختصر نمود واسم آنراعرائس النفایس گذاشت و مردم زیادی از محضر او مستفید شده اند از قبیل نظام‌الدین احمد بن شیخ جمال‌الدین ابی‌المجاهد محمود بن احمد بن عبدالسید بن عثمان بن نصربن عبدالملك بخاری حنفی معروف به (حصیری) وفیات‌الاعیان .

عادت بخارا ئیها این بود وقتیکه حکمی را برحکمی قیاس میکردند (مثل قیاس نبیذ بر خمر) اذعان داشتند که در بین (مقیس ومقیس علیه (تحصیل فلان مصلحت است ویا دفع فلان مفسده وقتیکه رکن‌الدین نزد من آمد در همین مورد داخل مباحثه شد و در بین مسئله رسیدیم (تحصیل مصلحت ورفع مفسده)

دلیل شما بر این است که تعلیل نمودن حکم بر مفاسد و مصالح بر فساد این قایده چه دلیل داری .

گفتم دلیل برفساد آن اینست که اگر تعلیل به‌نفس مفسدت جایز باشد تعلیل به وصف جایز نباشد ولی تعلیل به وصف جایز جایز است واکثر اصولی‌این قائده رانمی پذیرند رکن‌الدین گفت است ولذا تعلیل به نفس مصلحت ومفسدت جایز نیست بیا نملازمت اینست که تعلیل به‌اوصافی مشتمل برمصالح ومفاسدجایز است به جهته اشتمال این او صاف بران مصالح و مفاسد ، موثر حقیقی در احکام رعایت آن مصالح و مفاسد است و اما اوصاف در حقیقت غیر موثر و در احکام اسب مگر اینکه این اوصاف بجهت مشتمل بودن در مصالح و مفاسد جایز است پس تأثیر مصالح و مفاسد در احکام تأثیر حقیقی و جوهری و اصلی است و تأثیر اوصاف

در احکام تاثیر مجازی و عرضی و خارجی است .

وقتیکه این مقدمه ثابت شد میگویم اگر تعلیل به نفس مصالح و مفاسد ممکن باشد واجب است که تعلیل باوصاف باطل باشد بدلیل اینکه به نفس مصالح بروفق دلیل مذکور است و تعلیل بر اوصاف خلاف دلیل است .

عدول کردن از دلیل موافق بسوی دلیل مخالف از جمیع وجوه ممتنع است پس به ثبوت رسید که اگر تعلیل به نفس مفاسد مجاز باشد تعلیل باوصاف باطل است اما دلیل مشهوریکه بیان حکما است عبارت از اینست که تعلیل باوصاف من حیث مصلحت جایز است اینکه گفته شود که قتل بجسم ثقیل حکم قتل به شمشیر را دارد زیرا که هردو موجب قصاص میشود (زیراکه قصاص قاتل روی مصلحت است که عبارت است از آرامی دلهای وارثین مقتول و یا دفع فساد از سایر مردمان) پس ثابت شد که اگر تعلیل به مصالح جایز باشد تعلیل باوصاف من حیث مصلحت ممکن نیست مثلا اگر علت قصاص قتل بسنگ یا شمشیر صورت بگیرد باید کـه حکم هردو اختلاف داشته باشد .

رکن‌الدین اعتراض کرد وگفت چراجایز نباشد گفته شودکه

هرکدام ازین علل (وصفی ونفسی) اکمل است از دیگر خود از وجهی اضعف است از وجهه دیگر پس دربین هردو تعادل واقع شد زیرا موثر حقیقی در احکام رعایت کردن از مفاسد و مصالح است مگر اینکه اندازه کردن مصالح و مفاسد بدون تذکر اوصاف دشوار بنظر میاید (مثل عالم و علامه) اما اوصاف ظاهری در حقیقت موثر در احکام نیست مگر اینکه اوصاف برای اندازه کردن مصالح و مفاسد (احکام) است پس ثابت شد که هرکدام ازین دلائل از وجهی بردیگر خودترجیع دارد . من درجوابش گفتم شکی نیست که ضبط اندازه مصالح ومفاسد درعقل مامتعذراست وکسی که تعلیل احکام رابرمصالح و مفاسد قصد نموده است پس یا جواز تعلیل را مشروط باندازه‌کردن مصالح و مفاسد دانسته و یا ندانسته و آنکه مشروط بآن ندانسته میگوید تعلیل احکام به مصلحت ومفسدت است و ایشان میگویند که نفس مصلحت و مفسدت در بین جمیع مراتب مشترک است و اگر قسم اول حق باشد باید تعلیل احکام بمصالح و مفاسد ممتنع باشد بدلیل اینکه شدت و ضعف آنها را عقول ما ادراك نمیکند بلکه ادراك این مسائل ازمختصات ذات باری است (مثل‌مصالحیکه در نماز و روزه سنجیده شده)

اگر مسئله دوم حق باشد البته چندان اشکالی بما عاید نمیشود و درین هنگام تعلیل به مصالح و مفاسد تعلیل بعلت اصلی و جوهری است (زیرا که ما در تعلیل احکام اندازه مصالح و مفاسد را شرط ندانسته ایم) مبنا باصل دوم تعلیل باوصاف، تعلیل بشی غریب و خارجی است که تاثیر بر احکام وارد نمیکند درین هنگام آن مطالب را که تو در تساوی و تعادل بین تعلیل بوصف و تعلیل به (نفس مصالح و مفاسد) بیان نمودی باطل است .

فخر رازی وشرف‌الدین مسعودی در سال ۵۸۲

فخر رازی در مسئله دهم از مناظرات خود میگوید روزی در خانه (۱) مسعودی که خدا او را رحمت کند رفتم اورا مسرور و خوشنود یافتم سبب خوشنودی اوراجویاشدم. مسعودی گفت کتاب‌نفیسی‌را دریافت و خریده ام و فرح و خوشی من از آنست گفتم آن کدام کتاب است که محتویات خوبی داردگفت کتاب (الملل والنحل) شهرستانی گفتم بلی کتابی است که از مذاهب اهل عالم حکایه میکند ولی قابل اعتماد نیست و نقل از کتاب (فرق بین الفرق) شده است و این کتاب از تصانیف استاد ابی منصور بغدادی است که بسیار متعصب بوده و از اصلها وواقعیت ها چشم پوشیده است و اما کتابیکه حکایت

---

(۱) عوفی در لباب‌الالباب از امام فخرالدین مسعودی نام می برد که فرزند شرف‌الدین مسعودی و همین کسیکه بامام فخرالدین رازی در بخارا در سال ۵۸۲ مباحثه نموده است میباشد .

عوفی میگوید غره آن جبهت امام شرف الدین مسعودی که‌دربخارا از اکابر علماء و اماثل فضلا بود و داعی دولت او را دیده و خدمت اورا در یافته‌ا گرچه بنده کودك خرد و او پیر بزرگ بود اما بحکم جوار گاه‌گ اه اتفاق ملاقات او افتادی و پیوسته داعی را منظور نظر خود گرانیدی .

وافی و کافی از اصول فلاسفه میکند مسمی (بصوان الحکمه) است که شهرستانی بعضی از قسمتهای آنرا در کتاب خود نقل کرده است ولی مطالب ادیان عرب از کتاب ادیان العرب جاحظ گرفته شده و همین است خصوصیات کتاب الملل والنحل شهرستانی فصول اربعه آنرا حسن بن صباح بفارسی ترتیب کرده است که بعربی در کتاب مذکور انتقال یافته است وقتیکه مسعودی این بیانات را شنید گفت فصول اربعه را شیخ غزالی نقض کرده است و فساد و بطلان آنرابوجهه احسن ودلیل روشن ثابت کرده است بازمسعودی گفت آیا کلام غزالی را درین باب خوانده‌ئی من که این کتاب را خواندم بر حسن کلام او آفرین گفتم من برایش گفتم دیده و خوانده ام مسعودی گفت این کتاب نزد من موجود است باید بخوانی تا قوت و محاسن کلام غزالی‌ر ا بدانی .

گفتم بخواندن آن احتیاجی ندارم مسعودی بسیار اصرارکرد و رفت بخانه و کتاب را آورد و اول سخن حسن صباح را که در فارسی است بیان نمود (عقل پسندیده است در معرفت حق یا پسندیده نیست اگر پسندیده است پس کسی را بعقل خویش باز باید گذاشت و اگر پسندیده نیست پس هرآئینه از معرفت حق معلمی بباید) بعد

از آنکه غزالی این سطور متذکره را در کتاب خود آورده است درمطلب بالا معارضه نموده میگوید) دعوی پسندیده است پس قبول یك دعوی اولی تر نیست از قبول ضد آن و اگر دعوی پسندیده نیست پس هرآئینه عقل باید) وقتیکه این جملات را مسعودی بپایان رساند از سیمای او فرح و سرور نمودار بود و گفت من مثل این کلام پر لطف و متین و دقیق کلامی ندیده‌ام و لحظه ساکتبودم وباز گفت دراین خصوص چه میگوئی من گفتم کلام حسن صباح باطل وفاسد من‌حیث سخن غزالی است در حالیکه سخن غزالی هم چیزی نیست مسعودي ازین سخن بغضب شد و رنگ از صورتش پرید و گفت (کلام غزالی را) نگوئید چیزي نیست و ناپایدار است گفتم که (حسن‌صباح) نگفته است که احتیاجی بعقل نیست بلکه ادعامیکند که حصول عقل تنها کافی نیست به همراه عقل فهم کننده معلم مرشد هم لازم است دعوی میکند که عقل کافی است و حاجتی برای معلم نیست و غزالی بیان نموده است که کافی نیست عقل هم لازم است تا در زمینه دخیل باشد .

وخصم میگوید من هرگز نگفتم حاجتی برای حصول عقل نیست وتو این طور میگوئی که عقل تنها کافی است وباین اساس قول مرا

ابطال کرده نمیتوانی پس درین صورت سوال تومطرود وساقط میگردد و تقریر او (حسن صباح) اینست که در حقیقت میگوید عقل حدقه سلیمه است که مجاری نور است و تعلیم طلوع و نور شمس است وحدقه سلیمه تنها بـه حصول دیدن وبصارت کافـی نیست وحتی طلوع نور وشمس لازم قطعی است که به حصول بصارت انجامد لهذا عقل به تنهائی خود کافی نیست و ناگزیریم که عقل و تعلیم معلم معصوم را درنظر بگیریم .

پهلوی عقل تعلیم معلم هم لازم دیده میشود و غزالی گمان کرده که خصم عقل را کلیتاً مرفوع نموده و لهذا ثابت شد که سخن غزالی چیزی نیست و نادرست است بمجرد استماع این کلام غضب بـر مسعودی مستولی شد و در سفاهت و سطحی تفکر خود فرورفت .

بـرایـش گفتـم جـای تعجب است کـه تـو بطلان شبهات راروی مشاهدات حسی فهمیده نمی توانی وبرای تقویه بشبهات آنها سطحی فکر میکنی و جوب صحیح بر ثبوت آنها اینست که میگویم عقل بـه تنهائی خود برای دریافت مقدمات آزاد است و همین طور بر جمیع بین آنها هم آزادست و درین هنگام حصول مقدمات در عقل نتیجه را

حاصل میدهد لهذا ثابت شد که عقل بدون حضور امام معصوم به معرفت مطالب آزاداست وهمین جا کلام خودرا قطع میکنیم ودگر قیل و قال زیادی مسعودی نمود که تذکر آن خالی از مطالب علمی و دینی است از کتاب مناظرات معلوم میشود که سه دفعه با شرف مسعودی بحث کرده است و بهرسه دفعه او را مجاب و متقاعد ساخته است .

فخررازی ونورالدین صابونی (۱)

فخر رازی در المناظرات خود در مسئله الثانیه میگوید در بخارا مردی بود که اورا نور صابونـی میگفتند کـه (رحمت‌خدابراوباد) و بزعم مردم متکلم و اصولی قوم محسوب میشد اتفاقاً به حج رفته بود وقت بازگشت از حج در منبر بالاشد و گفت ای مردم من ازین شهر تامکه رفتم و ازان جامرا جعت نمودم چشم من بروی کسی نیافتاد که او انسان واقعی باشد و اطلاق انسانیت براو کرده شود زیرا فهم و ادراك شان درکمان نارسائی بود آنگاه نور صبابونی این کلام‌رابرمنبر گفت جمع عظیمی از اهل خراسان و عراق حاضر بودند ازکلام‌نورالدین

احمدبن محمود نورالدین الصابونی صاحب البدایة (درعلم اصول) شمس الائمه محمدالکروری نزداوفقه راخوانده است وصاحب فوائد البهیه فی‌تراجم الحنیفه وفات او را ۵۸۰ مینویسد و حافظ‌الدین نفسی در ۵۹۰ مینویسد و درمقبره قضات سبعه دربـخارامدفـون است نورالدین صابونی در موضوع مسئله (الـمعدوم لیس بمرئی) بـا رشیدالدین مناظره نموده است صاحب کشف‌الظنون از کتاب الهدایت او نام میبرد که بعد ازان او را مختصر نموده و او را البدایه نام گذاشته است شاید ۵۹۰ صحیح باشد زیرامناظره او بافخرالدین رازی در ۵۸۲ صورت گرفته است .

صابونی متاذی شدند و فکرشان بوحشت افتاد بعد ازان ایشان نزد من آمدند و بیانات او را نقل کردند و گفتند او اهل خراسان و عراق را بنادانی و بلادت و قلت فهم و کثرت حماقت نسبت میدهد در خلال همین حرفها شخصی اطلاع داد که کسی آمد ودیدم نورصابونی‌است برحسب معمول بر او احترام نمودم و در خانه ام نشست بعد از احوال پرسی از سفر او سوال نمودم و او همان حرفهائیکه بر سر منبر گفته بود عین حرفها را بمن حکایت نمود باین ترتیب که من روزیکه از بخارا به‌حج‌رفتم ازآنجابازگشتم بمردی آشنانشدم که او درعلم اصول و مباحث آن آشنائی تمامی داشته باشد .

من برایش گفتم در آن شهر کسی نبود که درین علم آشنا باشد وآیایك نفرراهم ندیدۀ وآیاباآنها مباحثه کرده‌ئی گفت نخیر من گفتم چگونه و بکدام استناد آن شهرهارا خالی از عالم دریافتی .

گفت من مجلس مذاکره را منعقد ساختم کسی سوالی درین مورد ایراد نکرد گفتم که‌دلیل تو ضعیف است زیرا که علماء از ایراد سوالات در مجالس وعظ استنکاف میکنند پس سکوت علما در مجالس علمی‌دلیل بر عدم علم‌شان نیست و ضعف تو در این سخن ثابت شد .

من‌گفتم موضوع‌مطروحه تودرمنبر چه‌بودکه‌دیگران‌ازایراد خودداری کردند او گفت‌مسئله رؤیت‌راموضوع بحث‌قراردادم وحضاراشکالی‌ننمودندگفتم

شاید تو نسبت بر دلیل وجود کرده باشی !

گفت بلی من گفتم تو از جمله مثبتین احوال هستی یا از زمره نفی. کننده گان برایم گفت حال چیست این مسئله برای اثبات و نفی حال چه تعلق دارد• برایش گفتم وقتیکه تو حال را فهمیده نمیتوانی اصلا تو عاقل نیستی چه جای آنکه از جملهٔ علماء و فضلا محسوب شوی از گفته من متغیر و مضطرب شد من برایش گفتم متغیر و مضطرب مشو اگر دلیل خودرا (بکندی ذهن تو) ثابت نمودم آنگاه برتست که سکوت باشی و اگر از اقامه برهان عاجز آمدم حـق تـغیر و عصبیت داری (نورالدین الصابونی) گفت بیان تو چگونه است برایش گفتم تـو میگویی سواد صحیح است که دیده شود و علت رویت سوادیت آن نیست بلکه علت رویت (دیدن آن) موجودیت آنست اگر بودن شی سوادعین موجودیت آن باشد موردنفی و اثبات آن امرواحدواحد استو کسیکه مورد نفی و اثبات را امر واحد قرار بدهد از زمره عقلا نیست واینکه قیام عرض بعرض‌لازم میآید این در نزدتو محال است (قیام عرض بعرض من حیث حمل و عارض شدن است مثلا فرید سیاهست و باز فرید موجودست لهذا معلوم شد که سیاهی و موجودیت من حیث اعراض تعبیر میشود و امر اعتباری میباشد .)

و اگر هردو شی متغایر عدم محض باشد این امر نیز محال است بدلیل اینکه میگویم سواد موجود عدم محض و نفی صرف است و اگر هردوشی متغایر نه موجود ونه معلوم باشد ثبوت واسطه در بین موجود و معدوم لازم میاید و این محال است وقتیکه تو دلیل وجـود را در مسئله رویت ذکر نمودی ازین مطالب دقیق بی اطلاع بودی هنگامیکه گفتی صحت رویـت سواد من‌حیث سوادیت نیست بـلکه از حـیث موجودیت آنست با اینکه امتیازی در بین این هردو معنی را ندانستی تو نفی و اثبات را در یك امر واحد جمع نمودی فساد این قـول از بدیهیات روشن است کسیکه علم ضروری را نداند فاقد عقل است ازین بیانات روشن عدم دانش و عقل تو ثابت میشود آنگاهیکه تـو خارج از زمرهٔ عقلا محسوب نشدی چگونه میشود ترا از اهل ذکا و تفکر و تعقل گفت در اخیر بیانات من این مرد گمراه و کم دانش متغیر و مضطرب شددلیلی برمدافعه صحت‌قول من ، اقامه نکرد و در دریای سکوت و بهت مستغرق شد بپاایستاد وازخانه خـارج شد برایش گفتم من ازین بیانات اراده تو هین ترا نداشتم بلکه بر سبیل انتباه گفتم ازین بعد برعلماء عظام طعن و لعن نزنی

و باز میگوید برخی از دوستان مرا ترغیب نمودند تا نقارت قلبی

نورالدین صابونی را برطرف کنم و باجماعی بخانه اش رفتم این مرد موضوع را مورد بحث قرار داد .

و در جای دیگر میگوید که نور صابونی از من خواهش نمود که من و تو در یك خانه سه‌شبانه روز بحث میکنیم تنها یك بحث او را از کتاب مناظرات ترجمه نموده و دراین جزوه آوردم و از مباحث دگر صرف نظر شد .

فخر رازی وقاضی غزنین

فخر رازی در کتاب المناظرات خود در مسئله چارم با قاضی غزنی روی موضوع تکوین و مکون بحث نموده و چنین میگوید .

اتفاق افتاد که بشهر غزنه رفتم و قاضی آن شهر مردی حسود قلیل‌العلم و کثیرالتصنع بود و اتفاقاً بمجلسیکه قاضی آنجا با جماعتی حضور داشت من هم حاضر بودم او اراده داشت که با من‌مباحثه‌نماید و ضمناً جمعیکه با او همراه بودند به تحریك او میخواستند با همهمه و قیل‌وقال مرامجاب‌کنند موضوع‌بحث‌مادرمسئله تکوین ومکون‌آغازشدو فقها غزنه همه حاضر بودند گفتم که صفت تکوین با تاثیر بر سبیل صحت است یا برسبیل لزوم ووجوب پس اگر مراد اول باشد صفت موثر در وقوع مخلوق برسبیل صحت مرادف است با قدرت این معنی را تکوین و تخلیق نام گذاشته ئی اختلاف نظر در بین من و تو لفظی میباشد (که صفت موثره راتخلیق و تکوین می‌نامی و من قدرت مینامم) اگر بمعنی دوم مراد باشد به قسمیکه تکوین وتخلیق موثرباشد در حصول مخلوق بر سبیل وجوب و این باطل است بدلیل اینکه برای ذات خدا این صفت (مسمی بتکوین) ذاتی و ضروریست که زوال آن

ممکن نیست پس وقتیکه این صفت وقوع مخلوق را بالذات وبالضرورت لازم داشته باشد در این هنگام ذات خدا صفتی را لازم دارد (تخلیق و تکوین را) که آن صفت‌وقوع مخلوق را ایجاب میکند زیرا که مستلزم است و لازم میآید که ذات باری با لذات وقوع مخلوق را مستلزم باشد که زوال این لازم از ذات او لازم نباشد و هر موثریکه این صفت را داشته باشد فاعل موجب میباشد (مثل سوختاندن آتش) و نه فاعل بالاختیار اگر خدا فاعل موجب گردد نقص قدرت او ثابت میشود و این سخن فلاسفه میباشد در اینجا نکته باریك دیگریست که اگر فلاسفه بر فاعلیت موجب باری تعالی معتقد باشند در حقیقت قدرت بالاختیاررا از خدایتعالی نفی میکنند اما وقتیکه ذات خدا را باین تکوین موصوف ساختید که تکوین مکون را لازم دارد خدا را فاعل موجب ثابت نمودید و باز قائل شدید که خدا موصوف بقدرت است آنچنان قدرتیکه عبارت است از موثر بودن خدا برسبیل صحت و اختیار و شما قائل به مفکوره فلاسفه هم نشدید و باحکماء اسلامی هم اختلاف دارید زیراشما سخنی میگوئید که هم شامل قول فلاسفه و هم نقیض آن میباشد در باره اینکه خدا را فاعل موجب بالذات بشناسیم این سخن بوی الحاد و دهریت میدهد جمع در بین قادریت خدا و فاعل موجب خدا اجتماع

نقیض را بار میآورد این قول فقدان عقلی صاحب خود را ثابت‌میسازد .

وقتیکه این بیان روشن را اقامه نمودم کمال قدرت فهم من برای حضار ظاهر شد قاضی دراین هنگام سرخودرا پائین انداخته بود و برایش اظهار رای متعسر بود .

زیرا از زبان و فهم قاصر بود حضار به تقبیح او مبادرت ورزیدند و صاحب خانه فهمید که قاضی مشتی جهال را دور خود جمع نموده لهذا گفت من شما را برای مهمانی دعوت نموده بودم و برای مناظره دعوت نکرده ام مجدداً نان حاضر آورد و بخوردن مشغول شدیم بعد از اتمام دعوت همه از خانه بر آمدند در حالیکه می شنیدم قاضی را طعن و لعن میدادند .

فخر رازی وفریدالدین غیلانی

فخر رازی در سال ۵۸۲ بخانه فرید غیلانی در سمرقند رفته در یك موضوع حکمی باومباحثه و مناظره کرده است فخررازی درکتاب

---

(۱) امام فریدالدین غیلانی (عمر بن غیلان البلخی که او را فخر رازی فرید غیلانی میگوید از حکمای قرن ششم هجری است که فخررازی در سال ۵۸۲ در شهر سمرقند بخانه او رفته در موضوع کتاب فرید که حدوث العالم است مباحثه و او را مجاب کرده است او در سال ۵۲۳ در نظامیه مرو مشغول تدریس و تحصیل بوده است ابن غیلان در فلسفه و حکمت شاگرد ابوالعباس لوگری و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد ابن‌سینای بلخی بوده است امام ظهرالدین ابی‌الحسن علی بن ابی‌القاسم زین‌البیهقی متوفی ۵٦۵ نام او را به احترام یاد میکندوچنین میگوید الامام الفرید عمر بن غیلان البلخی افضل حکماء العصره و له محصول من‌الحکمه کامل و کان‌الحکمه عذه عادت بحته مستحقا و رایته یوما مشتکیا عن واحد من‌الافاضل فقال ان‌الشریر لایمیز بین من یهرب من شره و بین من یقابل شره بشره دوکتور صفا در جلد دوم تاریخ ادبیات خود از زبان عمر غیلانی میگوید « و از جمله ضلالات فلاسفه یکی اعتقاد آنان را بقدم عالم میداند و دیگر قول متقدمین فلاسفه بر اینکه جز خدا بذات خود علم ندارد و قول متاخرین آنان بر اینکه باری تعالی تنهابر کلیات که جزدر ایمان وجود ندارد عالم است و دیگرانکار حشرو نشر و جمیع آنچه انبیا در این باره وعده داده اند و دیگر انکار نزول وحی از خدایتعالی بر فردی از افراد بشر بوسیله ملك)

مناظرات خود در مسئله شانزدهم میگوید .

وقتی در سمرقند رفتم در آنجا شنیدم که مردی بنام فرید غیلانی (رحمت خدا بر او باد) صیت و شهرت زیادی دارد او مردی بود که خاطر مستقیم و قریحه خوبی داشت ولی در علم و دانش کم مایه و به نظر و جدل عمیق آشنا نبود مجدداً بخانه اش باجمعی رفتم من شنیده بودم که مرد متواضع و صاحب حسن خلق است وقتیکه بخانه اش با رفقای خود داخل شدیم انتظار زیادی کشیدیم و احساس کردیم که مردی متواضع نیست زیرا دیر آمدن او از خانه سبب اذیت ما شد بالاخره آمد ولی پیش آمد او توهین آمیز بود زیرا ما گمان کرده بودیم او کریم‌النفس و خالی از اخلاق مزمومه میباشد و قابل احسان است به مقتضی آیه کریمه (جزا سیئة سیئة مثلها) باو اسائت ادب کردیم و من شنیده بودم که مردم ملخص و شرح اشارات و مباحث‌المشرقیه آثار مرا باوخوانده اند و هم شنیده بودم که کتاب حدوث الاجسام را تألیف کرده است .

فرید غیلانی گفت من رساله بر جواب رساله ابن‌سینا در ابطال حوادث نوشته ام وکلام اورا فرید ضعیف نشان داد من گفتم سبحان‌الله سخن در باره اینکه جسم قدیم است احتمال دو وجهه را دارد اول

اینکه گفته شود جسم در ازل متحرك بوده و این سخن ارسطو و اتباع آنست و دوم اینکه گفته شود جسم در ازل ساکن بوده بعد ازان به حرکت آمده است در صورتیکه تو قسم اول را که مذهب ارسطو و ابن سیناست باطل نمودی مطلوب تو ثابت نمیشود بمجردیکه این قسم ابطال شود حدوث جسم ثابت نمیشود و پس دلیلی بفساد قسم دوم نداریم در اینکه اجسام در ازل ساکن بوده است و بعد ازان متحرك شده است فرید غیلانی گفت در این مسئله روی سخن من با ابن‌سینا است قول او را که قایل بحرکت ازلی است باطل کرده‌ام و اثبات‌حدوث اجسام درین مورد برایم کافی است .

(فخر رازی میگوید) برای او گفتم محمد بن ذکریا رازی قایل و معتقد برای تحرك اجسام در ازل نیست بلکه معتقد است که جسم در ازل ساکن بوده بعد ازان حرکت در لایزال نموده پس چگونه وبکدام طریق مفکوره او را باطل میکنی فرید غیلانی مفکورهٔ خود را تکرار کرد و گفت برای حدوث اجسام اقامه برهان نکرده ام بلکه قول ابن‌سینا را ابطال نموده ام من گفتم این بحث یك‌بحث علمی و عقلی نمیباشد نوعیت این مجادله یکی از انواعی است که بر انسان معین و سخن معین تعلق میگیرد .

گفتم به بخش که مابه‌همین قدردلیل اکتفا میکنیم ولاکن تودلیلی‌راکه اقامه برابطال قدم اجسام میکنی بیان نما . فرید غیلانی گفت دلیل من اینست اگربرای اجسام‌ابتدائی نباشد وجودمتناهی داخل‌در اجسام غیر متناهی میشود دخول غیر متناهی‌درمتناهی محال است (فخر رازی میگوید) من گفتم توچه چیزرا درگفتارخود اراده داری که اگرحوادث را ابتدائی نباشد ودخول غیرمتناهی دروجود متناهی لازم میآیداگر تو قصد نمودی که الزمیت حکم بدخول حادثیکه قبل از حادث‌دیگراست که در وجود خود منتهی بسوی یك ابتدای نشود درین هنگام تالی عین مقدم میگردد گویا قول تو اینست که هرحادث مسبوق بحادث دیگر باشد که منتهی بابتدائی نشود و ترتیب دادن این قسم مقدمه و تالی اصلاباطل است واگرازقول خوداراده کردی غیرآن معنی راکه ما تذکر نمودیم پس توضیح بده تابفهمیم که ازان‌مقدمه این تالی بوجود میاید یاخیر ؟ فرید غیلانی متغیرالاحوال ومضطرب گردید وگفت احتیاجی به تفسیر نداریم‌بلکه میگوئیم‌دخول مالانهایه‌دروجود برهمه‌تفسیراست و محال‌است پس علم بانتایج دخول غیر متناهی در متناهی ضروری است گفتم برفرض اینکه‌مراد ازداخل شدن وجود غیرمتناهی دروجود متناهی این باشد که هریکی ازین اجسام مسبوق بجسم‌دیگری باشد

(الی مالانهایه) ادعائی تو از دخول غیر متناهی درمتناهی عبارت ازین است که بودن هریك از اجسام مسبوق بدیگری بدون ابتداء محال است حکم مذکور بوضاحت باطل است پس چگونه اقامه‌برهان‌برابطال اجسام نمودی زیراکه امور بدیهی ازدلیل بی‌نیاز است واگر حکم‌مذکور غیربدیهی است بدلیل پیدامیکنی وچون دلیل تو جزعبارت از این نیست که هریك ازین اجسام مسبوق بدیگری بدون ابتداء محال است دراین هنگام لازم میاید که دلیل توعین مدعا باشد (دلیل حدوث اجسام را عین حدوث اجسام ذکرمیکنی) این قسم دلائل غیر مطلوب است وقتیکه سخن من باین‌جا رسید سکوت‌کردمن گفتم‌مقام بحث درموضعی است که گفته‌شودبرای‌امکان حدوث‌حوادث‌بدیهی‌است‌یانیست پس‌اگر قایل شدیم‌که‌برای امکان‌حدوث اجسام اول‌بدایتی‌هست پس‌قبل ازین بدایت‌حدوث اجسام‌یاواجب لذاته‌بوده یاممتنع بوده است که‌بعدا‌ممکن لذاته‌گشته است .

و اگر بیشتر واجب لذاته بوده قدامت آن‌الزم است اگر بیشتر ممتنع لذاته بوده پس ازین ممکن لذاته شده انقلاب شی ازامتناع ذاتی بسوی امکان ذاتی یاوجوب ذاتی صورت میگرد درین هنگام باب اثبات علم صانع بسته میشود .

اگر بگوئیم که حدوث حوادث ابتدائی و بدایتی دارد درین‌هنگام‌تو

قناعت میکنی که این اجسام درابتدا ممکن الحصول بوده است پس چطورادعا میکنی که اجسام ممتنع الحصول درازل بوده است از سخن تواجتماع نقیضین برمیآید و کلام متناقض را عقلا ادانمیکنند غیلانی لحظاتی سکوت کرد و متغیر شد بعد از لحظه طولانی گفت جواب‌سوال تراپیدانمودم گفتم جواب سوال من چیست ؟ گفت عالم‌پیش ازموجودیت عدم محض بود. برعدم صرف حکم کردن موردی ندارد باینکه حکم بکنیم که امکان عدم محض بسوی ابتدائی منتهی میشود یانمیشودووقتیکه حکم برنفی صرف ممتنع شد سوال توازبین میرودگفتم سخن‌تو ازدو وجهه تردید میشود اول– اینکه گفتم قول تودلالت برفساد نفس‌مدعای تومیکند .

زیراکه قول تو (نفی‌الصرف وممتنع‌الحکم علیه) حکم نفی‌صرف‌را افاده‌میکند (زیراکه نفی‌الصرف امورعدمی‌است) وامتناع‌نیزازامورعدمی است دراینجا امتناع برنفی صرف حمل میشود .

لهذا معلوم شد که حکم برنفی صرف بنا بقول توجایزاست وحال آنکه این را خودت نقض میکنی .

۲ – اینکه عالم معدوم است حکم برمعدوم ممتنع است آیاقدرت خداوند درازل موجود نیست (فی‌الجمله درین دومثال نقض لفظی‌است)

پس میگوئیم شکی نیست که حکم بر موجود صحیح است و صحت تاثیر قدرت خداوند درایجاد ممکنات یادراول هست یانیست .

(اگرابتدائی برتاثیرقدرت خدایتعالی باشد حدوث درذات باریتعالی لازم میآید واگر ابتدائی برای تاثیرقدرت خدانباشد قدامت اجسام لازم میآید .

مباحثه فخررازی بایك نفر مسیحی در خوارزم

امام رازی در تفسیر سوره آل عمران بایك نفر مسیحی که مناظره نموده میگوید (هنگامیکه‌درخوارزم بودم روزی یکی ازدوستان گفت که درین روزها یکی از کشیشان مسیحیون درشهر ماواردشده است که ادعای‌مباحثه‌و منازعه‌میکندچنین معلوم میشود که‌ازارباب‌تحقیق‌وتعمق باشد من‌نیز مجدداً برخاسته درنزدش رفتم‌وبعداز لحظۀکه بگفتگوابتدا نمودیم مسیحی مزبور ابتدا سوال نموده گفت (برنبوت حضرت محمد صلی‌اله علیه وسلم چه دلیل دارید من گفتم چنانچه از موسی و عیسی و سایر انبیاء کرام‌علیه‌السلام ظهور بعضی معجزات و خوارق‌فوق‌العاده منقول و مروی است‌ازحضرت محمد صلعم نیزبعضی معجزات وخوارق یادمیشود و این منقولات بدرجۀ تواتر رسیده است که در اثبات مدعا حکم تواتر درنزد عقلابه غایت مقبول است و اگر بگوئید که از دست شخصی که معجزه ظاهرشود این معجزه دلالت برصدق نبوتش نمیکند پس‌چنانچه نبوت حضرت محمد (ص) به‌اظهار معجزه ثابت‌نشودبطلان نبوت‌پیغمبران دگرنیزلازم‌میآیدواگربحکم تواتر اعتراف‌نموده‌معجره‌نبی را برصدق دعوای نبوتش تصدیق‌کنید درآنحال ازحضرت محمد(ص) معجزاتیکه ظهور نموده مبنی برتواترست لذا ایمان آوردن مابرولازم

وضروریست . هنگامیکه دلیلی ثبوت یافت مدلول باالبداهه ثابت‌میشود
مسیحی گفت من درحق عیسی نمیگویم که پیغمبر است بلکه میگویم
اله است (من‌نیز بجواب او چنین گفتم (کسیکه‌ازنبوت بحث میکند
درقدم اول باید مرتبه الوهیت‌وکم کیف آنرابه خوبی بداند زیرا اگر
معنی الوهیت را بخوبی نداند اثبات نبوت نمیشود درین موردسخن‌تو
از بحث خارج و هم باطل محض است زیرا اولا دلیل میخواهی و بعد
بربحث الوهیت‌رجوع میکنی‌لازم‌است‌که ذات‌پاك حضرت اله‌رابشناسی که
حضرت اله موجودیست واجب الوجود که جسم متحیز وعرض
نیست حال آنکه حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام عبارت ازیك
شخص جسمانی متحیزی بود که محل اعراض گردیده است .

وجه اول مثلا درحالتیکه درعدم محض بوده سرازنوبوجود آمده
وبنابر قول واعتقاد شمامقتول گردیده دربدو امر طفل بوده وبعداز
حالت طفلی بجوانی رسیده و پس ازان بسن رشد وکمال رسیده است
و دیگر آنکه عیسی مانند سایر بشر میخورد ، مینوشید و سخن
میگفت ومی‌نشست و برمیخواست خواب میکرد وبیدارمیشد .

حالانکه بداهتاً ثابت میشود که چیزمحدث قدیم وچیز ممکن واجب و
چیز متغیر دائم نمیشود و چیزیکه قدیم و واجب و دائم نباشد

خدائی رانشاید .
وجه دوم (وچنانچه اعتراف میکنید که حضرت عیسی بااینکه بفراروا ختفاسعی نمود اماازطرف یهودان گرفتار آمده صلب گردیده پس نمیدانم که شمابه اعتقاد خود اوراالله‌میپندارید ویاجزوالله رادروی حلول میدانید آیاچسان ازمهاجمات دشمنان نفس خودش راوقایه ومحافظه نتوانسته‌وآن مهاجمات‌را محود نابودنکرده وچرادراثنای ابتلا اظهار تالم نموده مخصوصا چطور ازدست یهودان گریخته وبه اختفا سعی نموده پس برعقل واذهان چنین اشخاصیکه به صحت چنین‌اقوال ناپسندیده غیرمعقول که بطلان آن بدیهی‌وآشکار است قایل اند وبآنها اهمیت داده وبحث میکنند جای تعجب است

واین رانیز گفتم که شمارا سه‌گفتار است.

وجه سوم اولامیگوئید شخص چسمانی (عیسی) الهاست (این سخن باطل محض است زیرا خدای عالم اگر عبارت از همان جسم میبود بنابراعتقاد شماوقتیکه قتل گردید آنگاه خدای جهان محوو نابود میگردید بعد ازان عالم چسان بدون خدا پیشرفت وانتظام میافت.طایفه یهود که استدلال پسند میباشند روی عقل میگویند که بوجودخدای که بدین گونه عجزو ابتدال مبتلا باشد انسان‌چگونه معتقد وبنده‌میگردد دوم سخن شما آنکه میگوئید عیسی بالنفس‌الله نیست ولیکن‌الله کلیتاًدرو

حلول نموده است بطلان این سخن نیز آشکاراست زیراجسم وعرض بودنش سخن باطل محض است زیراخدای عالم اگر عبارت ازهمان جسم میبود بودنش راعقل و فکر قطعاقبول نمیکند حلول آن دراجسام ازممتنعات وغیرممکن است اگرالله جسم شناخته شود مرکب بودن جسم لازم است و مرکب محتاج اجزاء باشد وچیزیکه محتاج بغیر باشد خدائی را نشاید وازحلول آن درجسم دیگر مختلط شدن اجزای شان باهمدیگر لازم میاید که ازین حالت تفرق اجزاء را ایجاب میکند پس الهیتش بکدام عقل اثبات مییابد خدای عالم باغیرخودیکی نشود ودرغیرخود درنیاید چه یکی شدن دوچیزیعنی اثنینیت محالست یك یك است ودودوحلول ازخواص اجسام است مانند آب درگل وشرر درسنگ ونور درفانوس واگرالله عرض گفته شود عرض محتاج محل باشد وچیزیکه محتاج بغیربود الوهیته رانشاید سخن شما نیز آنستکه میگوئید اللهدرعیسی جزئیه حلول نموده است وهن و بطلان این سخن برهرذی شعوری مبرهن است زیرا اگر جزوی که ازخدامنفك ودرعیسی درآمد است درالهیت معتبرباشد محققاًالله باشد در وقت انفصال آن بذات‌الله نقصان عارض شدن را اقتضاء میکند و حالانکه ذات پاكِ واجب الوجود از نقصان

مبراست واگر آن جزدر الوهیت معتبر نباشد پس آنجزء از اجزای الله شمرده نمیشود .

وجه چارم . واین نیزبتواتر ثابت است کـه حضرت عیسی علیه‌السلام بعبادت پروردگار خویش نهایت راغب بوده پس اگر عیسی خدامیبود این طاعت وعبادت اومستحیل میشد زیراکه الله نفس خودرا طاعت وعبادت نمیکند بعد ازین دلایل وبراهینیکه ایضاح نمودم ازمسیحی مذکورسوال کردم که تراکدام چیز قائل برالوهیت عیسی نموده وازچه دانستهٔ که خدایاچیزدیگردرعیسی حلول نموده مسیحی جوابد اده گفت : درحضرت عیسی بعضی غرایبی مانند احیا اموات وابرس که چنین کارها محض بقدرت الوهیت بحصول میآید موجوداست پس من نیز چینین مقابله نموده گفتم آیااین سخن راتصدیق میکنید که ازعدم دلیل مدلول لازمو واجب نیست اگرتصدیق نکنید درانحال به مجردیکه بگوئید عالم از ازل نبود وجود صانع رانیز از ازل منفی می‌گردانید واگر لزوم عدم مدلول را ازعدم دلیل تصدیق نمائید باید که این سخنانرا بگوش وهوش بشنوید مادام که حلول الله رادرعیسی تجویز میدهید پس حلول‌الله رابمن وحیوانات وحتی نباتات وجمادات ازچه رولازم نمیدانید مسیحی گفت‌دراینجا فرقی بارزوروشن

است زیرا حلول‌الله در عیسی مظهر عجائب و غرایب بودن عیسی است چنانچه قبل ازین گفتم که آنچنان معجزات ازمن وتو وسائر اشیاء ظهور نمیکند تاحکم برحلول‌الله بکنیم لاجرم ازین معلوم است حلول‌الله درعیسی موجود ودرمامفقود است پس من گفتم که ازین سخن توچنان معلوم میشود که معنی لزوم عدم مدلول را ازعدم‌دلیل هیچ‌ندانسته‌ئی اگر خوارقیکه درعیسی مشهود بود دلیل برحلول‌الله دورباشد حلول‌الله درحالیکه محقق باشد اقامه نکردن دلیل چراجایز نباشد . پس‌از هرجسمیکه خوارق ظهور کند حضرت‌الله برای حلول کردن دران یك مجبوریتی ندارد (پس ازین سخنان ثابت گردید که ازعدم دلیل مدلول نمی آید لاجرم مبین میگردد که عدم ظهور خوارق درمن و تو دلیل برممانعت حلول‌الله نتواندشد در آنحال برای‌حلول‌الله درحیوانات خسیسه چون سگ وگربه وفاره نیز هیچ مانعی نمی‌ماند پس چنین مذهب ودینیکه مدار وموجب حلول حضرت ذات مقدس باریتعالی در چنین اشیا خسیسه گردد آیا ازان مذهب لایعنی ترو هزیان ترمذهبی در دنیا هست و آنکه‌میگوئید معجزه احیای اموات عیسی جزحلول خدا چیزی نیست آیا معجزهٔ خارق‌العاده موسی را نمی بینید که عصا را بازدها تحویل داد که این از عقل بعیدتراست

نسبت باحیای اموات زیرا در احیای اموات نوعی نیست اما در تحویل عصا با اژدها تغیر نوع نباتیست به نوع حیوانی مادام که خارقه فوق‌العاده بشری یعنی تحویل عصابه اژدها نمودن الوهیت و یا بنونیت و یا حلول‌الله را در حضرت موسی ایجاب نکند و معجزه احیاء و اموات برالوهیت و یا حلول و یا بنونیت حضرت عیسی به چه سبب لازم و لابد باشد .

سخن که بدینجا رسید راه مباحثه را بستم .

(۱) تفسیر سورهٔ آل عمران وروضهٔ حکم

فخررازی ومسئله پیشگوئی منجم بغداری

درمسئلهٔ نهم کتاب مناظرات فخررازی قصهٔ شگفت انگیزی‌را ذکر میکند که درسال ۵۸۲ دربخارادلش تنگ بوده وبخانه شرف مسعودی رفته است درخانه مسعودی یکعده علماء اجتماع نموده بودند که ازآن جمله رضی‌الدین نیشاپوری ازجملهٔ شعراء ماوراالنهرومداح قلچ ـ طمغاج خان بوده ودر۶۱۷ فوت شده‌است شاگرد شرف مسعودی است درباره نجوم مناظرهٔ درگرفته بود وامام فخرالدین رازی بعد از اینکه مباحثهٔ شانرا استماع‌نموده لب بسخن‌کشوده است موضوع نجوم چنان بوده که منجمی بغدادی بنام ابوالفضل خــازمی پیشگوئی نموده کــه ـ اندرین سال (۵۸۲) براثراقتران واجتماع کــواکب سبعه دربرج میزان حوادث گوناگون و خطر ناکی رخ خواهدداد خورشید تاریك وستاره دنباله دارطلوع وعلاوه‌براین حوادث جوی باد های شدیدی طوفان وارپیدامیشود که جهان راوارونه کند .

این پیشگوئی وحشتی درمیانه انداخت زیرامردمان ساده دل و زود باور ازخانه های خود بیرون رفتند وبرخی درکوهستانهااقامت گزیدند واین شایعات نه‌تنها دربغداد سروصدائی براه نیانداخت بلکه

آوازهٔ آن تاماوراالنهر رسید بخصوص این پیشگوئی نجومی درکافه‌عوام که‌درعلم وقوفی نداشتندتاثیروحشت آوری‌نمود مردم همه دراضطراب روزمعین (۲۹جمادی الاخر۵۸۲)را درانتظار بـودنـد وروز شماری میکردند تنهایکنفر منجم مصری بنام شرف الدوله ـ عسقلانی حکم خازمی راردمیکرد .

بعضی ازتذکره نویسان ازقبیل حمدالله مستوفی ودولتشاه سمرقندی این پیشگوئی رابانوری ـابیوردی نسبت میدهند وشعری هم می‌آورند کـه ایـن اشتباه را انـوری شاعـر نمـوده است شعراینست

گفت انوری که براثربادهای سخت
ویران‌شود عمارت وکاخ سکندری
در روزحکم اونوزیده است هیچ باد
یامرسل الریاح تودانی وانوری (۱)

---

(۱) این پیشگوئی مربوط همان ابوالفضل خازمی بغدادی است وتذکره نویسان که نسبت اورابا وحیدالدین انوری ابیوردی داده‌اند کمان غالب میرود که در اشتباه اند درست است که شعرائی باستان درنجوم هم دستی داشته اند ولی اینطور حکم های وحشت افگن را ابرازنکرده اند که درد سری بمردم ایجاد شود عزالدین ابن‌الاثیر ابوالحسن علی بن محمد الجزری (۵۵۵ ـ ۶۳۰) درکامل‌التواریخ خود در ضمن وقایع سال ۵۸۲ که خودش دران سال۲۷ ساله بوده راجع باین پیشگوئی چنین گفته است (منجمان قدیم وجدید حکم کرده

اتفاقاً درهمین سال هیچ بادی نوزید وحتی نسیمی برنخاست چون این وحشت بسیار شهرهارا گرفت علماء وفقهاومحدثین برفساد وابطال این پیشگوئی منجم بغدادی اقامه دلیل نمودند وحتی برخی روی نجوم ومنطق میکوشید ندذهن مردم راروشن بسازند ومردم‌را ازتاراوهام پیشگوئیها نجات بخشند ازهمین‌است که فخررازی بحیث يك مجاهد بزرگ و واقع بین بحث خودرا آغازمیکند این مبحث را مجله ادبی هرات سال ۱۳۴۱ شماره ششم ازمجله مهرسال ۸ شماره شش گرفته است که عین همان مطلب رانقل میکنیم .

امام ـ مسئله از فروغ علم احکـام نجوم است وهمه فـلاسفه متفقند براینکه این علم بغایت سست وبی بنیاد است بنابراین موجبی برای اینهمه ترس ووحشت و احتیاجی به‌این همه بحث شدید نیست .

شرف‌الدین مسعودی ـ (باتغیر) چطور این علم سست و بی‌پایـه است و چه دلیلی بران داری امام . دودلیل، یکی قول حکماء و فلاسفه

بقیه پاورقی صفحه قبل

بودند که دراین سال بروز ۲۹ جمادی الاخر کواکب خمسه دربرج اجتماع میکنند و براثر اقتران آنها بادهای شدید خواهد وزید ولی این حکم صحت نیافت وبادی نوزید بطوریکه برداشتن خرمنهای گندم وجودر آنسال بسبب عدم‌وزش بادبتاء خیر افتاد وخداوند(ج) نادرستی گفتار منجمان را آشکار و آنانرا خوار ساخت .

بزرگی است مثلا ابونصر فارابی که علی الاطلاق رئیس حکماء است و ابن سینا در حق او گفته (شاید فاضلترین حکمای گذشته باشد کتاب مشهوری درابطال علم احکام دارد وهمچنین شیخ ابوسهل مسیحی که از فاضل حکماء بود تالیفی در فساد این علم کرده است و ابن‌سینا در آخر کتاب (الشفاء) و (النجاة) فصلی طویلی در ابطال علم احکام دارد اینها اعیان فلاسفه و بزرگان حکمتند که همگی در ذم و تشنیع این علم متفقند و مردم زمان ما اگر هم بدرجات عالیه علم برسند نسبت به آنان همچون قطرهٔ در برابر در یا هستند .

دیگر دلیل عقلی است و آن اینکه آنچه در امور زمین مؤثر میتواند باشد یا خود کوکب است یا برجی است که کوکب به آن داخل میشود یا اینکه موثر حقیقی کوکب بشرط دخول در برج است کوکب و برج به تنهائی نمیتواند مؤثر باشند زیرا این امر سبب میشود که این تاثیر دائمی باشد (تابقای کوکب یا برج) ومی بینم که چنین نیست اما کوکب بشرط حصول در برج معین نیز مؤثر نتواند بود زیرا در این صورت اثر کوکب در برج معین مخالف با اثر آن کوکب در برج دیگر میشود و از اینجا لازم می‌آید که این دو برج طبیعتاً و ماهیتاً باهم مخالف باشند یعنی فلك منطقة البروج باشد و بسیط

نباشد و این مخالف عقیدهٔ خود منجمین است در قول و بساطت فلك.

شرف مسعودی : ـ (باخشم و تغییر تمام) این گفتهٔ تو از انجا است که چون دیدی منجمین می‌گویند حمل برج آتش است پنداشتی که حمل خود از آتش است یا چون گفتند ثور برج خاکی است خیال کردی که گفتند ثور از خاك است در صورتیکه چنین نیست بلکه مقصود شان این است که برج حمل تولید حرارت و برج ثور تولید برودت میکند .

امام : ـ مرد خردمند هیچوقت چنین سخن نمیگوید من کی گفتم جوهر برج حمل از آتش است یا طبیعت برج ثور از خاك است حاشا که من سخن بگویم یا به منجمین نسبت بدهم من گفتم عقل حاکم است بر اینکه اگر دوچیز نظیر هم باشند در لوازم و خواص نیز مثل هم باشند و اختلاف آثار و خواص دوچیز دلیل اختلاف طبیعت آن دوشیی است از این رو اختلاف آثار و کوکب واحد در دو برج مختلف دلیل اختلاف طبیعت آن دو برج میباشد و اختلاف طبیعت دو برج موجب ترکیب فلك میشود آیا این سخن متین روشن مستدل مناسبتی با آنچه توگفتی دارد کاش بماورالنهر نمی آمدم و چنین سخنانی نمی شنیدم .

(رضی نیشاپوری که شاگرد شرف مسعودی بود از قدرت کلام

امام فخر و سستی سخن استاد خود بدست و پا میافتند و میخواهد سخن مسعودی را اصلاح کند .)

رضی نیشاپوری : ــ (خطاب بامام فخر) تو معتقدین به علم‌احکام را ملزم بترکیب افلاك ساختی در حالی که خود بسیط میدانند ولی این‌الزام از جاهای دیگر نیز بر آنها وارد میشود چنانچه غزالی در مسئلهٔ تعیین دونقطه بخصوص از فلك بقطب همین‌الزام را بر آنها وارد ساخته است .

امام : ــ من ادعا کردم که قول بصحت احکام نجومی موجب به ترکیب افلاك میشود و این ادعا را هم با دلیل ثابت کردم ولی ادعا نکردم که از راه دیگر نمیتوان آنها را به این امر ملزم ساخت پس تو باذهن مستقیم خود چرا بحث خارجی را داخل در موضوع بحث کردی .

رضی نیشاپوری : ــ قبول دارم که این دوبحث از هم جداست ولی مقصودم این است که علی‌ای حال قول به ترکیب فلك بمنجمین لازم می آید .

امام : ــ اگر قبول داری که قول بصحت احکام نجومی موجب قول به ترکیب افلاك میشود وارد بحث قطب میشویم .

بحث قطبی شروع میشود و از تذکر آن خود داری شد .

افسانه هائیکه در باره فخررازی میگویند

فخر رازی مردکلامی واستدلال پیشه‌چون باهرکس درمباحثه‌راباز میکرده است روزی باجمع اصحاب خود بصحرای میرفتند ودر آنـجا چوپانی بوده است از چوپان پرسیده است خدا رامی‌شناسی چوپان گفته البته چرا نشناسم فخررازی برایش گفته چند تاست چوپان‌گفته یك خداست فخررازی گفت اگرکسی برایت بگوید خدا دوتاست چه دلیل داری چوپان گفت توصبرکن من دلیل خودرا میگویم در نشیمن خود که چادر سیاهی داشته بعجله رفته چوبی را برداشته و بشطارت زیادی یك‌دو ضربه بسر فخرالدین رازی زده است فخررازی ازنزدش بااصحاب خود فرارکرده وخنده نموده است‌که این ازما خدارا بهـتر میشناسد استاد سلجوقی گفت که من از یکی از استادان خود وقتیکه منطق او را میخواندم و او در قضایای موجهه ابتکاراتی ار خود دارد شنیدم واین داستان رامن ازکسی دگر بنام دهقانی شنیدم که‌بیل‌خود را بالاکرد که بسر فخرالدین رازی بزنـد و فخرالدین رازی خـود را بیکسو کرد .

قصه دیگرفخررازی بایکنفرسقاءصورت‌گرفت که‌این‌قصه رامحمود بیك طرزی در روضه الحکم‌اثر خودچاپ کابل آورده است ولی ماخذ

خود رانشان نداده است .

«در خصوص مهارت ودرایت وفطانت حضرت‌امام‌بعضی ازمترجمین احوال این روایت میکنند که روزی جم غفیری از علماء عظام در محفل معارف منزل حضرت گردآمده ازهردر مباحثات علمی ومناظرات فنی ومحاکمات حکمی ومجادلات نظری ومحاورات‌عملی بعمل میآوردند تا آنکه در جمیع علوم وفنون ذات فضیلت مآب ایشان برهمه‌گی ارباب محفل غالب آمده همه حاضرین کمالات ایشانرابه اتفاق آرا تصدیق نمودند درین اثناءسقائی نیز درآنجا حاضرشد وچون غلبه‌امام رابر اینقدر ارباب فضل ودانش مشاهده نمود امام رامخاطب نمود گفت که اگر چه علمای حاضر همه در خصوص قلم وفن حضرت امام بتصدیق و تسلیم مجبور شدند ولی صنعت و مهارتیکه من‌درفن آبکشی‌دارم‌شما از آن عاجزید یعنی فن سقائی رانمیدانید امام سقارا مخاطب نموده گفت شما نیز درصنعت خویش بقدرمن مهارت ندارید بیائید تاباشما نیز امتحان کنم‌حاضرین ازین سخن به‌خنده آمدند گفتند درسقایان‌چه مهارتیست که‌حضرت امام باایشان درصدد امتحان برایند امام‌رازی گفت خیر مهارت چیزیست‌که درجمله فنون وصنائع‌بکاراست مثلا این سقاکه دعوی مهارت میکند آیا ازعهده این عمل میتواند برآیدکه بریک

مناره برآید و در زیر مناره یك ابریقی نهد و ابریق را ازآب چنان‌مملو کند که‌آب بدیگر طرف اصلا نباشد سقا وجمله حاضرین بیك زبـان دعوا نمودند که‌این عـمل خارج امکـانست پس حضرت امام‌از میان برخاسته گفت که این عمل هیچ بعدی ندارد و یك ابریقی را در زیر مناره که‌درآن جواربود وضع نموده خودش برمناره برآمد وازآنجا یك نخی تابمیان ابریق آویخت وآبرا ازسرنخ آهسته آهسته ریختن‌گرفت وبواسطه نخ مذکور آب بی آنکه بدیگر طرف بریزد ابریقرا املانمود وحضار را بعقل وعرفان خویش حیران ساخت واین قصه هاراست یا دروغ میتواند در واقع حوادثی باشد که زوایای تاریك زندگی او را نشان بدهیـد . (۱)

(۱) روضه حکم محمود بیك طرزی چاپ کابل

داستان حمام رفتن امام فخررازی

میرزا عبدالغنی اوف که بهرام وبهروز بنائی هروی را در روسیه چاپ نموده است وشرح آنراتبصره نموده‌است برسم‌الخط روسی مینگاردکه بنائی هروی برای‌اینکه مناعت نفس فخر رازی راثابت کند که او بتمول وثــروت اعتنائی نداشت بوجهه تمثیل حکایتی رانقل میکند .

کــه روزی امام رازی بهرات میباشــد و سلطان غیاث‌الــدین غــوری هم‌بعداز چندی بهرات میأیدآرزومیکند تا امام‌فخرالدین رازی را ملاقات کند بحضور امام‌قاصدی می‌فرستد واو رابرای ملاقات‌به‌نزد خوددعوت میکند فخرالدین رازی برای فرستاده سلطان غیاث‌الدین غوری میگوید مــن برای ملاقات او مجبوریتی ندارم ونــه طمع مال ومنفعت ارو ذارم

من برای ملاقات او مجبوریتی ندارم و نه طمع مال و منفعت ازو دارم

سطان برد وچون شکوه سلطنت اجازه نمیداد که‌به نزد فخررازی‌برود تابالاخره روزی اطلاع‌یافت که‌فخررازی بحمام رفته است بناءسلطان هم اراده وآهنگ حمام رفتن رانمود درحمام فخرالدین رازی‌را ملاقات نمودچون حمام بسیارگرم بود طاقت‌فرسا نبود سلــطان غیاث‌الــدین برخاست که‌بخانه دگری رود دراین هنگام فخررازی حیله ســنجیده

وغیاث الدین‌غوری نتوانست ازگرما به برآید رازی بی ثباتی دولت وحشمت او را بیان نمود وتجلی علم وپایداری دانش‌راکه درنفس مرتکز میباشد ثابت نمودکه درنتیجه چنین میگوید .

شه زجاجست رونهاد بدر
هیچ ازآن درسری نبرد بدر

شه درآن خانه ماند سرگردان
گفت امامش که‌روی برگردان

بنشین تابهم سخن گوئیم
شرح احوال خویشتن گوئیم

گفت شاهاکنون که تنهائی
مفلس وعورو بیسر وپائی

بنگر تا تو کیستی من که
فکر کن تا تو چیستی من چه

توئی اکنون بخانه در مانده
هرچه داری برون درمانده

پیش ازین‌بود ملك ومالترا
وین زمان نیست درخیالترا

گردرآبت دهند صد غوطه
در تو نبود بغیر یك فوته

من‌که اکنون بحال درویشم
هرکه اهل کمال ازوپیشم

گنج های جواهرم حاصل
همه درکنج گنج خانه دل

در جهان ازعلوم مکتسبه
هست درمخزن دلم غلبه

هرچه آورده‌ام زعلم بدست
نیست بیرون زخاطرم همه هست

گرفلك رامدار برگردد
چرخ زیر وزمین زبر گردد

در جهان جمله زیر آب شود
همه معموره هاخراب شود

وربمانند در جهان مردم
نام مردم شود زعالم گم

ورشود زین سرا چه موهوم
همه اعیان خارجی معدوم

نفس موجود من فنا نشود
تابود علم زوجدا نشود

نفس من ثا بت است تا باید
علم حاصل در او چوروح وجسد .

بخش چهارم

وصیت نـــامـه

مدفن فخررازی

باتذکر مورخین وچندتن از کسانیکه در حظیره او مدفونند

وصیت نامه فخر رازی

مریضی فخرارازی قرار تذکر اخبار الحکماء قفطی او را کرامیا های هرات مسموم نموده اند و چون خودش در علم طب آشنائی‌داشته و هرچند معالجه خود را نمود سودی نه بخشید تا وضع جسمی او بسرحدی رسید که وصیت نامه او بذریعهٔ ابراهیم بن ابی‌بکر شاگرد او املاگردید در تذکره دولت شاهی ضمن شرح حال فخر رازی رباعی یاد میکند که یك مصرع آن اینست .

(بسال ششصدو شش کشته شد بشهر هرات)

که مراد ازکشته شدن همان مسمومیت او را افاده میکند در سال ٦٠٢ سلطان شهاب الدین در قلعه دمیك (دهیك) کشته شد و درین وقت قرار تذکر تاریخ بدایونی فخر رازی بجرم آنکه از اقدام اطلاعی داشته چیزی نمانده بود که در بند قید افتد وموید الملك سجزی که از حکام با نفوذ سلطان غور بود بدادش رسید و فخر رازی که یکی از دوستان سلاطین و علم دوست دیگر خود بهاءالدین سام ملك شمس‌الدین محمد را هم مفقود یافت مجدداً به نزد سلطان محمد

خوارزمشاه رفت و قرار گفته مولف طبقات‌الاطباء که در خوارزم مریض شده و بهرات آمده فوت شده در وصیت نامه خود از مسمومیت خود ذکری نمیکند ولی از خلال وصیت نامه اش معلوم میشود که دشمنان زیاد داشته و میگوید عصر روز مرا دفن کنید و ازمرگ من جزدوستان را آگاه نسازید بهر صورت مرگ او در حالت طبیعی و یا غیر آن‌باشد ٦۲ سال و چند روزحیات داشته و میتوان مرگ محمد پسرش که او را بسیار دوست داشته پریشانی او را .بار آورده باشد در ایام مریضی بعضی از غلامان خود را آزاد و دارائی زیاد خود را انفاق کرده است و پس از مرگ هشتاد هزار دینار بیشتر نداشته است (۱)

طبقات الاطباء این طور وصیت نامه اش را ضبط نموده است یقول العبد الراجی الواثق بکلام مولا محمد بن عمر بن‌الحسین الرازی و هوفی آخر عهده بالدنیا و اول عهده که ترجمه فارسی آن اینست .

فخر رازی در بستر بیماری در هرات بود و بشاگرد خود ابراهیم ابن ابی‌بکر اصفهانی هدایت داد تا وصیت نامه او را در ۲۱ محرم ٦۰٦ بنویسد بسم‌الله‌الرحمن‌والرحیم بنده امیداوار بکرم حضرت باری محمد بن عمر بن‌الحسین‌الرازی میگوید آنگاهی رسیده که با خدای خود باز گردم خداوند بزرگ را حمد و ثنا میخوانم که ذکر اورا

(۱) المجددون فی‌الاسلام .

فرشتگان بزرگ در عالم بالا دارند و پیغمبران گزیده که در او قات مشاهدات خود دارند گفتگوی حدوث و امکان نیست زیرا میخواهم در لامکان پرواز نمایم و سپاس گزار او لوهیت او شوم و بر آنم مطابق شایستگی او وبندگی خود حمد گویم یا ندانم بتوانم یانتوانم چه‌نسبت خاك را باعالم پاك و درود برملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین و همه بندگان صالح من برای برادران دینی دوستان ایمانی خود میگویم مردم میگویند : چون آدمی بمیرد علاقه او از جهان و خلق قطع گردد این مخصص از دو وجهه بیرون نیست اول آنکه اگر اعمال صالح و یادگار نیك از آدمی بماند سبب دعای مردم خواهد شد و دعا در حضور حضرت باری اثر نیکو دارد و دوم آنکه آدمی در باره مصلحت اولاد و فرزندان و زنان ورد مظالم اهتمام نماید اما نسبت بموضوع نخست مردی بودم دوستدار دانش و در همه موضوعات مطالبی نوشته ام از نگاه کمیت و کیفیت در نوشتن توقف نکردم صرف نظر از آنکه حق و باطل و غث و ثمین بوجود آمده باشد و کتب معتبره را مطالعه کرده ام دانسته ام که این عالم محسوس زیر نظر تد بیر خداوندی بی‌مثل است که از مکان و زمان و اعراض و جواهر منزه است و بعلم و قدرت و رحمت موصوف است وقتیکه بکتب کلامیه و طرق فلاسفه آشنا شدم و درین راه خدا داناست رنج عظیم بردم باآنقدر رنج سودی

نبردم زیرا هرمو ضوعی در صفحه قرآن عظیم‌الشان تـجلی میکرد و قرآن بما میفهماند که همه خود را تسلیم عظمت مطلق جل‌جلاله کنند و قرآن عظیم انسانرا از نقض و ابرام بیجابی نیاز میسازد چه حقایق و معا نی در مضایق الفاظ نگنجد و عقل بشری در تنگنای قوانین‌منطقی و براهین فلسفی نابود میگردد و عقول بشری مضمحل میگردد .

از آنرو میگویم آنچه از دلائل ظاهره و براهین باهره دانسته ام وجوب وجود خداوند یکتائی است که از شریك بیزار است چون‌ازلیت و قدمت و تدبیر و تقدیر و فعالیت اینها اموری است که بدان معتقد و برمن ثابت و محرز است و خدا را برهمین عقیده ملاقات میکنم و اما آنچه غموض داشته و عقل من بدان نرسیده بدستیاری قران و پیروی از ائمهٔ دین و پیشوایان بمیزان آیات و روایات سنجیده و فهمیده و نگاشته ام پروردگارا ! همه میگویند تو ارحم‌الراحمین و اکرم‌الاکرمینی بزرگی تراست آنچه در خاطر من و از قلم من بیرون آید و هرچه در دل داشته و نگاشته ام از علم تو بیرون نیست دانسته ام که مقصود من ابطال حقی یا تثبیت باطلی نبوده است آنچه من سزاوارم و رحمت تو سزاوار است بامن بکن و آنچه سونیت است مرا جزاء فرما و اگر میدانیکه بقدر دانائی و در حدود توانائی خود سعی داشتم که درتقریر

و تحریر جانب حق را فرو نگذارم نگویم و نه نویسم و آنچه را که حق تشخیص و صدق دانسته ام آرزویم اینست که این بندهٔ ناتوان را برحسب نیت من کیفر دهی نه به حاصل کار و محصول افکارم از فکر بشری ضعیف چه خیزد تو بزرگتر ازانی که مرا بلغزش مواخذه کنی بر فضل و لطف خود برمن به بخش ، میگویم که دین من اسلام و کتاب من قرآن و پیرو رسول‌الله میباشم و اعتماد من بقرآنست ای خدائیکه مناجات بندگانرا شنوی یا مجیب‌الدعوات ای پدید آرنـده ممکنات . آیا مرا محروم میداری من‌حسن ظن وامید قوی بتوداشتم امید

خدایا فرمودهٔ توست انا عندظن عبدی بی وهم‌توگفته‌ئی‌امن‌یجیب المضطر اذا دعاه وهم در قرآن آمده (و اذاسئلت عـبادی عنی فـانـی قریب) بادستی تهی روبتو آورده ام چندانـکه توغنی هستی و من محتاجم جز تو خدائی ندارم امید مرا نومید مساز دست مرا گیر وعذر مرا بپذیر پیش از مرگ و بعد از مرگ برمن رحمتی فرما و ترك من مگو و مرا در پناه خویش جا ده جان دادن را برمن آسان کن .

و آلام و اسقام را دور کن و تو رحیم‌الراحمینی .

اما کتب علمی که نوشته ام ورد و ایراداتیکه برمتقدمین کرده ام

و کسانیکه از حاضران و یا متاخرین که اشکالات مرا میخوانند یا آن اعتراضات را بجا فکر میکنند و یا مغرضانه و عادی تشخیص میکنند اول امیدوارم مرا از دعای خیر فراموش نکنند و در صورت دوم از گفتار بد خود داری کنند زیرا مقصود من از اطالهٔ بحث جز تشحید خاطر ودانش دوستان و تقویه افکار مطالعه کنندگان نبوده بهرصرت خدا آگاه و بهترین تکیه گاه است .

امامهم دوم این صلاح امور فرزندان وزنان است دراین باره‌نیز امیدواری من بعنایت بردرگاه وی‌است وسپس به‌محمد که خدایش همسایه محمد بزرگ سازد از نظر بلندی مقام دینی ودنیوی جزآنکه وقت مقام سلطنت بزرگتر از انست که بکار های کوچك صرف شود و بهتر آن دیدم که امر وصایت و موضوع کفایت امور اطفال و انجام مهمات اطفال خودرا بفلانی (۱) باز گذارم قبل از هرچیز اورا به تقوی پرهیزگاری توصیه میکنم .

فان‌اله مع‌الدین اتقواوالذین هم محسنون .

وصیت‌میکنم وبازمیگویم درتربیت فرزندم ابوبکر کوشش بیشتر

---

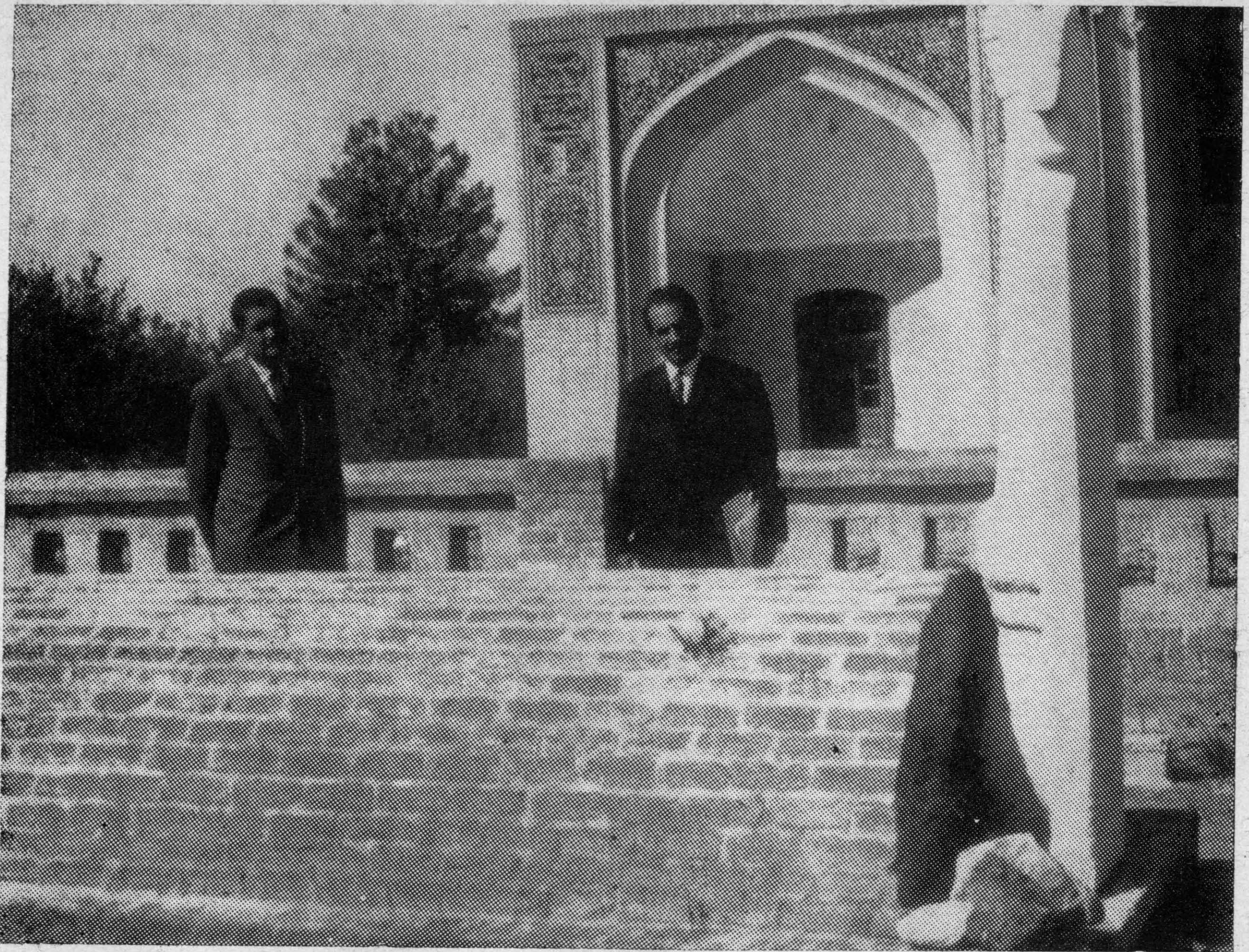
(۱)فلانی معلوم نشد که مراد فخرالدین رازی کدام شخص بوده‌است

کنند چه آثار ذکاوت و هوش ازو پیداست و از خدا میخواهم که بفضل خود را بمقامی بلند رساند اوراوهمه شاگردان خود وکسانیکه بر آنها حقی دارم باید که هدایت و وصیت موابکار بندند چون من‌مردم مرگ مرا از مردم پوشیده دارند واز خاك من کسی اطلاع پیدانکنند و به‌تشییع نیایند مرامخفیانه‌پس ازتغسیل وتکفین بکوهیکه درنزدیکی قریه مزداخان واقع است برده ودرانجا بخاك بسپارند وچون مرا در لحد گذارند از آیات قرآن آنچه بالهیات است بقدر امکان بخوانند سپس خاك برمن ریزند پس از انجام گویند ای خداوند کریم نیازمندی بر در خانه تو آمده باو احسان نما . (۲)

(۲) نقل از مقدمهٔ رساله کمالیه فخرالدین رازی

مدفن فخرالدین رازی

مرگ مردان بزرگ ومدفن ومرقد شان در تاریخ همیشه مورد کاوش و تحقیق مورخین قرار میگرد و دلیل آن اینست که هر کس میخواهد دانشوریرا در جوار خود منسوب سازد ولی از نگاه حقیقت نگری وفات مردان بزرگ تاریخ که همیشه انظار محققین را بخود جلب میکند مورد فحص و جستجوی ، عمیق است تاجعل و اخبارا حادو کسیکه شبه در تاریخ میاند ازد واضح شود و همین جعلیات است که بسیار مردم راسرگردان میسازد تایك واقعیت روشن شود مقبرۀ فخرالدین رازی بتذکر جمهور تذکره و طبقات نویسان در هرات است وشهرت بسزائی دارد که دگر دلیل راه ندارد ولی وقتی در مجمع‌الفصحا دیدم که در اورگنج نوشته بود وراجع بهرات تذکر میدهد من شنیده ام حمداله مستوفی درنزهت‌اقلوب میگوید (وازمزار کبار اولیاء و علماء تربت شیخ عبداله انصاری معروف به پیر هری و خواجه محمد ابوالولیه و امام فخرالدین رازی است)



مقبره امام فخررازی در هرات

گر تراپرسد کسی ازشهرهاخوشتر کدام
درجوابش راست خواهی گفتن اوراگوهری

این جهانرا همچو در یادان خراسان را صدف
درمیان این صدف شهر هری چون گوهری

درتاریخ مزارات هرات تاء لیف عبداله بن عبدالرحمن الحسین مشهور باصیل الدین واعظ که این را برای ابوسعید کورگان نوشته‌است راجع به‌مزار فخرالدین رازی میگوید (کمـالات ایشان فـوق‌الحصرو البیان است ولادت ایشان دربیست وپنجم ماه رمضان سال پنجصدو چهل وچار هجری وفاتش درروز ۲ شنبه عید فطر ٦٠٦ هجری ومشهور است که حین وفات این رباعی را انشاء فرموده اند .

هرگز دل من زعلم محروم نشد
کم‌ماند زاسرار که مفهوم نشد
هفتاد ودوعلم درس خواندم شب وروز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد

مدفنش درخیابان هرات معروف ومشهور وبفیوضات ربانی شرف و معمور است) رباعی‌فوق درلوحه قبرآن جناب منقوش است درتذکره

دولتشاه سمرقندی اینطور تذکررفته است (وفات امام فخررازی درهرات بوده مدفن مبارك او در خیابان است و عزیزی در تاریخ وفات امام میفرماید .

امام عالم وعامل محمد رازی
که کس ندید ونه بیند ورانظیرو همال
بسال ششصد وشش کشته شد بشهرهرات
نماز دیگراثنین وغرهٔ شوال

لفظ کشته شدن راکه این شاعریاد کرده است این شبه ایست که ابن القفطی (۱) درتاریخ الحکماء نوشته است که کرامیه های هرت اورامسموم ساخته اند وچند ماه دربستربیماری افتاده بود تا وصیت نامه اوبذریعهٔ ابراهیم بن ابوبکر اصفهانی شاگرد او املاء گردید مختصر سوانح امام فخررازی را حبیب حسن سهانپوری بنام (هدیه

(۱) کان علی الکرامیه وبین خطاء هم فقیل انهم توصلوا الی اطعامه السم فهلك وكان يركب وحوله السيوف المجذبه)
اخبار العلماء باخبار الحکماء للوزیر جمال الدین ابی الحسن علی بن القاضی الاشرف یوسف القفطی المتوفی ۶۴۶ .

سلطانی) بنام امیر حبیب اله خان امیر افغانستان نوشته و سیوره المحمد را ترجمه نموده است میگوید :(وفات روز عید فطر در ٦٠٦ بمدینه هرات بوقوع آمده وشیخ عبدالحق دهلوی در رساله مرج البحرین از امام فخرالدین رازی توصیف کرده است .

وقتیکه مادر سلطان حسین میرزا (فیروزه بیگم)فوت میشود معین الدین محمد الزمچی اسفزاری در روضات الجنات فی اوصاف المدنیه الهرات درچمن اول ازروضه بیست وچهارم مراسم تکفین آنرا ذکر نموده چنین مینگارد (ومدفن ومرقد درشارع خیابان که آرامگاه جانهای پاك اکابر اسلام است قریب بمزار فیض آثار امام الجن والانس امام فخرالدین عمررازی نوراله مرقده مقررگشت وگنبد رفیع وعمارات بدیع دران صفیره خلد آئین بنا فرمود وحالا از میا من پرتو التفات حضرت سلطانی آنموضع بقعه ایست چون سقف مرفوع معمور در غایت نزاهت و نظافت و مانند ریاض دارالسرور در نهایت صفا ولطافت»

درکتاب الفوائدالبهیه فی تراجم الحنفیه اثرمولوی محمد عبدالحی لکنوی آمده است فخررازی درهرات بسال ٦٠٦ فوت شد .(درعیدفطرت) وسخن ابن القفطی راکه اورا کرامیه ها مسموم نمودند تصدیق میکند

دوکتور صفا درتاریخ ادبیات‌خود صفحه ۲۰۵ مینگارد (ولادت اوبسال ۵۴۳ ووفـاتش بسال ٦۰٦ درشهر هـرات اتفاق افتـاده است) در کتب‌اهدائی مشکوه نوشته شده (امام‌فخرالدین رازی‌درپایان زندگی درخوارزم بسربرده ودر انجا بیمار ودر شهر هرات درگذشت‌درروز یکشنبه ۲۱ محرم. ابن‌اصیبعه درطبقات الاطباء هم وفـات فخرالدین رازی زادرهرات مینویسد(ایضاء الی بلده خوارزم ومرض بهاوتوفی ببلده هرات) وهمین طور ابن‌قفطی میگوید.

(استوطن مدینة هرات وتملك بها ملکا او اولاد اواقام بها حتی مات دفن بظاهر هرات عندجبل قریب منهاً .)

سید محمود خیری درکتاب دانشمندان نامی اسلام مولف خود مینویسد (وفات فخررازی روز دوشنبه عیدفطرسال ٦۰٦ هجـری بعمر ٦۲ سالگی در هرات واقع شده)

وهم دروصیت نامه خود میگوید مرا درنزدیك کوه مزداخان (۱)

• • • •

(۱) ازطرف شاهان غوری وسایر سلاطین بعدازامام ده‌زوج‌اراضی آن منطقه وقف ادامه تحصیلات شاگردان امام گردیده که قرنهاجمعی در حواشی مزار آن علامه بقرائت قرآن کریم و تحصیل علوم اسلامی

دفن کنید کلمه مزادخانرا یاقوت در معجم‌البلدان چنین میاورد .

المزقان بلدة من نواحی‌الری معروفه اخرجت قوما من اهل العلم وهی بین‌الری وساوه ومزدقان مدینة صغیرة من مدن قهستان قاله السلفی فی کتاب معجم السفر . . قال شهیق بن شروین بن‌محمد بن‌الفرج الارموی بمزدقان وکان بخدم‌الصوفیه برباط بمزدقان و یعنی بقهستان ناحیةالجبل فهما واحد) و یا کوهی‌بوده در نزدیکی مقبره‌اش که مزدخان نام داشته زیرامی‌بینیم یك قریه نه تنها دریك شهر بلکه درشهرهای دیگرهم به همین‌نام یادمیشود وکتب جغرافیائی تاریخی مشحون ازین ناحیهای مشترك است در دوموضع .

در وفیات الاعیان ابن خلکان میگوید درهرات به نزدیك کوهی که مزداخان نام دارد فخرالدین رازی‌مدفون است .

بقیه پاورقی صفحه ۲٤۸

استغال داشته ودراثر آن نام قریه مزداخان بناحیه مقریان تحول یافته وتاحال بهمین اسم معروف است درین اراضی نزدیك مزار امام یك سلسله عمارات ومدرسه ومسجدی هم آباد گردیده که چندین قرن معمور ومجمع علما ، وقاریان بوده است .

پیام حق شماره ثور ٤۲

ودر طبقات الشافعیه سبکی مدفن فخرالدین رازی را درهرات می نویسدکه درعمر ۶۳ سالگی‌سال ۶۰۶ درعید فطربوقوع‌بپیوسته‌است

مولانا عبدالسلام ندوی به تبعیت دیگر طبقات نویس‌ها که سوانح امام فخرالدین رازی رابـاردونوشته وفات امام رازی رادرهرات تصدیق **میکند** .

در جلد هفتم روضة‌الصفا در موضوع خیابان که مقبره فخر رازی است چنین تذکر رفته« واز موضوع میمون که بلطافت آب وهوای آن درربع مسکون موضعی نیست خیابان هرات است وبی شائبه تکلف وغائله تصلف مضمون کلمه روضه من‌ریاض الجنه درشان آن آیتی وفحوای مقول روضه ماء و نهرهای سلسال در اوصاف بساتینش روایتی

از غایت تنزه خوبی ودلکشی
پنداشتم که جنت عدن است در خوشی
در بر گرفته شاخ شجر های او حلل
بر سر کشیده خاك چمن های او وشی
بر سقف های گنبد خضر از عکس او
گلهای گونه گونه زحمراء آتشی

مزارات اکابر ومشایخ وعلماء وصلحا دران موضوع متبرك

بسیار است و خطائر و سقاع در یمن ویسار آن بیشمار و در زمان جاهلیت نیز این مقام میمون و مکان همایون قبلهٔ دعوات وکعبهٔ حاجات خاص وعام بوده واکابر واصاغر ومقیم ومسافر بدین منزل شریف تمین و تبرك می جسته اند چنانکه حالا عیدگاه و مصلی‌خلائق است و در زمان سابق آن را کوی خدایگان میگفته اند و پادشاه را بـلغت فرسی خدایگان نامند و از جمله معظم مزارات که دران موضع بابرکات واقع است مزار فائض الانوار کامل موفق وفاضل محقق امام الجن والانس الموصل الی ریاض القدس امام فخرالدنیا والدین عمرالرازی است تغمده‌الله بغفرانه که در علم معقول و منقول گوی تقدم در فضاء وفضیلت ازجمیع متاخرین ربوده واز بدایت تدوین علم کلام تاغایت مثل آنجناب متکلمی مانند او درین کهنه دیر در زمره ما صدق مفهوم موجب‌المفر نیامده»

ابن خلکان مزداخان را از توابع هرات میداند و میگوید .

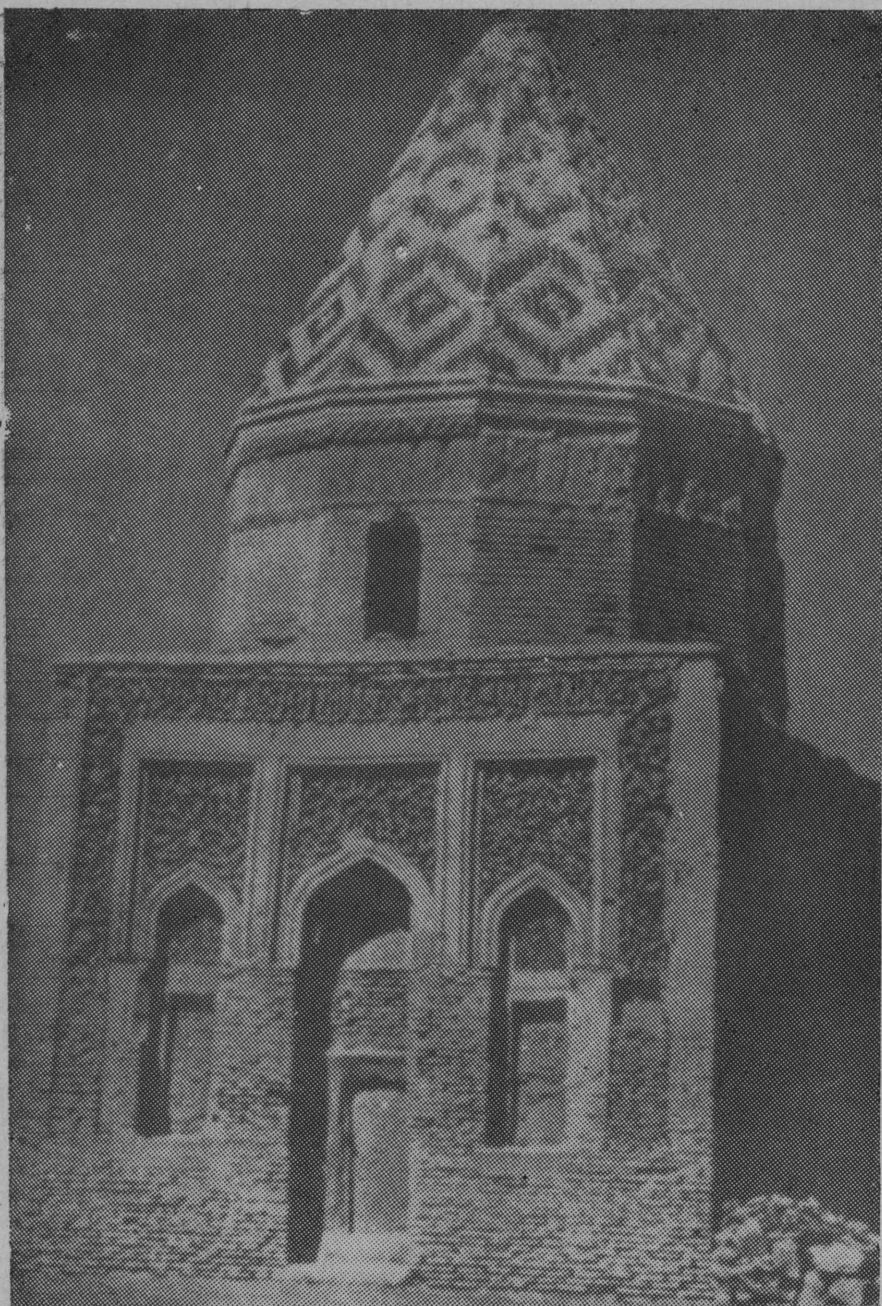
وتوفی یوم‌الاثنین وکان عیدالفطر سنه ست وستمایـه بمدینة الهراة دفن آخرالنهار فی‌الجبل المصاقب لقریة مزداخان ومزداخان بضم‌المیم وسکون‌الزاء وفتح‌الدال المهمله وبعـدالالف خـا معجمه مفتوحه و بعدالالف الثانیه نون و هی قریة بالقرب من هراة و قد تقدم

الکلام علی هراة . شهرزروی در نزهةالارواح و روضةالافراح گوید . بهرات مسافرت کرد (سلطان برای او مدرسه بنا نهاد فخرالدین رازی در آنجا رحل اقامت افگند و تـا اخیر ایـام حیاتش در هرات مشغول تدریس و موعظه بود تا آنکه در سال ٦٠٦ هـجری در سن ٦٠ سالگی داعی حق را لبیك اجابت گفت و در دامنه کوه مزداخان که قریه ایست نزدیك هرات مد فونست .)

در جواهرالمضیئه تالیف محیالدین ابن عبدالقادر بن ابیالوفا بن محمد بن محمد بن نصرالله بن سالم بن ابی الوفا الـقرشی الـحنفی المصری المتوفی ۷۷۵ آمده است .

محمد بن عمرالرازی ابوالفضایل الامام فخرالدین مات بهراتسنه ست و ست مۀ رحمةالله تعالی .

سید زینالعابدین بن موسوی که در حیدرآباد دکن الاربعین او را تصحیح نموده ضمن شرح حال امام فخرالدین رازی مینویسد (ومات بهراة یوم الاثنین یوم عیدالفطر فیَ سنه ست و ست ماته در مجمل فصیحی تالیف فصیح احمد بن جلالالدین محمد خوافی متوفی ۷۷۷ آمده است (به تصحیح محمود فرخ (ضمن واقعه ٦٠٦ وفـات امام



پسکو سیرف در کتاب جمهوریت سوسیالستی ترکمنستان آبده فخرالدین رازی را درقرن ۱۳میلادی می نویسد که در اور گنج خوارزم میباشد ولی قرار اسناد که در خود کتاب موجود است قبر امام درهرات است

الجن والانس امام فخرالدین رازی مدفونا بخیابان هرات) .

استاد جورج قنواتی در رسالهٔ که شرح حال و آثار فخر رازی نوشته است و پروفیسر دبورکوی بمن اهدانمود از زبان ابن‌البصبری مینویسد « دفن فی داره فکان یخشی ان‌العوام یمثلون بجثة لما کان یظن به من الانحلال »

مقبره فخرازی و چندتن دیگر ازمشاهیریکه در جوار او مدفونند .

خیابان هرات‌را که‌کوی خدایگان میگویند ازنزهتگـا هـای شهر باستانی هرات است که محمد زمچی اسفزاری چنین نام میبرد .

(ازمواضع میمون که‌به مبارکی آن زمینی مسکون نشان نمیدهند خیابان هرات است که بلطایف هوا وعجایب خطایـر وغـرایب بنـا ممتاز است ودر بزرگی مزارات ولطایف عمـارات ومقابـر وبقـاع متبرکه که یمین ویسار آن واقع است از شرح و بیان بی نیاز است و آن جائیست که از قدیم‌الایام چه در وقت جاهلیت و چه در روزگار اسلام همیشه میمون و مبارك و قبله دعوات و کعبه حاجات خلائق بوده و همه مردم از اصاغر و اکابر و مقیم و مسافر بدان مقام شریف تیمن وتبرك جسته اند ودرهمه زمان وادیان معابد وعیدگـاه ومقـابـر و نزهتگاه خواص و عوام بوده چنانکه حالا مصلی و گشت جای‌مسلمانان است . »

بادهای مـوسمی هـو میزند واز خلال ناجوهـای انبـوه میگـذرد و سرمه ریگها در گوشه های دیوار ها بهم میافتد مردان بزرگی درسینه خیابان ازینسو و آنسو بخواب جاوید رفته اند .

دوستان و اخلاص کیشان او بعد از مرگ او توصیه کردند تا در جوار این مرد مدفون شوند.

آنچه دانشمندانیکه اصیل‌الدین واعظ در تاریــخ مزارات هرات تذکر نموده که در جوار این مرد عصر خوابیده اند بدین گونه یــاد میشود .

۱ـ شیخ قوام‌الدین بسطامی قدس‌الله سره که عالمی ربــانــی و ینبوع‌مکرمت و نیکنامی است و از اقران شیخ علاالدوله سمنانی و شیخ قطب‌الدین جامی است و در سال ۷٤۳ هجری وفات یافته بموجب وصیتش او را در خیابان در حظیره امام فخرالدین رازی دفن نمودند .

۲ ـ مولینا جلال‌الدین افتخار ، که از جملهٔ علماء هرات میباشد و در فن قرائت ید طولائی داشته و جمیع قراءت عشره را بــر شیخ الاسلام و خاتم المجتهدین شمس‌الملت والدین محمدالجزری خوانده ودر علم حدیث مهارت وقابلیت خوبی داشته وکتابخانه خود را وقف طلاب نمود در سال ۸۲۳ هجری وفات یافت مدفنش در خیابان در سر کوچه فخر رازی میباشد .

۳ـ خواجه لطف‌الله بن‌عزیز واعظ که یکی از افاضل هرات که درفن تفسیر ماهر بوده و روزهای جمعه در مسجد جامع وعظ مینموده است اینهم درسال ۸۲۳ هجری فوتشد ودرجوار مقبرهٔ امام فخرالدین رازی گنبد ممتاز داشته و حال خراب شده است دفن شد .

٤ ـ مولانا یوسف خلاج اعلم علمای عصر خود و در علم معقول ومنقول بهره کافی داشته و از طرفی مردی صاحب حال وجد و شور است مدفنش در حظیره امام فخر الدین رازی است .

٥ ـ مولانا صفی‌الدین خوافی در علم فقه یکه تاز عصر خود بوده و در فضل و تقوی شهرت بسزائی داشته و مدفنش در حظیره امام فخرالدین رازی است .

٦ ـ سید یونس از اعزه سادات و محدث یکانه عصر بوده و زبان فصیحی داشته مدفنش در حظیره امام فخرالدین رازی است .

۷ـ مولانا نارکن‌الدین که خلف الصدق شهاب‌الدین بسطامی است و اکثر کتب را بخط خود نوشته و در علم باطن و عرفان واخلاق وارد بوده و در سال ۸۳۸ فوتشد مدفنش در حظیره امام رازی است .

۸ـ مونالا سیف‌الدین فارسی از متقیان روزگار وشاگرد میرسید شریف جرجانی‌است که در علم معقول صاحب کمال بوده و مدتهای

زیادی در مدرسه غیاثیه متصل مسجد جامع نشر علوم مینموده و از تدریس او بسیار شاگردان افاضه دانش نموده اند و مدفنش درحظیره امام فخرالدین رازی است .

۹ـ مولانا جلال‌الدین کرمانی که یگانه زمان خود و جامع علم ظاهر و باطن بوده و شیخ جمال‌الدین ابوبکر اسحق کازرونی از شاگردان مبرز آنست از راه شعر بافی امرار معاش مینموده ودر تصوف اشراق قلبی شوقی مفرط داشت و در حظیره امام فخرالدین رازی مدفـون میباشد .

۱۰ ـ مولانا حاجی محمد فراهی که از طرف اصحاب مولانا شیخ نجم‌الدین خوافی است که مرد مطالعه چی و عالیقدر بوده و در سال ۸۶۰ فوتشده ودر خیابان در حظیره امام فخرالدین رازی مدفون گردید.
چون دراین تازگیها خـودم بهرات به آرامگـاه امـام فخرالدین رازی رفته نتوانستم لهذا بدوست ادبی شاغلی فکری سلجوقی نگاشتم تا لوح سنگ امام با خصوصیات آبدهٔ اورا تذکر دهد لهذا چند سطر زیر از یاداشتهای آن محترم میباشد که به معرض مطالعه گـذاشته میشود .

امام فخرر ازی بسال ۶۰۶ در هرات وفات نـموده این ربـاعی

تاریخ وفات اوست .

امام عالمو فاضل محمد رازی

که کس ندیده ورا در جهان نظیرو مثال

بسال ششصدو شش در گذشته شد بهرات

نماز دیگر اثنین وغره شوال

(این رباعی را در ایوان جدید نوشته ام) بقول ابن خلکان هکاری برمکی دروفیات الاعیان اورا درمزداخان دفن نمودند مزداخان بمعنی خدای خانه است و این قریه را اکنون قلعه خانان میگویند . مزار امام فخر رازی در هرج و مرج صفویه خراب شد و باز دوباره آنرا احیا نموده اند یعنی در عصر سلطان حسین میزا عمارتی عالی داشت که خواند میرهروی در خاتمه کتاب خلاصة‌الاخبار از آن عمارت تعریف مینماید .

صورت قبرامام رازی بااندك محجر و قطعات شکسته لوح مزارش تا سال ۱۳۲٤ قمری بوضعی حزن انگیز باقی بود در سال مذکـور مرحوم حاجی آدم خان که مردی خیر و علم دوست بود ایوانی پیش روی مزارش آباد نمود و صورت قبرش را به خشت پخته درست کرد و لوح از سنگ مرمر سر مزارش تعبیه نمود و باغچه در مغرب مزارش

ترتیب داد این است لوح مزارش .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم : هذامرقدالامام الهمام الداعی الی‌الله فخرالحق و الشریعه والتقوی ابو عبدالله محمد بن‌الرازی القرشی التمیمی‌البکری از فحول ائمه علماء عصر خود بوده و از میامن انفاس متبرکه اش تصانیف فراوان در جمیع علوم منقوله و معقوله در روی زمین انتشار یافته درزمان سلطان‌المسلمین سلطان غیاث الدین در هرات ترقی نموده و سلطان مشار الیه مسجد آدینه راباسم شافعیه به جهت امام بنا نموده هرروز جمعه به نصیحت مسلمانان مشغول میشده و کمالات او فوق‌الحصر و البیان است ولادتش در بیست وپنجم شهر رمضان‌المبارك سنه ٥٤٤ وفاتش یوم شنبه (کذافی اللوح) عید فطر سنه ششصدو شش مشهور است که در حین وفات این رباعی (انشا د فرموده) .

هرگز دل من زعلم محروم نشد

کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

هفتاد دوسال (کذا) درس خواندم شبو روز

معلوم نشد که هیچ معلوم نشد

راقمه محمد صدیق امام ارگ بنای مرحوم حاجی آدم خان تا سال ۱۳۲٤ شمسی بهمان وضع آباد در ساز ۱۳۷۰ هجری قمری جلالتمآب

عبدالله خان نایب‌الحکومه سابق هرات و وزیر مالیه حالیه امرفرمود مزار امام سر از نو تعمیر شود مهندسین هروی ایوانی باشکوه پیش‌روی‌مزار طرح افگندند و ایوان سابق که چندان ارتفاع و وسعتی نداشت و هم اندکی بطرف جنوب واقع شده بود یعنی به‌مقابل مزار امام نبود آنرا برداشته و این ایوان عالی را پیش روی مزار بنا نهاده بکاشیهای در داخل ایوان بخط نستعلیق این عبارت را بقلم جلی وخط‌فکری کتابه‌شده (نقل کتیبه داخل ایوان) محمد ابن عمر بن حسین بن حسن بن علی القرشی التمیمی البکری معروف بابن خطیب و ملقب بامام فخرالدین‌رازی در سال ۵٤۳ هجری تولد گردیده و تمام دورهٔ حیات علمی شان در هرات واقع بوده مصنفات امام رازی بتعداد ۱۱۲ جلد کتاب تذکر میشود مفاتیح الغیب مشهور به تفسیر آن علامه معروف زمان است اوشان در زمـان سلطان شریعت پرور افغانستان ملك غیاث‌الدین محمد غوری مقام شیخ الاسلامی داشته در مسجد جامع هرات بدرس علوم و وعـظ برای عموم اشتغال میفرمودند و در سال ٦۰٦ دنیای فانی را وداع کرد و هنگام فوت این رباعی را خوانده بود .

هرگز دل من ز علم محروم نشد
کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

هفتادو دو علم درس خواندم شب وروز

معلو مم شد که هیچ معلوم نشد

مقبره این علامه بزرگوار بقول عموم مورخین در هرات و همین موضع موجوده است تجدید عمران و آثاری که درین محل مشاهده میشود در عصر فرخندهٔ التموکل علی‌الـله اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان بتوجه جلالتماب عبداله‌خان نایب‌الحکومه هرات آغاز وهم درسنه ۱۳۷۰ ق انجام یافت .

کسانیکه در مقبرهٔ علامه رازی مدفونند .

(۱)قاضی شمس‌الدین‌بن‌عبدالکریم طبسی معروف‌به‌شمس طبسی شاعر مقتدرهرات در خلف قبرامام رازی مدفون است .

شمس‌الدین طبسی شاعر بزگواریست وسالها درهرات قاضی‌بوده و از مردم متعین شهر هرات است . پدرانش از طبس‌بودند و در هرات میزیستند .

(۲) ضیأالدین خجندی شاعر معروف به ضیأالدین فارسی او نیز شاعر مقتدری بوده ودر هرات وفات در مقبره امام رازی‌مدفون است اماتربتش معین نیست .

(۳) کمال‌الدین عبدالرزاق پسر جمال الدین اسحق سمرقندی

مؤلف مطلع السعدین گورش پیش روی امام رازی واقع‌است وصندوقی عالی از سنگ مرمر بالای قبرش گذاشته شده است اما کتبه آنرا تراشیده اند .

(٥) مولانا حاجی محمد فراهی پدر مولانا معین‌الدین فراهی‌صاحب معارج النبوه لست که ــ بیرون محجر امام رازی با لاسر مزارش‌واقع است .

دیگر از بزرگان علم و فضل بسیار در اطراف مزار امام رازی مدفونند که تذکارآن باعث تطویل کلام است .

قبر امام در همین موضعیکه فعلا موجود است این را مزداخان میگفتند که در قرن دهم و یازدهم این موضع‌بنام قریه‌مقریان یادمیشد که ده زوج (۱) آب و اراضی دارد .

نهر مقریان بدو قسمت تقسیم شده سه زوج آن بنام نتره (۲)

(۱) زوج ــ یك‌اصطلاح دهقانی است کنه در هرات معمول است یك جوره گاوشدیار کرده بتواند و دربرخی‌دهات هرات زوج ــ حاوی یك زوج زمین معادل با شصت و یا هشتاد جریب زمین‌میشود.ودو ربع و نیم ربع هم در تقسیم آب مصطلح میباشد .

(۲) نتره آبشاریکه از نهر بزرگ جدا میشودبمقدار زمین‌مزروعه سنجیده شده زمین ها را آبیاری کند .

امام فخرالدین رازی وهفت زوج بنام قریه مقریان که‌تا امروز معروف است وحتی بکتاب آب بخشی زراعت هرات درج‌است ونتره امام فخر بمحاذ قبر آنست وازهمین سه زوج بمرور زمان ملك رعایاشده ویك زوج آن وقف مدرسه سعدیه هرات است .

وطوریکه اهل خبره معلومات میدهند یك ربع (حقابه)از نتره امام رازی باغ خود امام راآبیاری میکرده‌واین باغ تقریبا شش جریب‌زمین بوده وحوضی هم در وسط آن‌بوده‌است‌وامروزآن‌منطقه‌بنام محله باباجی یاد میشود اگر متصدیان امور درهرات آن باغ را احداث کنندوزمین هائیراکه برخی صاحب شده باشند روی اسناد دفتری ازآنها گرفته شود روح امام رازی بیشتر خوشنود خواهد بود .

همانطوریکه مدرسه بنام فخرالدین رازی درهرات افتتاح یافته‌باغی هم بنام امام ساخته شود .

بخش پنجم

معرفی آثار فخرالدین رازی

آثار فخررازی

آنچه ازآثار فخررازی، استنباط میشود درتمام علوم وفنون عصرخود آشنائی داشته حتی شیخ محمود آملی مؤلف نفایس الفنون مینویسد دشمنان فخرالدین الرازی به‌علاء الدین تکش خوارزمشاه گفتند اوشعر نمیداند وقدرت ادبی ندارد فخررازی کوشش بسیار نمود تاعروض قافیه رانیکو آموخت وبعربی وفارسي شعرمیگفت .

قرار تذکر طبقات‌الاطباء ومفتاح السعاده روزگاری در کیمیا وسیمیا هوس نمود ومبلغ زیادی‌رادرین راه صرف نمودشرح کتب ومؤلفات‌او میتواند تبحر اورا درتمام علوم نشان دهد البته مادرمکتب فخررازی ازمحصول فکری وتبحر اویاد میکنیم .

۱ ـ اختیارات العلائیه فی‌حرکات السماویه .

که کتابی است بفارسی نوشته وآنرا بعربی هم ترجمه نموده اند بچند نام اختیارات‌العلائیه فی‌اختیارات‌السماویه‌اختیارات‌العلائیه فی‌التاثیرات السماویه واختیارات‌العلائیه فی‌احکام السماویه‌واین کتاب‌بنام اختیارات علائی شهرت دارد احکام العلائیه که مؤلف کشف الظنون نام میبردهم همین کتاب‌است واین‌کتاب رافخرالدین رازی برای‌ابوالمظفر علاءالدین

محمد بن‌تکش خوارزم شاه نوشته است .

ولی قزوینی در شرح و تعلیق برچارمقاله میگوید .

امام فخرالدین رازی درکتاب‌اختیارات علائیه فی‌حرکات‌السماویه که کتابی است بفارسی و آنرا به زبان ساده برای پادشاه زمان خود ابوالمظفر تکش نوشته ودرپرداختن آن‌ازکتابهای بطلیموس وابومعشر بلخی وعمربن فرخان الطبری وگوشیار استفاده نموده است (وگوشیار را هرچند از علم ریاضی نصیب بوده‌است لیکن‌ازعلم منطق خالی‌است.)

۲ - رساله درنفی حیز و جهت مشتمل بردوفصل (فارسی) .

فصل نخستین درنفی جهت ـ فصل دوم درنفی مکان وشبهات خصم بربنیان براهین نگاشته وبعد از خطبه بلند بالائی چنین میگوید (اما بعد دوستی ازاخوان صفا وخلان وفا ازمن درخواست کرد تادرمسئله نفی جهت از ذات خداوند تعالی‌سخنی‌چندملخص تقریرکنم وآنچه‌وجوه وخصومت هست بی‌میل مداهنت بیاوردم ایزد تعالی این کلمات راسبب استیجاب درجات نجات‌کند وازخطاوذلل‌قلم ودل‌را نگاه داردبمنه‌وکرمه.

ودر اخیر رساله که‌در ۱۶ صفحه چاپ شده میگوید .

وبحمدالله آن دلائل را چنان تقریر کردیم‌که هیچ منصف‌رادرصحت آن شك نماند واما تأویل این متشابهات در تفسیر بزرگ خود گفته ام

والحمد المستحقه والصلوة والسلام علی نبیه محمد وآله وصحبه .

۳ – رساله در خدا شناسی .-

فصل اول در بیان دشواری وآسانی مطلوب.

〃 دوم در اقسام روندگان

〃 سوم در براهین واجب الوجود

〃 چهارم در اسرار نبوت.

〃 پنجم در اسرار معاد

〃 ششم در حکمت تکلیف

〃 هفتم ......

چنین آغاز یافته (الحمدالله حمدا یلیق بعلو شأنه و بلهر برهانه وصلوات علی نبی الرحمه محمد وآله در خواست کرد دوستی که در دل وفائی داشت ودر سر صفائی تاورقی چند در راه خدای شناختن نوشته واین اوراق برسبیل ارتجال تحریر افتاد .

والتکلان فی جمیع الامور علی توفیق الحی والقیوم .-

واین رساله در ۳۴ صفحه چاپ شده که اخیر ان این جملات است (آخر مراتب البشریه اول المراتب الملکیه یعنی اخرین درجه آدمی باولین درجات فرشتگان پیوسته است این شخص این بود که از خوشی

دنیا نیك نبشکوهد واز رنج دنیا نیك تنگ در نیاید واگر کس باوی بدی کند او بقدر امکان با او نیکی کند زیرا که این شخص بلند همت شده باشد وخلق عالم در پیش چشم اوبجای رحمت اند وهرچه بیند از حق بیند واگر راحت یابد اورا شکر کند واگر رنج بیند بقضاهای اورا راضی بود وچون در نعمت منعم را بیند محب در مشاهده محبوب رنج را راحت داند پس هم در دنیاوهم در آخرت آنکس در بهشت باشد جعلنا الله بفضله ورحمة من اهل هذه الدرجات بحق محمدوآله واجمعين

٤ - رساله تحصیل الحق در اصول دین چاپ تهران فارسی.

که مشتمل بریك مقدمه وهشت باب است.

باب اول در احکام نظر ودران سه فصل است.

رر دوم در شناختن خدا ودران ده فصل است.

رر سیوم در صفات خدا ودران شش فصل است

رر چهارم در افعال خدا ودران شش فصل است

رر پنجم در نبوت خاصه وان شش فصل است

رر ششم در بیان معاد ودران شش فصل است

رر هفتم در امانت ودران چار فصل است

رر هشتم در اصول فقه ودران شش فصل است

بعد از خطبه میگوید (اما بعد چون ایزد تعالی مجلس فلان را دام توفیقه باصناف الطاف وانواع مکرمت خود مخصص گردانید از خزانه ذلك من فضل اله یوتیه من یشاء بفنون نعم ظاهر وباطن ممیز کرد — چنانکه هیچکس را در امتیاز او بمزایا فضل وافضال واستبداد بجهات کمال هیچ شبهت نماند و ـ فهرست آن سعادت و عنوان در جات آنست که جز دین مبین وحبل متین ومنهج قویم وصراط مستقیم اختیار نکرد. وان مذهب اهل سنت وجماعت است در اصول دین ومذهب شافعی مطلبی رضی‌الله عنه در فروع وچون دعاگوی مخلص اورا درین صنعت باو مشارکتی بود خواست تامختصری سازد مشتمل براصول اولیه در مسئله هائیکه دانستن آن از فروض اعیانست واخلال به تحصیل آن بهیچ وجه جایز نیست پس این مختصر ساخته شد تابعضی از حقوق وایادی او گذارده شود مرتب برد و جمله جملهٔ نخستین در ذکر اوله اصول ساخته شد تا بعضی از حقوق وایادی دین دوم در شرح بعضی ازمقالات عالم ودر اخیررساله حکایت ازپدر خود امام ضیاءالدین را میاورد که خواب دیده بودواین موضوع راصاحب تبصرةالعوام‌هم تذکر داده بود که در جایش آورده شده است .

٥ ـ رساله جواب نامه تعزیت بزبان فارسی در ده فصل .

فصل اول در تمثیل روح انسانی

رر دوم فنا این چثه مشاهده

رر سوم در بیان حقیقت روح انسانی

رر چهارم در بیان حقیقت مرگ

رر پنجم در بیان حقیقت درد فراق

رر ششم در بیان نصیحت وتنبیه

رر هفتم در بیان مراتب ارواح انسانی .

فصل هشتم در بیان حکمت مرك

فصل نهم در بیان حقیقت زیارت

فصل دهم در احوال خویش و حکایت درد عزا

بعد از حمد چنین تذکر میدهد .

اما بعد بدانکه این مجموعه رساله ایست که مولینا ملك الافاضل العلماء فخرالملك و دین ابو عبداله محمد بن عمرالرازی قدس روحه العزیز بحضرت بامیان نوشت درجواب تعزیت نامه که سلطان بهاءالدین فرستاده بود در وفات پسر وی نورالله حضرته مشتمل برمباحث شریف و اشارات لطیف بعد از آنکه فصول آن ذکر شد این جملات آغاز میشود « دعا ایام همایون و روزگار میمون سلطان معظم پادشاه اعظم خسرو

اکبر بنی آدم بهاءالدین شمس الاسلام والمسلمین الملك الملوك و افضل السیلاطین خلدالله سلطانه وایدقدرته وامکانه بر کافه مسلمانان وجمله اعیان لازم است الی ، آخر .

۶ – **رساله (سیرنفس) چاپ تهران** در زبان فارسی مشتمل بر یك مقدمه و دو فصل فصل اول (در بیان قوت عالمه و عامله) فصل دوم در پدید آوردن بسفر روحانی و جسمانی .

بعد از حمد وبرائت استهلال کتاب اینطور آغاز میشود اما بعد بدانکه این عاقله ما را که کمال جسم ماست او را دو قوت است که بعضی از حکماء ازان بدوروی عبادت کنند و چنان گویند که ازان دو نظر یکی بعالم صورت ماست که آنرا عالم سفلی گویند و یك نظر با عالم ملکوت است که آنرا عالم علوی گویند پس این دو نظر را که با عالم سفلی است قوت عامله گویند یعنی قوت کار کننده و آن نظر را که با عالم علوی است قوت علامه گویند یعنی قوت دانا و دانش دهنده .

و در اخیر رساله میگوید (و آنکه قدم همت از عالم عقل در عالم وحدت باریتعالی نهد آن پادشاهی که چون و چگونگی ندارد و همه اوست و همه در زیر تصرف قدرت اوست جل وجلا و تقدست اسماوه و هرك ازین اصل واقف باشد و سیرالعباد الی العباد حکیم سنائی

رحمةالله علیه (دیده باشد) بداند که این حکایت سیر نفس عاقله است و برین قیاس که نموده شد والله اعلم .

۷ – الفرق فی احوال مسلمین ومشرکین مشتمل (۱)

بر شش فصل و ده باب که این در عربی نوشته شده ولی سید محمد باقر سبز واری آنرا بفارسی ترجمه نموده و چاپ شده (در همان محتویات چارده رساله) .

باب اول در شرح فرق معتزله

باب دوم در شرح فرق خوارج

باب سوم درشرح را فضیان

باب چارم در بیان کیسائیان

باب پنجم در بیان فرق کرامیان

باب ششم در بیان فرق جبریان

باب هفتم در بیان احوال مرجئیان

(۱) استاد جورج قنواتی میگوید این رساله را استاد علی سالی درسال ۱۹۸۶ هجری قمری در قاهره چاپ نموده در شذرات الذهب وطبقات الاطباء بنام ملل ونحل ودر دراخبار الحکما باسم ریاض المونقه آمده است .

باب هشتم در بیان احوال صوفیان

باب نهم در بیان احوال متظاهران باسلام

باب دهم در بیان و شرح فرق بیگانگان در شش فصل

فصل اول در بیان احوال مردم یهود

فصل دوم در بیان احوال نصاری

فصل سوم در بیان احوال مجوس

فصل چارم در بیان فرق ثنویه

فصل پنجم در بیان احوال صائبیان

فصل ششم در بیان احوال فلاسفه

این کتاب را که بفارسی دیدم تمهید و مقدمه ندارد . برخلاف تمام کتابهای امام فخرالدین رازی و چنین آمده (و این کتاب مرتب است بر ده باب در اخیر کتاب فرق اعتقادات مسلمین والمشرکین میگوید .

گروه شاگردان من و شاگردان پدرم در اطراف گیتی هستند که ترویج دین حق و آئین رستگاری کنند و بدعتها را باطل کنند طعنه مخالفان شگفت نیست چه دشمنان منند و برمن حسد برده اند تعجب از دوستان مشفق و یاران متفق است که چگونه دم فروبسته و در کنج

خموشی نشسته باری در مقام یاری نبوده و رفتار دشمنان مرا دیده وظیفه خود را در دوستی انجام نداده اند کیست که نداند این جهان جهان احتیاج و نیاز مندیست دستی بکمك دوستی دراز کنند و قدمی بحمایت و مساعدت کس بر دارند اگر درین جهان بی نیازی امکان‌پذیر بود موسی بن‌عمران بـاآن یدبیضا واژدها کـردن عصا از خـداوند مسالت نکردی و نگفتی که (ارسله معی روعا یصدقنی) از خداوند توفیق خود و شما را خواهانم امید وارم بلطف و کرم بی نهایت خود مارا در دنیا و آخرت از عوامل و موجبات کیفر مصئون بدارد الحمدالله وحده وصلواة علی‌النبی المصطفی محمد و آله واصحبه .

۸ ـ **رساله درعلم فلاحت که مشتمل** بر ۱۲ مسئله است و این رساله گرچه منسوب بامام فخرالدین رازی است گمان‌میبرم‌که‌ازامـام نباشد واله اعلم و اینهم در ضمن چارده رساله که از امام فخرالدین رازی و دیگران درتهران چاپ شده است بدین‌گونه آغاز میشود (بدانکه فلاحت بزرگری و درخت نشاندن بود واصل کلمه شگافتن زمین است عرب گوید (المدید یفاح و لب زیرین شگافته را افلح گویند و این علمی است پرمنافع واصل همه صنعتهاست واول کسیـکه در زمـین فلاحت کرد آدم بود .

مسئله چه حیلت باید ساختن تا بادام لطیف و شیرین براید .

جواب بادام می باید آوردن و هرچه بزرگتر و لطیف‌تر باشد بر گزیدن و آنگه آنرا سه شبانه روز در آب سرگین افگندن و در روز چارم در آب و اندکی انگبین افگندن و پنج روز آنرا در زمین های نرم بکشتن و مغاکهای آن یك بدست بیش نشاید .

در ضمن کتاب جامع‌العلوم (شصت علم) خود رساله بفلاحت دارد که باین‌رساله‌فرق‌داردوبدینگونه نوشته‌شده‌دروی‌نه‌اصل‌است اصل‌اول در شناختن زمین نیك بدانکه گفته اند که دران زمین که خواهند که نیکی و بدی او بدانند جای بمقدار دوگز یا سه گز فروبرند آنگاه ازان گل دو سه پاره گیرند و در آب اندازند و یکساعت بگذارند و بعد ازان آن آب صافی را ذوق کنند اگر طعم آب خوش بود آن زمین نیك باشد و اگرطعم آن شوره و ناخوش بود آنزمین همین باشد .

۹ـ کتاب ستینی موسوم بجامع‌العلوم که‌در سال ۱۳۲۳ دربمبئی چاپ شده در شصت علم فارسی نوشته شده الکلام اصول فقه ، الجدل، الخلافیات المذهب ، الفرایض ، الوصایه ، التفسیر دلائل الاعجاز ، علم‌القرائت، علم‌الاحادیث، علم‌الاسامی والرجال، علم التواریخ ، علم المغازی ، علم‌النحو ، علم‌التصریف، علم‌الاشتقاق ، علم‌الامثال ، العروض

القوافی ، بدایع‌الشعر، المنطق،الطبیعات ، التعبیر، الفراسته ، الطب التشریح ، الصیدیه ، الخواص، الاکسیر ،معرفته الاحجاز ، الطلسمات الفلاحة ، قلع‌الاثار ، البطیره ، علم‌البزاة علم‌الهندسه ، المساحه ، جرالاثقال، آلات‌الحروب ، حساب‌الهند، حساب‌الهوای، الجبر والمقابله الارثما طیقی ، اعدادالوفق ، المناظره ، الموسیقی، الهیئت ،الاحکام علم‌الرمل، العزائم، الهیات ، مقالات اهل العالم ، الاخلاق ، السیاسات، تدبیرالمنزل ، علم‌الاخره ــ الدعوات ، آداب‌الملوك .

بعد از حمد میگوید مولف این‌کتاب محمد بن عمر المدعو بفخرالدین الرازی که‌چون ایزد تعالی مرا ازمواهب علمی حصه بداد ودرمباحث عقلی ومناهج نقلی برخاطر بکشادند .

این کتاب در بعضی طبقات بنام حدایق الانوار فی دقایق الاسرار ضبط شده و در حالیکه در کشف‌الظنون بنام جامع‌العلوم هم یاد شده . و آنموزج‌العلوم همین کتاب باشد که در برخی طبقات ضبط شده است و صاحب کشف‌الظنون گوید جامع‌العلوم فارسی الامام فخرالدین محمد بن‌عمر الرازی وهو مجله متوسط مشتمل علی اربعین علم واله

الحمدالله‌الذی انشاءنا بتصریف‌الخ و همین سخن در ستینی او نوشته شده ودر حقیقت صاحب کشف‌الظنون اشتباه نموه است . طوریکه شرح آن گذشت این را به تکش اتسز پدر محمد خوارزمشاه تالیف نموده است .

۱۰ ـ لطایف غیاثـیه :

که فخر رازی این کتاب را بنام سلطان غیاث‌الدین غوری بفارسی نوشته است که در سال ۱۳۰۱ در تهران چاپ شده ولی بنام اسرار التنزیل و در سال ۱۳۲۳ در مطبعه قاسمی واقع حیدر آباد بنام فوائد غیاثیه چاپ شده که در متن خود طوریکه مقابله شد تفاوتی احساس نمیشود تنها فصول آن در آغاز کتاب فرق دارد فصول چاپ تهران (آنرا بر چار قسم اول در علم اصول قسم دوم در علم فقه قسم سوم در علم اخلاق قسم چارم در دعا و شرایط آن و در اخیر نوشته شده تم کتاب ترجمه اسرار التنزیل الملقب بلطایف غیاثی ـ وچاپ‌حیدرآباد که‌بنام (فـوائد غیاثیه) میباشد نـوشته شده وآن را بـرسه مقـالت مرتبه ساختم مقاله اول در فضیلت علـم مـقاله دوم درتعریـف دلائل برهستی صانع عالم مقاله سوم درکیفیت دلالت احوال انسان برهستی آفریدگار) بعد از حمد میگوید (و ثنای بی منتها مرافریدگاریرا کـه

روزگار مارا بعدل سلطان اعظم شهریار عالم معزالدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین سلطان‌السلاطین فی العالمین ظل اله فی الارض ابوالفتح محمد بن ملکشاه قسیم امیرالمؤمنین بیار است وبواسطه‌عدل و عاطفت و حسن غایت ورعایت او عرصه عالم را از منکرات محظورات پیر است وانواع علوم عقلی ونقلی را مزید طراوتی پدید آمد و در اخیر میگوید چون باوملاقات کردم همین تحفه را باوتقدیم نمودم .

۱۱ ـ المسائل الخمسون

که در علم کلام است اینطور اغاز میشود الحمدالله الذی تحیرت العقول والارواح فی مطالعه بید کبریائیه وعزته . . . . . . وبعد ازخطبه بلند بالا میگوید واما بعد فهذا مختصر فی‌اصول الدین ادرجت فیه الدلائل والقواعد الاصولیه واهدیت بها الی الحضرت المشرفه الهم اوصل برکات معرفتك وتوحیدك الی دوله السلطان الکبیر واجمله فی‌الدارین متوجها مستوجبها للسعادات والکرامات ـ بفضلك یاارحم الراحمین .

مراد ازسلطان کبیر معلوم نیست که بنام کدام پادشاه بوده طبعا

یا سلاسطین غوری یا خوارزمشاهی بوده اند پنجاه مسئله کلامی را ذکر نموده (المسلة الاولی فیحدوث العالم ودر مسئله پنجاهـم خلیفه وقت ناصرالدین الله را معرفی میکند .

(المسئلة الخمسون فی ان الخلیفه فی زمان هذا هو امیرالمومنین الناصرالدین الله . . . . . .)

۱۲ ـ کتاب لوامع البینات شرح اسماء الـه تعالی والصفـات

در سال ۱۳۲۳ در مطبعه شرفیه مصر چاپ شده در این کتاب اسمای خدای تعالی را که در قران تذکر رفته شرح میکند بعد از حمد میگوید فانالله تعالی اسعدنی بالاتصال الی، حضرت السلطان المعظم العالـم العادلـبهاءالدین شمسالدین والمسلمین اعتلالملوك واعدلالسلاطین ابیالموید سام بنمحمد بنمحمد بن مسعود بنالحسین زینالله معاقد ملکه بانواع الخیرات وخصه فیالدارین باقسام السعادات وجعلنی منالمفرطین فی حبه والائه المستظلین بظل لوائه وواصلنی بحسن ملاحظه الی غایات المطالب روحانیه ونهایات المقاصد النفسانیه وکان ــن جملـه تلك العظیمه والـرتـب الجسمیه ان وفقنی الله لتنقیح

الکلام فی شرح اسماء اله تعالی وصفاته وتحقیق القول فی تفسیرُ نعوته وسماته فصنف هذا الکتاب وسمیته لوامع البینات ورتبه علی اقسام ثلاثه الاول فی‌المبادی والمقدمات الثانی فی المقاصد والغایات الثالث فی اللواحق والمتممات.

۱۳ ـ **معالم اصول‌الدین** که در مصر چاپ شده‌چنین آغاز میشودالحمدلله فالق الا صباح وخالق الارواح والاشباح خاطر العقول والحواس ومبدع الانواع والاجناس.

بعد ازخطبه میگوید اما بعد فهذا مختصر یشتمل علی خمسه انواع من‌العلوم المهمه فاولهاعلم اصول‌الدین وثانیهاعلم اصول فقه وثالثها علم الفقه ورابعها الاصول المعتبره فی اداب النظر والجدل واین کتاب را ابی‌العباس احمد بن‌محمد بن‌خلف بن‌راجح‌المقدسی متوفی ٦۳۸ شرح کرده ست . ـ (۱) ودر حاشیه محصل در مصرچاپ شده است

(۱) قرار تذکر استاد، جورج قنواتی‌چندین شرح شده‌ازقبیل‌شرح ابی عبداله محمد بن علی الفهری بن التلمسانی(المتوفی سنه ٦٥۸ و شرح احمد مولوی میرزا شرح مــلا مــیرزا سروانــی محمد بن حســن المتوفی ۱۰۹۸ .

۱٤ ـ محصل افکار متقدمین والمتاخرین چاپ‌مصر اینطورآغازمیشود

الحمداله المتعالی بجلال احدیته عن مشابهته الاعراض والجواهرالمقدس بعلو صمدیته عن مناسبته الاوهام والخواطر . . . .

بعد ازخطبه میگوید فقد التمس منی جمع من افاضل العلماء واماثل الحکماء ان اصنف لهم مختصرافی علم الکلام مشتملا علی احکام الاصول والقواعد دون التفاریع والزواید فصنفت لهم هذا المختصر واین محصل را شیخ طوسی شرح ونقده نموده وبنام عطا ملك ابن صاحب السعید وزیر نموده وشیخ طوسی در نقد محصل میگوید فان اساس العلوم الدینیه علم اصول‌الدین ودر اخیر میگوید که مفهوم آن اینست در روزگار مادر اصول دین کتابی غیر محصل که دلائل عقلی ویقینی داشته ندیدم ولی اسم کتاب محصل بمعنی‌خود مطابقت ندارد وبیان آن بردعوی آن موصول نیست ومردم میگفتند همین کتاب در اصول کافی است البته دارای غث وثمین است وعلاءالدین علی بن عثمان الماردینی متوفی۷٥۰ آنرا اختصار نموده وعزیزالدین عبدالحمید برآن تعلیق نوشته وعلامه

محقق علی بن عمر الکلاتبی القزوینی والمنطقی متوفی ٦٧٥ شرح مفصل نوشته است.

۱۵ ـ اساس التقدیس

که صاحب کشف الظنون آنرا تاسیس التقدیس ضبط نموده در علم کلام میباشد واین کتاب در مطبعه (کردستان علیه مصر) چاپ شده چنین آغاز میشود الحمدالله الواجب وجوده وبقاه) بعد از حمد میگوید اما بعد فانی وان کنت ساکنافی اقاصی بلاد مشرق الانی سمعت اهل المشرق والمغرب مطبقین متفقین علی ان السلطان المعظم العالم العادل المجاهد سیف الدنیا والدین سلطان الاسلام والمسلمین افضل السلاطین الحق والیقین ابابکر بن ایوب لازالت (۱)آیات رایاته فی تقویه الدین الحق

این کتاب در سال ١٣٥٤ در قاهره چاپ شده وچاربخش تقسیم شده قسم اول فی دلائل الداله علی انه تعالی منزه عن الجسمیة والحیز القسم ثانی فی تاویل متشابهات من الاخبار والایات .

(۱) برادر صلاح الدین ایوبی است که بحکومت فاطمیها در مصر خاتمه داده اند دربحث کرامیه ها شرح آن گذشت .

القسم‌الثالث فی‌تقریر مذهب‌السلف القسم‌الرابع مواصلة الکلام فی‌المتشابهات .

۱۶ ـ شرح عیون الحکمه :

درکتاب های اهدائی مشکوة شرح عیون الحکمت بنام فخررازی یاد میشود باین شرح . نگارشی بروش عرفان وعلم حروف از امام فخرالدین رازی آغازشده ورب‌لیسر الحمدالله‌المستحق للحمد ذی‌الجلال والبها والمجد هذا کتاب صنفناه فی الشرایع الالهیه والقواطع الدینیه‌علی آراء عقلاذوی الشریعه .

انجام تمت‌المنافع یتلوها الاصول الفقهیات انه ما قیل واعزما نیل والعون والتوفیق متن عیون الحکمه اثر بوعلی است که‌این شرح را فخررازی به سینه صدرالدین سرخسی فرستاده است .

۱۷ ـ اربعین فی اصول الدین

این کتابرا امام فخرالدین رازی برای پسر خود محمد نوشته‌است . بعد از حمد میگوید اما بعد فان‌الله تعالی لما وفقنی حتی صنفت فی‌اکثر العلوم الدینیه والمباحث الیقینه کتابامشتمله علی تقریرالدلائل والبینات

والاجوبه عن الشکوک والمشبهات اردت ان اکتب هذاالکتاب لاجل اکبر اولادی واعزهم محمد زرقه الله الوصول الی اسرار المعالم الحکمه این کتاب بسال ۱۳۵۳ هـ قمری درحیدراباد دکن چاپ شده است واین را قاضی سراج الدین ابوالثنامحمودبن ابی بکرارموئی شرح کرده است .

۱۸ ـ الرساله الکمالیه فی حقایق الالهیه

این رساله درفارسی نوشته شده این کتاب درسال ۱۳۳۵ به تصحیح سید محمد باقر درپوهنتون ایران چاپ شده بعدازاینکه الهیات راتعریف میکند خداشناسی را از همه علوم ترجیح میدهد میگوید چون دوستی از اخوان صفاکه ایزدتعالی نفس اورا برنقش های علمی وصورتهای حقیقی آراسته کرده است وهمت اوجزبه تحصیل علماء وحکماءمصروف نبود ست که ازمادر خواست کرد تامختصری نبشته شود مشتمل برآنچه حاصل کار خلاصه اندیشها انچنان شخصی را بسیار است واجب دیدم اجابت کردن پس این رسالت برسبیل اختصار نبشته شدست مرتب برده مقالت و در مقالت نخستین علم منطق بیان کرده اید و درین بسیار نکتها که درهیچ کتابی ازمتقدمین یافته نشود گفته شد

ودر مقالت دوم شرح قاطیغور یاس گفته شد ودر دیگر مقالتها شرح علم الهی وشرح علم طبیعی گفته شد ودر مقالت باز پسین بعضی از علم اصول هیئت گفته شد ودر جمله قدراین مختصر انکس بداند که کتابهای بسیار دراین علم مطالعت کرده باشد تاتفاوت اورامعلوم شود ولکن بحمدالله این بزرگوار ماابن کتاب رابرای‌اوساختیم برآن‌مطلع‌است‌وبر دقایق ان‌واقف واین کتاب را الرساله الکمالیه فی‌الحقایق الهیه نام نهادم ورین روتبارك وتعالی خواستم تاقلم را از خطا وذلت نگهدارد .

۱۹ ـ مناظرات .

رساله مناظرات‌فخررازی درسار ۱۳۵۵ درحیدرآباد دکن چاپ شده وشامل مناظراتی است‌که فخررازی درغزنی وسمرقند وخجند وبناکت بااهل دانش نموده‌است ولی شامل همه مناظرات‌اونیست زیرامناظرات دیگری هم‌نموده که بعضی رادرتفسیر کبیرنام میبرد دراین رساله خودش میگوید .

لمادخلت بلادماوراالنهر وصلت اولاالی بلده بخارا ثم الی‌سمرقند ثم النتقلت منها الی خجند ثم انتقلت الی‌البلده المسماه بناکت واتفقت‌لی

فی کل واحده من هذه البلاد مناظرات ومجادلات مع من کان فیهامن الافاضل والاعیان.

۲۰ ـ **تفسیر سورةالفاتحه یا مفتاح العلوم** که درسال ۱۳۵۳قمری در مصر به تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید چاپ شده چنین آغازمی‌یابد الحمداله الذی وفقنا لادأ افضل الطاعات ووفقنا علی کیفیة اکتساب الکمل السعادات بعد ازان میگوید اما بعد فهذا کتاب مشتمل علی شرح بعضی مارزقنا الله تعالی من علوم‌سورةالفاتحه و نسئل‌الله‌العظیم‌ان‌یوفقنا لاتمامه ، ولی مولف کشف الظنون میگوید این در دو جلد است ونام آن مفاتیح‌العلوم است ولی دریك جلدیکه چاپ شده از علوم بحث میکند. وعین همین تفسیر در تفسیر کبیر هم آمده است

۲۱ ـ **شرح قانون بوعلی** شرح قانون را بنام ثقة الدین عبدالکریم بن‌عبدالرحمن سرخسی نموده که ازوجهی باو سمت شاگردی داشته وخواسته است کمك مادی ومعنوی او را جبران کند براین کتاب احمد بن ابی بکربن‌محمد نخجوانی حواشی نوشته‌امام‌موفق‌الدین بن‌عبداللطیف بن یوسف بن محمد موصلی بغدادی از شرح امام رازی در بعضی موارد خرده گرفته چنین آغاز میشود حمدالله مقداراً له مزجه

والا جزاء ومدبر القوی والاعضاء ومنبع اصناف الداعو مبدع اصناف الدواء فان الله تعالی لماوقفنی للوصول‌الی مدارج المناهج الحکمیه . . .وکان‌من جمله العلوم الشریفه علم الابدان ولما وقفت علی کمال هذا العلم. . .ولما کان کتاب القانون للشیخ الرئیس احسن کتاب صنف فی هذا الباب‌باتفاق او لو الا لباب ان الکتاب الاول تمیز عن سایر کتبه باللطایف الحکمیه **صرفت نهایه فکری . . . . علی تفسیر عیونه انجام قال الشیخ‌وامامیاه** الحما مات فیکون ما فرغنا عن ذکره . . .الفصل الخامس عشرفی النبض الخالص بالنساء و هونبض الحبالی هذا تمام ما وجد هذا الکتاب . (۱)

۲۲ ـ لباب‌الاشارات . که کتاب اشارات ابن سینا را خلاصه‌و بطون آنرا نگاشته هذب فیه کتاب الاشارات بفیلسوف الاسلام شیخ الرئیس ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا المتوفی ٤۲۸.

درلباب الاشارات فخرالدین رازی میگوید.

هذ الباب کتاب الا شارات هذبه بالتماس بعض السادات والتکلان علی رب الارض والسموات.

---

(۱) فهرست اهدئی مشکاة

۲۳ ـ **المحصول که درفقه است** وآنرا ضیاءخجندی شاگرد امام رازی شرح نموده وقرار گفته نفیسی در مجله ایران امروز سال ۱۳۲۵ این کتاب را از روی کتاب المعتمد تالیف ابوالحسین محمدبن‌علی بصری معتزلی متوفی ٤٦۳ تالیف کرده است .

قرار تذکر عبدالسلام ندوی در سوانح امام رازی سراج الدین ابوالثنا محمود بن‌ابی بکر الارموئی المتوفی ٦۷۲ مختصر نموده ونام آنرا تحصیل مانده است وقاضی تاج‌الدین محمدبن‌حسین الارموئی المتوفی ٦٥٦ خلاصه آنرا حاصل نام‌گذاشته واشخاص دگری این‌را شرح ونقد کردند . (۲)

ابن ابی الحدید عزالدین عبدالحمید بن هبته الدین ابی‌حدید مدائنی معتزلی متوفی ٦٥٥ نقض المحصول را برد کتاب محصول فخررازی نوشته است (۳) .

---

(۲) رجوع شود بکتاب امام‌رازی ارد وتالیف عبدالسلام ندوی

(۳) فهرست کتابخانه اهدائی محمدمشکوة.

۲٤ ـ **ملخص** کتابی است که درمنـطق بروشـ‌متاخـران وفلسفه آمیخته ازطبیعی والهی وبروش‌متلکمان نوشته‌شده‌فخررازی‌دراین کتاب‌از کتاب نهایت خود والمعتبر ابی البرکات بغدادی متوفی ٥٤٧ نام‌میبرد ودر قسمت های قیاس وبرهان برارستوخورده میگیرد وقطب‌رازی درشرح مطالع بسیاری از شکوك اورا که‌درکتاب محصل وملخص‌است جواب میدهد (٤)وابوالحسن علی‌بن عمر السفرئنی الکتابی المتوفی ٦٧٥ شرح نموده ونجم‌الدین ابن البلودی مخـتصر نموده‌واثیـرالدین ابهری و شمس‌الدین البلودی شرح وحواشی نموده اند (٥)

۲٥ ـ **معراج رساله ایست** که فخرازی درپنج فصل موضوع معراج رابیـان میکند .

اغازان باب فی‌المعراج وفیه فصول الاول فی‌بیان امکانه اعلم‌ان المعراج له‌مرتبتان معراج من‌بیت المقدس ومعـراج‌من بیت الـمقدس الی السموات .

---

(٤) کتب‌اهدائی محمد مشکوة

(٥) کشف الظنون .

انـجام انلان المعنی ان ماهوالمطلوب الاصلی یحصل فیالصلات الاصلی هوالقریب منالله تعالی (۱)

۲٦ ـ نارات فی شرح الاشارات بوعلی سینا اینکتابرافخرالدین رازی شرح ونقد نموده در شرح نصیرالدین (۲) طوسی شبه وشکوك آنتوضیح شده ولی قطبالدین رازی متوفی ۷٦٦ دربین هردوشارح

(۱) فهرست اهدائی مشکوة .

(۲) نصیرالدین طوسی ابوجعفر نصرالدین محمد بن حسن بنابیبکر وفات ٦۷۲ از بزرگترین دانش مندان و سیاست مداران در قرن هفتم اصلش از قم است در طوس تولد یافته پس از تمام تحصیلات درمحضر فریدالدین داماد در نیشاپور کتاب اشارات ابن سینا را خواند پس از هجوم مغل خواجه نصرالدین ملازمت ناصرالدین محتشم حاکم قـلاع قهستان و ملازمت علاءالدین پیشوای اسمعیلیان را داشت هنگامیکـه هلاکو خان قلعه الموت را تسخیر کرد خواجه نصیرالدین را بهملازمت خود بر گماشت خواجه نصیرالدینهلاکو را به تسخیربغدادوبرانداختن

فـاضل محاکمه وقضاوت نموده واین اثـربنام محاکمات شهرت دارد وشیخ بدرالدین محمد اسعداليمانی هم دربین‌شارحین مذکور محاکمه نموده شمس‌الدین احمدبن سلیمان شرح نصیرالدین راحاشیه نموده وهمین طـور محاکمات قطب‌الدین راهم حاشیه نموده است وکتـاب اشارات را سراج‌الدین محمود بن‌ابی بکر ارموئی متـوفی ٦٩٢ وامـام برهان‌الدین محمدبن محمدالنسفی وعزلدوله سعدبن منصور معروف

خلافت عباسی تشویق کردپس ازانقراض‌خلافت‌عباسیان وقتل‌مستعصم تمام توجه خواجه‌نصیرالدین‌به‌تاسیس‌رصد خانه‌معطوف شد تا درسال ٦٥٧ بفرمان و حمایت هلاکو به تاءسیس رصد خانه بزرگی در مراغه موافق شد خواجه تاهنگام هلاکو در دربار او مقـرب بود وپـس ازو در دربار اباقاخان به تقرب می زیست و درسال ٦٧٢ که باباقاخان به بغداد رفته بود در همانجا درگذشت خواجه نصیرالدین ذر علوم‌ریاضی و منطق نجوم و طب و اخلاق دارای تالیفات بسیاراست واثر گرانبهای او به زبانهای مختلف ترجمه شده و مورد استفاده دانشمندان قـرار

بـابن‌کمونه متوفی ٦٧٦ وشمس‌الدین صاحب دیوان الممالك الـفاظ شیخ‌الـرئیس راباشرح نصیرالدین طوسی مخلوط نموده وبفکر خـود استنباط نموده ونام آنراشرح اصول والجعل من‌مهمات العلم‌والعمـل گذاشته‌است وهمین طور رفیع‌الدین جیلی متوفی ٦٤١اشارات راشرح

گرفته است در حدود سه صد و سه کتاب و رسالـه و مقالـه درفنون مختلف به‌خواجه نصیر نسبت میدهنـد از آثـار اوتحریر اقـلیدسـ (درهندسهٔ) تحیر مـجستی (درهیئت) تذکـره نصیریه در هیئت شرح اشارات بوعلی تجرید العقاید در کلام قوانین الطب حل مشلات قانون بوعلی سینا فصل در نجوم و معیار الاشعار (در عروض) غیراز کتابهای عربی خواجه چند کتاب بفارسی تاءلیف نموده‌است ازجملـه اخلاق ناصری واساس الاقتباس واوصاف‌الاشراف . کتابهائیکه خواجه نصیر از حکما یونان اقتباس کرده است تحریر می‌نامد درین کتابـها افکار و آراء مولفان یونانی را بیان کرده است مقام علمی او بـرجنبهٔ نویسنده گی‌او برتری دارد رهنمای ادبیات فارسی .

نموده‌ابی نصرفتح بن‌موسی الخضروانی متوفی ٦٦٣ انرانظم بخشیده ونجم‌الدین انرامختصر نموده است . (۳)

ودرین ترتیب فخررازی شرح خودرا آغاز میکند وبه العون والتوفیق انه هواهل التحقیق هذااشارات الی اصول وتنبهات علی جمل یستصر بها من ثیسر له ولاینقطع بالاصرح منها من تفسیر علیه والتکلان علی التوفیق وبعدا میگوید بمن دوستان مکرر وصیت والتماس میکردند تااین راشرح نمودیم .

ودراخیر کتاب شرح اشارات میاورد قال المنصف‌هذاالکتاب‌محمد بن عمرالرازی‌تجاوزالیه عندوانا ایضاح‌اوصیت یااخی فی‌الدین وصاحبی فی طلب الیقین ان تعمل بهذا.

۲۷ـ مطالب عالیه درحکمت وکلام نوشته وناتمام است ابن اصیبعه‌در طبقات الاطباء میگوید این آخرین تالیف اوست ومولف مفتاح السعاده چون از محتویات تاریخی آن نام میبرد اصل نسخه را دیده است و

(۳) کشف الظنون .

چنین میگوید قسم اول این‌کتاب در جمعه ذیقعده (۶۰۳ تمام کرده و در پایان این نوشته در جرجانیه خوارزم در نیمه ماه ربیع‌الاول ۶۰۵ در جرجانیه خوارزم در خانه ملکی در کوچه (ماخومان) و در پایان قسم چهارم شب شنبه جمادی الاولی ۶۰۵ و در پایان قسم پنجم را نوشته است روز دوشنبه ۲۲ جمادی الاخری ۶۰۵ و قسمت ششم را هم در همین سال میگوید .

هاشم رضی در تاریخ ادیان جهان از کتاب مطالب عالیه اونام میبرد و راجع به نبوت مطالبی نقل میکندبدین‌مضمون اعلم‌ان‌القایل‌بالنبوة فریقان و به تذکر عبدالسلام ندوی آنرا عبدالرحمن المعروف بجیلی شرح نموده است .

۲۸ ـ تفسیر کبیر مفاتیح الغیب که معروف به تفسیر کبیر است که چنین اغاز میشود اوله الحمدالله الذی وفقناالاداافضل الطاعات این در واقع دایرة المعارفی است ازعلوم دینی ودرآغارآن میگوید وقتی گفته بودم میتوان ازسوره حمدده هزار مسئله استنباط نمود جمعی انکار کردند حالابه تصنیف شروع کردم‌وسوره حمدرابه تفصیل‌تفسیر نموده‌ام

که دلیل دعوی من باشد .

جمع الامام فخررازی فی تفسیره اشیاء کثیره طویله لاحاجة لها فی علم التفسیر ولذلك قال العلماء فیه کل شی الاالتفسیر (۱) ابن خلگان میگوید عمرامام وفانکرد تااین تفسیر راتمام کند بعدازان قاضی القضات شهـاب الدین بن خلیل الخوئی دمشقی متوفی ٦۳۹ وشیخ نـجم الدین احمدبن محمدالقمولی تفسیراوراادامه دادند ومحمدبن ابوالفضل برهان الدین النسفی متوفی ٦۸٦ تفسیر کبیرراتلخیص نمـوده است (۲) ومحمدبن القاضی ایاثلوغ هم تلخیص نموده وبعضی تصر فاتی هم کرده است .

سعید نفیسی درمجله ایران امروز سال ۱۵ ازکتاب عقوداللولویه فی تاریخ الدوله الرسولیه نقل قول میکند که نسخه تفسیر کبیربخط خود امام رازی بود آنرا ملك مظفر پادشاه یمن ازهرات خواست ونزد

(۱) قاموس الاعلام زرکلی وکشف الظنون حاجی خلیفه

(۲) مفتاح السعاده .

اوبه یمن بردند .

السیوطی متوفی ۹۱۱ راهم دراکمال تفسیرکبیر سهیم میدانند.(۱)

۲۹ ـ **نهایت‌الایجاز فی‌علم‌البیان** : طوریکه‌مؤلف کشف الظنون میگوید اوله الحمد المنزه عن بهاثه المحد ثات‌ودراین کتاب‌امام فخررازی ازدوکتاب عبدالقاهر جرجانی متوفی ٤٧٣ (اسرارالبلاغه ودلائل الاعجاز) نام میبرد وآنهارامی ستاید وصرف درترتیب تدوین وتبویب وفصول آن ایراد گرفته وخودش دراین اثر خودنهایت الایجاز نواقص آنرا رفع کرده‌است .

درکشف الظنون درایت الایجاز ذکرشده که غالباً مولف اشتباه نموده وهمان نهایت الایجاز است فی درایت الاعجاز دارای این‌فصول میباشد : فصل اول دراعجاز قرآن فصل دوم درشرف علم فصاحت‌که هرفصل باقسامی منقسم شده است وجمله اخیر کتاب ولنختم الکتاب حامدین لله والحمدلله رب العالمین .

---

(۱) تاریخ ادبیات دکتور صفا

۳۰ ـ **الدلایل فی عیون المسائل**.درکلام درکشف الظنون تذکر رفته ونام آن برده شده .

۳۱ ـ درةالتنزیل و غرةالتاریل در آیات متشابهات :

۳۲ ـ **کتاب حافل درمناقب امام‌شافعی** که صاحب‌کشف‌الظنون آنرا دیده وآغاز آنرا چنین می‌نویسد الحمدالله الذی لاخـالق‌لاشیاء الاهو وآنرا برچار قسم‌مرتب نموده است ولی‌درتاریخ‌اداب‌اللغة جرجی زیدان بنام مناقب الامام الشافعی (رض) ذکرشده‌که درکتابخانه‌خدیویه مصرقلمی موجود است.

واین کتاب بنام مناقب امام الشافعی (رح)در مصرچاپ شده است .

۳۳ـ **تاریخ‌الدول در دوجلد جلد اول** در سیاست دولت وتدبیر مملکت وجلد ثانی آن حاوی تاریخ خلفای راشدین سلاجقه، فاطمی میباشد قرار تذکر جرجی زیدان درتاریخ آداب‌اللغة نسخه‌ان‌درپاریس است وجز آن باروپا چاپ شده بروکلمن درکتاب خود تذکر داده است.

۳٤ ـ ارشاد النظار الی لطایف الاسرار تذکر کشف‌الظنون .

۳۵ ـ **المعالم فی‌اصول الفقه** که‌آنرا به تذکر مولف کشف‌الظنون

ابوالحسین علی بن‌الحسین الارموئی متوفی ۷۵۷ شرح وآنرا نجم‌الدین البلودی مختصر نموده وشرف‌الدین ابراهیم بن‌اسحق المناوی متوفی ۷۵۷ وهمین طور چندین تن دگر از فضلا آنرا شرح نموده اند . (۲)

۳۶ـ المعالم الکلام که‌آنرا شیخ امام‌جمال‌الدین محمد بن‌عبدالکریم مختصر نموده ونام آنرا عمدة المعالم گذاشته کـه‌اول آن اینطـور تذکر رفته الحمدلله موحد الوجود بعدم العدم وهمین شیخ هلی گفته است که این کتاب از بزرگترین وشریفترین کتب کلامی است که ازین است که انرا مختصر نموده ام ودرده باب تدوین یافته .

۳۷ـ الایـات‌البینات که قـرار تذکر مـولف کشف‌الظنون کتـاب خوردی نیست ودارای ده باب است وانرا خسرو شاهـی شاگـرد فخرالدین رازی (که سوانح ان در قطار شاگرد دگر او امده است) شرح نموده است .

۳۸ـ المنطق الکبیر که انرا صاحب کشف‌الظنون از کتب مبسوط

---

(۲) رجوع شود به کشف‌الظنون حاجی خلیفه .

میداند دگر طبقات ازین کتاب نامی نمیبرند .

۳۹ـ **نقدالتنزیل** که ازین کتاب مولف کشف‌الظنون نامبرده ومیگوید از فخررازی است .

٤۰ ـ **نهایت‌العقول** : از نهایت‌العقول شبلی در علم کلام خود تذکر داده ولی صاحب کشف‌الظنون آنرابنام‌نهایت‌العقول فی‌درایةالاصول میگوید که در اصول میباشد و میگوید ترتیب بر بیست اصل یافته و اول کتاب این جمله است مابعد حمدالله علی تسایق الامه و تلاحق نعمأئه

٤۱ ـ **زبدةالمعالم فی‌الکلام** : که مولف کشف‌الظنون نام برده ولی ابن خلکان وطبقات الاطباء این را بنام کتاب الزبده یاد میکند وقفطی بنام زبدةالافکار و عمدةالنظار یاد میکند .

٤۲ ـ **سرالمکتوم فی مخاطبةالنجوم** : که‌درعقودالجوهر بخطا سرالمکتوم فی‌علم النجوم آمده وصاحب‌کشف‌الظنون‌السرالمکتوم‌فی مخاطبة الشمس والقمر والنجوم میگوید وجیلی این کتاب‌راباونسبت داده ومیگوید در کتاب (حوالی) ابن الحسین این موضوع‌رادیده ام .

و مولف فوائدالبهیه میگوید این کتاب رایکی از ملاحـده نوشتـه و باو نسبت داده تا مقام علمی اورا پائین نشان دهند سبکی در طبقات شافعیه انکار میکند ورازی درشرح اشارات خودراجع بطلسم که حرف می‌زند میگوید برای معلومات بیشتر بسر المکتوم مراجـعه کـنید ذهبی در میزان الاعتدال خود میگوید اسرارالنجوم سحر صریح است و شیخ زین‌الدین بن محمد الملطی المتوفی ۷۸۸ این کتابرا تردید نموده و نام آنرا انقضاض البازی فی‌النقاض الرازی گذاشته است .

۴۳ ـ **اسرارالتنزیل و انوارالتأویل** : که ابن قفطی بحیث تفسیر صغیر می‌شناسد ولی مؤلف کشف‌الظنون آنرا درچار قسم‌اول‌دراصول دوم درفروغ وسوم دراخلاق وچارم درمناجات‌ودعامیداند ولی‌قبل‌از آنکه این کتاب با تمام برسد امام فوت شده است و اول کتاب الحمد الله‌الذی اظهر من آثار سلطانه و این به همین نام به تهران چاپ شده ولی محتویات کتاب لطایف غیاثیه میباشد که در بحث لطایف غیاثیه هم گفته شده است . و قنواتی آنرا بنام تفسیرالقرآن‌الصغیر نام میبرد.

۴۴ ـ **شرح‌المفصل** که کتاب علامه زمخشری فخرخوارزم راکـه

در علم نحو است شرح نموده است .

۴۵ ـ البیان والبرهان فی‌الردعلی اهل‌الزیغ‌والطغیان‌ابن‌خلکان این‌کتاب راکلامی یاد میکند ودر مفتاح السعاده نام آن البرهان فی‌رد علی اهل الزیغ والطغیان آمده است .

۴۶ ـ المباحث العمادیه فی‌المطالب المعادیه .

۴۷ ـ ریاض المؤنقه که‌ابن قطفی ملل ونحل را علیحده نا میبرد .

۴۸ ـ اجوبته المسائل النجاریه‌درعلم کلام :

۴۹ ـ تهذیب الدلائل وعیون‌المسایل ابن خلکان این کتاب‌راهم از جمله کتب کلامیه میاورد .

۵۰ ـ تفسیر سوره‌البقره علی وجهه العقلی لانقلی .

۵۱ ـ تنبیه الاشاره درعلم اصول .

۵۲ ـ تعجیزالفلاسفه بفارسی که‌در تاریخ الحکمای ابن القفطی نام آن تهجین تعجیز الفلاسفه آمده است .

۵۳ ـ التبجیر فی‌التعبیر .

۵٤ ـ تحقیق المحصورات که‌تنها درعقود جوهر نام برده شده .

۵۵ ـ التبیان درعلم معانی درمفتاح السعاده نام برده شده .

۵٦ ـ تفسیر سوره اخلاص که‌درکشف الظنون میگوید بعضی اسرار توحید دران بیان کرده شده است .

۵۷ ـ البرهان فی قرائت القرآن .

۵۸ ـ البراهین علی ابطال التسلسل .

۵۹ ـ **ابراهین‌البهائیه** : این کتاب را امام رازی بهمان پادشاه بامیان بهاءالدین سام غوری که سوانح آن قبلا گذشت نوشته نیمه این کتاب بسال ۱۳٤ از طرف پوهنتون ایران به تصحیح سید محمد باقر چاپ شده است که دارای ۵۰ صفحه مقدمه ۲٤۰ صفحه متن ولی سهواً بنام « البراهین در علم کلام » یاد شده در حالیکه فخررازی در اخیر مقدمه خود میگوید : « قدر این کتاب آنکس داند که آنچه پیش از اسلام و بعد از اسلام دری نعلم ساخته شده است مطالعه کرده باشد تا تفاوت میان ارباب اقطار و اصحاب افکار بداند خدای را جل جلاله بفضل عمیم و احسان قدیم خود قلم این ضعیف را از

خط وخلل وخاطر را از زیغ و زلل مصؤن دارد و برکات‌این مطالب شریف برروزگار سلطان اسلام در رساناد بمنه وکرمه ونـام ایـن کتاب ابراهین البهائیه نهادم تا ببرکات توحید پاك آفرید گار رایات سلطنت وآیـات مملکت ایـن سلطان باقی ماند بـرادوار واعصار و باالله‌التوفیق . (۱)

این اثر اینطور آغاز یافته « حمد وثنای آن خدایرا که هر ذره از عالم ممکنات ومحدثات بر هستی او برهانی باهر ست . »

این اثر هم بشیوه کلامی و از جمله آثار بزرگ امام است وقتی این اثر به الاربعین امام که به فرزند خود محمد نگاشته است تطبیق گردید معلوم شد کـه آنرا خودش ترجمـه نمـوده وفـارسی آنـرا بشاه بامیان تقدیم داشته و این کتاب از حدوث عالم آغاز یافته است.

۶۰ ـ انموذج‌العلوم .

(۱) ص ۵ براهین چاپ تهران .

۶۱ ـ بحرالانساب در کشف الظنون آمده .

۶۲ ـ اعجاز القرآن در کشف الظنون آمده .

۶۳ ـ الاشاعه ولاشراط الساعه .

۶۴ ـ الاسئله المفخمه والاجوبة المفهمه در عقود الجوهر تذکر رفته .

۶۵ ـ ابطال القیاس .

۶۶ ـ احکام‌الاحکام .

۶۷ ـ جامع‌الکبیر الملکی در طب ناتمام مانده وابن اصیبعه گوید بنام طب الکبیر هم معروف است .

۶۸ ـ الجمل در علم کلام که کشف‌الظنون ذکر نموده .

۶۹ ـ الجوهر الفرد که خود فخرالدین رازی در کتاب اربعین خود یاد کرده .

۷۰ ـ حدایق الحقایق در تصوف در عقود الجوهر ذکر شده .

۷۱ ـ الخمسین در اصول دین بفارسی نوشته شده .

۷۲ ـ الدعوت الی طریق العلم در عقود الجوهر ذکر شده .

۷۳ ـ ردالجدل .

۷٤ ـ رساله فی السوال .
۷۵ ـ رساله حدوث یارساله الحدوث .

۷٦ ـ رساله الصاحبه .

۷۷ ـ رساله الفخریه فی‌الوفق که در عقود الجوهر ذکر شده .

۷۸ ـ رساله مجدیه .

۷۹ ـ رساله فی‌النبوات .

۸۰ ـ رساله فی‌النفس که مؤلف کشف‌الظنون آنرا کتاب النفس آورده .

۸۱ ـ رساله فی بیان ان نفوس هل هی متحده فی‌الماهیته . والحقیقته که سعید نفیسی میگوید نسخه خطی آنرادرتهران‌دیده‌ام

۸۲ ـ رساله فی حکمت الموت .

۸۳ ـ رساله فی ذم‌الدنیا که ابن اصیبعه آنرا کتاب فی‌ذم‌الدنیا نام نهاده است .

۸٤ ـ رساله فی زیارت القبور .

۸۵ ـ رساله‌فی کیفیته الحدوث الحروف که نسخه خطی آن در تهران دیده شده .

۸۶ ـ رساله فی معانی المشابهات .

۸۷ ـ رساله قیافه بفارسی در جامع‌العلوم هم آمده .

۸۸ ـ رساله فی کیفیة المعاد .

۸۹ ـ الرعایه که ابن اصیبعه کتاب الرعایه آورده است .

۹۰ ـ زاد المعاد در تصوف که د رعقود الجوهر آمده است .

۹۱ ـ سراج‌القلوب که در تاریخ الحکمای قفطی است .

۹۲ ـ سرالسر را عقود الجوهر ضبط کرده .

۹۳ ـ شرح المخلص ابن سینا را یافعی در تاریخ خود ذکر نموده .

۹۴ ـ شرح سقط الزند ابوالعلا معری که ناتمام مانده .

۹۵ ـ شرح کتاب‌النجاة ابن‌سینا که صاحب عقود الجوهر ذکر میکند .

۹۶ ـ شرح مصادرات اقلیدس که ابن قفطی ذکر میکند وابن اصیبعه و مؤلف عقود الجوهر مصادرات اقلیدس آورده اند .

۹۷ ـ شرح مقامات حریری .

۹۸ ـ شرح نهج البلاغه‌که ناتمام مانده .

۹۹ ـ شرح وجیز امام غزالی که ناتمام مانده است و کتاب عبادات و نکاح را شرح کرده است .

۱۰۰ ـ شفاالغی فی‌الخلاف .

۱۰۱ ـ الطرایقته‌العلائیه فی‌الخلاف که در وفیات الاعیان و مفتاح السعاده طریقه فی‌الخلاف آمده .

۱۰۲ ـ الطریقه فی‌الجدل مؤلف کشف‌الظنون هردو را یکی ساخته طریقه فی‌الخلاف والجدل میگوید ولی در اخبار الحکماء قفطی دوکتاب جداگانه آمده است .

۱۰۳ ـ عصمة الانبیا .

۱۰۴ ـ عمدة النظار وزینة الافکار .

۱۰۵ ـ فضایل الصحابه یا فضایل صحابه الراشدین .

۱۰۶ ـ الکاشف عن اصول الدلائل و فصول العلل که در عقود الجوهر آمده .

۱۰۷ ـ کتاب‌الاخلاق .

۱۰۸ ـ کتاب الاشربه مسائل فی‌الطب .

۱۰۹ ـ کتاب‌التشریح فی‌الموس الی الحق که نا تمام است .

۱۱۰ ـ کتاب القضاء والقدر .

۱۱۱ ـ کتاب الخلق والبعث .

۱۱۲ ـ کتاب الملل و النحل که طبقات الاطباء ذکر کرده .

۱۱۳ ـ کتاب الاحکام که ندوی ذکر کرده .

۱۱۴ ـ کتاب النبض یا کتاب فی‌النبض .

۱۱۵ ـ کتاب فی ابطال القیاس که ناتمام است .

۱۱۶ ـ کتاب الطریقه که ندوی ذکر کرده شاید همان طریقه جدل باشد .

۱۱۷ ـ کتاب فی‌الرمل .

۱۱۸ ـ کتاب فی‌الهندسه .

۱۱۹ ـ مباحث‌الجدل .

۱۲۰ ـ مباحث الحدود .

۱۲۱ ـ مباحث‌الوجود والعدم .

۱۲۲ ـ محصل در اصول فقه .

۱۲۳ ـ مختصر اعجازوالایجاز ثعالبی که در کشف‌الظنون آمده .

۱۲٤ ـ المسائل فی‌الطب که شاید کتاب الاشربه اش باشد .

۱۲٥ ـ المسك العبیق فی اخبار یوسف‌الصدیق که تنها در عقود الجوهر آمده .

۱۲٦ ـ المشیخه الفخریه در ذکر مشایخ خود نوشته که در کشف الظنون ذکر شده .

۱۲۷ ـ ذیل‌المشیخه الفخریه در کشف‌الظنون و عقود آمده .

۱۲۸ ـ منتخب فی اصول الفقه .

۱۲۹ ـ منتخب تنکلوشا یا کتاب تنکلوشا و یا کتاب دنگلو شا .

۱۳۰ ـ نفثة‌المصدور در کتاب امام رازی ندوی آمده .

۱۳۱ ـ رساله فی‌الارواح والنفوس در کتابخانه مطبوعات است که در سه فصل میباشد اینطور شروع میکند (بدانکه روح که حیوان یا نبات اندران روح شریك باشد آنرا روح نمائی که هردو از بالیدن

و زیادت شدن ظاهر است و در اخیر میگوید الحمدالله خالق کل شی و رازق کل حی والصلوة والسلام علی خیر المخلوقات محمد و آله اجمعین .

۱۳۲ ـ کتاب‌المباحث المشرقیه .

این کتاب از مهمترین کتب فلسفی کلامی است که امام رازی از کتب فارابی و ابن‌سینا و ابی البرکات بغدادی و غیره استفاده کرده و همه مطالب را در خدمت شیوهٔ کلامی خود گذاشته است .

وحتی خودش میگوید من رأس مطالب ولب لباب مطالب عالي را گرفته و از اطناب صرف نظر کرده ام و شکوك و شبهاتیکه واردنموده‌ام روی استدلال وعقل میباشد وامام معضلات شانرا حل نموده است در اساسات و مقدمات علمی و فلسفی متقدمین دسته‌ئی بسیار منهمك شده اند و اتباع آنها گفته میشوند و دسته دگر فلسفه شانرا عیجوئی و شدیداً انتقاد مینماید زیرا امام راه اعتدال را پیموده است و غث و ثمین آنرا گرفته است و از مطالبیکه پایه فلسفی و علمی نداشته صرف نظر کرده است مجمل را تأویل ، مفصل را تلخیص کرده است بعدازان

میگوید :

و فقنااللّه تعالی علی تحریر ها و تحصیلها و تقریرها و تفصیلها ممالم یقف علیه احد من المقدمین ولم یقدر علی الوصول الیه احد من السالکین السابقین فیکون کتابنا هذا کالمتضمن لکل ما فی غیره من جنسه والزائد علی غیره باصول کلیه و قواعد حقیقه و نکت علمیه و اسئله متوجهه قادحه و اجوبه لائحه واضحه . . .)

بعد ازین شرح دیباچه امام فخرالدین رازی تبویب وفصول کتاب خود چنین آغاز میکند .

الباب الاول فی‌الوجود (وفیه عشرة فصول)

الباب الثانی فی الماهیة (وفیه عشرون فصلا)

الباب الثالث فی‌الوحدة والکثرة (وفیه عشرون فصلا)

الباب‌الرابع فی‌الوجوب والامکان والامتناع (۱۲ فصلا)

الباب الخامس فی‌القدم والحدوث (٥ قصول)

المکتاب الثانی فی احکام الجواهر و الا غراض مقدمه فی بیان حقیقه الجوهروالعرض (۱٥ فصلا)

الجملةالاولی فی احکام الاعراض (و فیها مقدمه و فنون خمسه)

المقدمه فی بیان عدد المقولات .

الفن‌الاول فی‌الکم (وفیه اربعة وعشرون فصلا)

الفن الثانی فی‌الکیف (وفیه مقدمه واربعة اقسام)

الفن الثالث فی بقیه المقولات النسبیه و فیه بابان .

الباب الاول فی‌المضاف (۱۵ فصلا)

الباب الثانی فی بقیه المقولات (٥ فصول)

الفن‌الرابع فی‌العلل والمعلومات (وفیه مقدمه و اربعه اقسام)

الفن الخامس فی‌الحرکه والزمان (۱۲ فصلا)

الجزءالثانی :

الجملة الثانی فی‌الجوهر (و فیها فنون ثلاثه)

الفن‌الاول فی‌الاجسام (و فیه اربعه أبواب)

الفن‌الثانی فیءلم النفس (و فیه ثمانیه ابواب)

الفن‌الثالث فی العقل (فصل واحد)

الکتاب الثالث فی‌الالهیات المحضه (وفیه اربعة ابواب)

الباب‌الاول فی‌اثبات واجب الوجود ووحدته وبرائته عن مشابهة الجواهر والاعراض (٦ فصول)

الباب‌الثانی فی احصاء صفاته (عشر فصول)

الباب‌اثالث فی افعاله تعالی (ستة فصول)

الباب‌الرابع فی‌النبوات وتوابعها (وفیه فصل واحد)

واین کتاب درحیدر اباد دکن چاپ شده است وبرای سهل بن‌عبدالعزیز مستوفی ـ نگاشته است . ومن این مستوفی دانشمند را نشناختم وشاید از مستوفیهای دورهٔ غوریها بوده است وچنین آغاز میشود .

سبحان المتفرد بقیومیة الهویة والوجود .

مصحیح کتاب مباحث المشرقیه سید زین العابدین موسوئی میگوید (مباحث المشرقیه از کتب علم کلام است که تا حال کسي این علم را بدین پایه ننوشته است)

۱۳۳ ـ التنبه علی‌بعض‌الاسرارالمودعه فی بعض سورالقران که فهرست کتابخانه اهدائی مشکوة چنین می گوید .

تفسیریست کلامی امیخته باافکار عرفانی در اغاز ان گوید در این کتاب مطالبی راکه بفکر باقی مفسران نه رسیده خواهم نمود ورازهائی از قرآن باز خواهم کرد که دیگران باز نکرده اند .

وانرا چار فصل مرتب کرده نخست (الهیات) ومسائل انرا از تفسیر سوره توحید (اخلاص) بیرون اورده دوم نبوت) وانرا از تفسیر سوره) اعلی) بردن آورده

سوم مسائل (معاد) از تفسیر سوره (تین)

چارم در ضبط اعمال که ازتفسیر سوره عصر بمیدان کشیده

مطالب فصل چهارم همان مطالب تفسیر سوره عصر منسوب بخواجه نصیر طوسی است صاحب کشف‌الظنون در زیر عنوان(اسرار التنزیل وانوار التاویل) گوید این کتاب را فخررازی مرتب برچار قسمت نگاشته نخست در اصول دوم در فروع سوم در اخلاق چهارم در مناجات ودعا هالیکن فقط تااواخر قسمت اول ازقلم نگارنده‌درآمده وپیك مرگ راه براو بربست آغاز ان کتاب بنابر نقل کشف‌الظنون چنین است الحمدالله الذی اظهر من اثار سلطانه .

میتوان گفت امام رازی این کتاب را مانند زمینه برای نگارش ان کتاب بزرگ که کشف الظنون نشان داده مهیا کرده ولی موفق بنگارش تمام ان کتاب بزرگ نشده است .

اغاز الحمدالله الذی ضاقت سرادقات العرش عن قباب جلاله وتاقت ارواح قال‌المولی الامام ابوعبدالله محمد بن عمر بن‌الحسین الرازی هذه رساله فی‌التنبیه علی بعض‌الاسرار المودعه فی‌بعض‌سورالقران‌العظیم

انجام فقد ذکرت لك تفسیر هذه‌السور الاربع فی هذه‌المطالب الاربعه وانما العلم عند .

۱۳٤ ـ رساله حیز وجهت چاپ تهران . بعداز خطبه میگوید (بدانکه قانون اعظم در معرفت فرق میان ربوبیت وعبودیت است زیرا کـه غنی بی نیاز است وهوالواجب لذاته وفقیر نیازمند باشد میان هوالممکن لذاته پس اصفی اوصاف الوهیت انستکه واجب الوجود لذاته باشد .

ودر اخیر رساله میگوید والله عالم بحقایق ذاته وصفاته والصلوة علی خاتم الانبیاء

۱۳۵ - **علم‌الفراست** که در کتابخانه مطبوعات قلمی آن موجود است بزبان عربی وخلاصه کتاب ارستو است ودر برخی قسمت ها فخررازی بران افزوده است وازین کتاب مولف کشف‌الظنون نام برده است چنین اغاز میشود الحمد لمن یسخن الحمدلهویة ویستوجب الشکر بالرفعیة والصلوة والسلام علی محمد المخصوص باالرسالةاما بعد فهذالرسالة مشتملة علی معاقد قلیل من علم الفراست . . . .

مرتب علی مقالات :المقالت الاولی فی‌الامور الکلیة فی‌هذالعلم‌وفیها فصول که ابن اصیبعه وحاجی خلیفه نام برده اند ولی این کتاب از ابوبکر محمد زکریا رازی است که در مطبعه علمیه حلب چاپ شده‌است والله اعلم

قرار تذکر قنواتی علم فراست را استاد یوسف مراد در پاریس بامقدمه علم فراست از نگاه عرب در ۱۹۳۹ چاپ کرده است .

۱۳۶ - رساله در لذت مربوط کتابخانه شاغلی پروانتا

بعد از خطبه اما بعد فقد سالتنی عن احوال اللذات المطلق من احوال اللذات المطلوبه في الدنیا والکشف عن حصر اقسامها وبیان

مافیهامن‌الخیرات والراحات والافات والمخافات فکتبت هذالمختصر علی سبیل‌الارتجال ومن‌الله التوفیق فی جمیع الاحوال والاقوال ان اللذات المطلوبة فی هذالحیرة العاجلة محصورة فی‌اقسام ثلثة مادونها من اللذات الجسیم من خیال میکنم‌این‌اثر ازمحمد ذکریای رازی باشد استاد جورج قنواتی برخی دگر آثار اورا نام می برد

۱۳۷ ـ زادالمعاد تغزیة الفلسفه رداً لخطاب السلطان تاج‌الدین کتبه له بمناسبة وفاة ابنه محمد

۱۳۸ ـ جواب غیلانی

۱۳۹ ـ سرورالمستنجلی لجزء وجوده الکل

۱٤۰ ـ فی تفسیر «لااله الا الله»

٤۱۱ ـ در معرفت خطوط‌الکف ومافیه من‌الحکمة

۱٤۲ ـ المبین معجم فلسفی

۱٤۳ ـ منهاج الرضا

۱٤٤ ـ ورد

۱٤٥ ـ آغاز وانجام

۱٤٦ ـ اوصاف الاشراف بهمین نام اثری بنام شیخ طوسی چاپ شده است .

نمونهٔ خط فخرالدین رازی که معراجنامه ابن سینا بلخی را کتابت کرده است

بخش ششم

نتیجه وتعلیق

۱ـ مقام علمی فخررازی

۲ ـ بعضی از شبهات وشکوك فخررازی

۳ ـ مخالفین او

٤ـ سفر های فخررازی

٥ ـ اشعار فخررازی

٦ ـ نثر فخررازی ونص آثار او

مقام علمی فخررازی

فخر رازی بتمام علوم عصر خود احتوا داشته و از آثار او این اصل پیداست و درحضر وسفروحتی تا هنگام مرگ (که وصیت‌نامه اورا ابی بکر اصفهانی شاگرد او املاء نموده است) اثر بوجود آورده است اگرچه اکثر آثار او در پیرامون هسته فلسفه وکلام وتفسیر دور میخورد ولی در تمام شئون علمی توجه خاصی داشته وحتی وقتیکه نان برایش میآوردند ومصروف نگارش بوده است بکمال تأسف میگفته است ایکاش همین نان خوردن هم نمیبود تا اوقات آن بمطالعه وتألیف صرف میشد (۱).

طبقات نویسها در توضیح ومعرفی کتابهای او از نگاه صنف بندی توجهی نکردند واز هرکدام نام برده اند وسطحی ازآن ها گذشته‌اند. طوریکه جورج قنواتی از زبان برو کلمن مینگارد که کتب رازی‌شامل این علوم است تاریخ .فقه قران، علم کلام ،فلسفه، علم نجوم.کف‌شناسی بیان، معارف‌عالی، طب، علم‌فراسة ، کیمیا، معدن‌شناسی، ولی ابن

---

(۱)طبقات الاطباء .

اصیبعه اظهار میدارد که فخر رازی مبلغ زیادی را در کیمیا صرف‌کرد ولی ازآن نتیجه نگرفت وبگفته جامی.

صرف شد عمرت بعلم کیمیا ـ هیچ چیز از کیمیا حاصل نشد .

در طبقات الشافعیه وفیات الاعیان وکشف الظنون وبرخی دیگر طبقات مؤلفات رازی باین قسم یاد شده که شامل این علوم آتی میباشد تفسیر، علم کلام، حکمت، علوم فلسفی، لغت، اصول الفقه طب، طلسمات وعلوم هندسه وتاریخ.

وقتی ماگفتیم بتمام علوم عصر خود دست درازی داشته حرف تمام میشود نهایت در بعضی علوم بیشتر وعمیق تر آشنا بوده وبرخی‌علوم رابغرض تفنن فرا گرفته وآشنائی‌بمصطلحات آن‌راکافی دانسته است. فخرراز در قدرت تألیف ابتکار داشته وترتیب تألیف کتاب را نیك دریافته صفدی در وافی بالوفیات میگوید که فخر رازی اول کسی است که ترتیب وتبویب را در مؤلفات ومصنفات خود مراعات نموده و قبل از اوکسی راز تصنیف وفصل بندی کتاب را بدین گونه یاد نداشت اومسئله طرح میکند وباب تقسیم آنرا بافروع آن باوضاحت خاص

میریزد(۱) ودرپس منظر هرمقدمه مطروحه استدلال بخصوص را بکار می بندد که برای تدریس وآموختن صبغه تعلیمی دارد وقتی کتاب های اسرار البلاغه ودلائل الاعجاز عبدالقاهر جرجانی متوفی ۴۷۳ رامطالعه نمود کتاب نهایت الا یجاز را بوجود آورد هردوکتاب جرجانی را میستاید در ترتیب وتدوین وفصول آن ایراد میگیرد واین را علاوه میکند که من در کتاب خود این معایب را رفع نموده ام . (۲)

درعلم کلام وتفسیر آنقدر عمیق رفته که کسی رانمیتوان تالی آن گفت حتی درمقدمه سورۀ الحمدخود میگوید که من گفتم که هزار مسئله را میتوان از سورۀ حمد استخراج واستنباط نمود جمعی حساد از روی تعنه تعجب نمودند همین بود که بعون خدا ازین عهده بخوبی برآمدم رویهم رفته فخر رازی در ترتیب مقدمه وپهن نمودن مسائل و انتاج موضوع روی علم جدل وخلاف باشیوۀ استدلال کلامیه مخصوص خودش میباشد یکه تاز میدان خوداست.

مقام علمی فخر رازی بیشتر از شرح ومعرفی مؤلفاتش نمودار میگردد.

---

(۱) الوافی بالوفیات ج ٤ ص ۲٤۹
(۲) کشف الظنون حاجی خلیفه

فخررازی بحیث خطیب .

فخر رازی صرف نظر ازینکه مدرس چیره دستی بوده خطیب بزرگی بوده است خطبه‌های او در فیروز کوه وبامیان وهرات وغزنی شهرت بسزائی دارد وهم روزیکه با سلطان شهاب الدین غوری بهند میرفته ودیگر مسافرت های که نموده است در هرجا خطابه داده است چون فخر رازی موقعیت سیاسی خاصی در دربار سلاطین خوارزمشاهی و غوریها داشته وفیض مصاحب و همراهی و اعزازپنج‌تن از پادشاهان چون سلطان تکش و سلطان شهاب‌الدین و سلطان‌محمد خوارزمشاه و سلطان غیاث الدین غوری را دریافته است این موقعیت سیاسی رسوخ بیشتر دربین طبقات مردم وعوام نمود وقتی در مسجد جامع (شافعیه) هرات میرفته سه صد طلبه با او همرکاب بمسجد میرفته‌اند و هزارها نفر درپای منبر او می نشستند و خطبه های آتشین او را استماع میکردند دهان گرم و منطق قوی و مستدل او مردم را بوجد میآورد خود ش در خلال ایراد خطابه ها بوجد و شور میآمد جلو احساسات خود را گرفته نمیتوانست زار زار میگریست (۱) آنقدر ناله میکرد که برایش ضعف رو میآرود و غش بروطاری میشد .

---

(۱) طبقات الشافعیه .

غالب مردم از مذهب گرامی بمذهب شافعی میگرائیدند وحکام محلی وشاهان هم درهنگام خطبه های که غالباً در روزهای جمعه صورت میگرفته میرفتند وازان استفاده میکردند .

هرچند مردمی کوته بین براو جفامیکردند وبرخی نوشته هابرمنبر اومیگذاشتند او همانطور برروحیه خود پابرجابود ودست ازموعظه نمکشید .

چون فخررازی دربامیان پایگاهی داشته (۱)حسد برخی راتحریك میکردهواو خطبه های درهرات‌ایراد میکرده‌است موضوع‌شیخ الاسلامی اوهم برخطبه های اوتاثیر داشته وازطرفی اقامه جماعت میکرد چون‌در دربار خوارزمشاهیان شبه وزارتی (۳) داشته درواقع درحکومت وملت نفوذی داشته وتمام این عوامل خطبه های اورا جالبتر ومؤثر ترنموده است .

(۱) مقدمه چارده رساله .
(۲) درةالاخبار ولمعة الاثار.

برخی از شبهات وشکوك فخرالدین رازی

فخرالدین رازی که‌مرد کلامی است وازپرکارترین علمای کلام‌است وتمام عمرخود راوقف علم کلام نموده واشکالات زیادی برحکماء وارد نموده است که بعد ازحیات اوآثارش اذهان علماء زیادی را مصروف داشته است واستدلال کلامی درواقع دلایل عقلی وذهنی است که از روی برهان مقدمه خودراپهن میکند .

فخررازی که درعقاید و فلسفه‌ای تمام‌حکماء قبل ازخود سیرنموده وچون عمرش به‌مجادله ذهنی گذشته است درالمجددون فی الاسلام اثر عبدالمتعال تذکر رفته و از ابن صلاح میگوید که او از قطب طوغانی شنیده است که دوبار فخررازی این جمله بزبان رانده و گریسته است (یالیتنی لم‌اشتغل بعلم‌الکلام (ویبکی) بشهادت ابـن اصیبعه درطبقات الأطباء که آوازه گریهٔ اوبگوش محی‌الدین عربی رسید واوبا مکتوب بلندبالائی فخرالدین رازی راباشراق دل متوجه ساخت وبراو فهماند که ازاستدلال عقل بجائی نمیرسی .

فخررازی دراولین قدم علمی خود علم رابدیهی وغیرمکتسب میداند زیراتصور ماهیت ها درذهن بگفته اوعلم است استدلالیکه میآورد اینست که میگوید .

۱ ـ تمام چیزهائیکه مردم ادراك میکنند ببداهت عقل میدانند باین ترتیب وقتیکه احساس الم ولذت میکنند وهمین طوراحساس شهوت واراده وقدرت ونفرت وغیره این چیزهائیست که خودش روی عقل بوجود وعدم آنهامستشعراست ودرواقع تصوراین ماهیت‌ها ومفاهیم یا اوصافیکه ذکرنمودیم ازاکتساب مستغنی است .

(۲) میگوید چیزهائیکه مابحواس درمی یابیم چون الوان واصوات طعوم وروایح حرارت و برودت وغیره این مطالبی است که اکتساب دران راهی ندارد زیرابه بداهت عقل هرکس یکی راازدیگری فرق‌میکند وازطرفی تصوراین محسوسات راتعریف کرده نمیتوانیم .

بجهت آنکه تصوراین چیزها مختفی است بلکه ازنگاه آنکه ایـن تصورات ظاهروروشن است وهیچ چیز ازان ظاهر ترنیست ناگفته‌نماند که‌فخرالدین رازی همه تصورات وتصدیقات رابدیهی نمیداندبلکه‌برخی را نظری وکسبی‌هم‌میداند مثلاتصورجن وملك‌رانظری وکسبی‌میداندودر تصدیقات بدیهی اینطور مثال میآورد که نفی واثبات جمع نمیشود ورفع هم‌نمیشود تصدیق کسبی مثل‌انکه بگوئیم‌عالم‌محدث‌است‌ونظروفکر در این جادخیل است تاترتیب مقدمات علمي وظني بوجود آورد وانتاج‌نماید

درهدایت الحکمت اثیرالدین ابهری شکوك فخررازی بدین گونه آمده است فخرالدین رازی برحکماء از نگاه مستدیربودن فلك اشکالی وارد میکند قول حکماء اینست که ازبساطت (۱)فلك حرکت‌استداره‌ئی اورا ثابت میکنند فخرالدین رازی میگوید که دلیل ایشان نقیض قول شانست زیرا اگرفلك بسیط باشد جمیع جهات آن باومساوی است اگرفلك دراین حرکت استداره‌ئی بسوی‌جمیع‌جهات دران‌حدحرکت‌میکند این بالبهداهه باطل است زیرانمی تواند یك شی گردی درآن واحد درشرق وغرب وجنوب وشمال مستدیراً حرکت کند ودلیل دیگردربطلان بساطت فلك اینست که اگر بسیط باشد باید جمیع اجزاء ونقاطیکه در آن‌موجوداست‌ازاقطاب آن‌شمرده شود وحال انکه حکمای قدیم‌دوقطب رادرفلك تشخیص کرده اند ومعلوم شدکه جنس قطبین غیرجنس‌سایر اجزاء افلاك است واگر اینچنین نباشد ترجیح بلامرجح لازم میآید .

حکماء گفته‌اند که‌دربین دوحرکت مستقیم که یکی بطرف مشرق

---

(۱) بسیط ازنظرحکمای‌قدیم‌عبارت‌ازجسمی‌است که‌مرکب‌ازاجزاءمختلف الطبایع نباشد مثل هوا . . . .

حرکت کند دربین بازگشت بسوی مغرب لابد يك سکون واقع میشود مثل سنگی راکه به‌بالا پرتاب می‌کنیم تاچند لحظ بمسیر مستقیم خود ادامه خواهد داد امابعداً بطرف پائین بحرکت آغاز می‌کند البته دربین حرکت اوسکونی واقع خواهد شد فخررازی میگوید قولیکه حکماء میگویند روی قواعد حکمی میباشد حال آنکه در بعضی مواضع دربین دو حرکت مستقیم مختلف الجهت سکون متصور نمیشود چنانچه اگر دانهٔ گندم رابطرف هوا پرتاب کنیم واز بالای آن کوی فرود آید بی‌آنکه توقفی ازین حبه احساس شود بطرف پائین افول میکند وهیچ‌عاقلی نخواهد گفت که‌حبه باعث سکون کوه در روی هوا میگردد .

این گفته راکه از دیمیقراطیسی میدانند که‌میگوید یکی نشایداز دو پیدا شود چنانچه ازیکی دو پدید نگردد ودراین موضوع ابن‌رشد وابن سینا هم جانبداری کردند این موضوع را امام فخررازی شدیداً خرده گیری نموده است .

امام فخررازی برخلاف سایر منطقیها که‌تصدیق را از مقولهٔفعل میدانند آنرا ازمقولهٔ (انفعال) دانسته وبراثر این نظریه سه اختلاف‌مهم دربین آراء اوبا دیگران دیده میشود .

۱ ـ تصدیق بعقیدهٔ امام فخرمرکب است وبعقیده دیگران بسیط.

۲ ـ بنابر عقیده‌ای امام فخر تصور طرفین قضیه‌جز داخل تصدیق بوده وبعقیدهٔ دیگران شرط خارجی آن میباشد .

۳ ـ حکم وتصدیق درنظر دانشمندان عین یکدیگرند ولی درنظر امام حکم جزء از تصدیق بشمار میرود . (۱)

امام رازی دربدیهی ونظری دراکثر کتب مولفه خود پیچیده‌است که علماء منطق ازآن یادمی‌کنندودر این مطلب‌زیر ،هرمعلولی‌رابی‌علت نمیداند عقیده دارد که‌تمام حادثات عالم موافق نظام طبیعی ومقرره بوقوع میرسد .

امام رازی درمطالب عالیه (که هاشم رضی درتاریخ ادیان برخی پراگرافهای آنرا ترجمه نموده (ومطالب عالیه‌در دسترس‌من نبود) مینویسد «علوم بردوقسم است نظری وبدیهی : نظری متفرع‌بربدیهی میشود ولذا اگریك نظری اینطور باشد که‌بدیهی‌راباطل‌میکندمعنایش

(۱) منطق دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی .

این است که فرع مخالف بااصل میباشد واین محال است وازین معلوم شد که علوم نظری نمیتواند اختلال دربدیهیات کند .

حال وقتی که ماغور میکنم که بدیهی کدام است معلوم است که آن علمی است برانسان بطور یقین خود بخود حاصل میشود بقسمیکه در آن هیچ شك وشبهه ای باقی نماند .

وقتیکه این مقدمه ثابت شد میگوئیم وقتیکه ماانسانی رادرخارج می بینیم بطور قطع یقین میکنیم که او اول دررحم بوده بعد بچه شده واز رحم برآمده از طفلی متدرجاً به رشد وجوانی رسیده است حال اگر کسی بگوید اینطور نیست بلکه اودفعتاً پیداشده به بلوغ وکمال رسیده است ماازروی قطع یقین میکنیم که او غلط میگوید و گفته اش باطل وافتر است .

حال بوسیلهٔ مثال های چندی ماآنرا ذهن نشین خـوانندگـان مینمائیم .

۱ ــ اگر کسی بگوید ممکن است که آب دریا وچشمه هاآب زر بشود یاکوه زر خالص گردد هر شخص این آدم رامجنون خواهد گفت .

۲ ــ اگر یکی بگوید که سنگی درمنزلم افتاده ممکن است حکیم بشود

وبدقائق منطق و فلسفه ماهر ومسلط باشد ممکن است هرقدرحشرات که هستند عالم ومضل گردند ممکن است وقتی که من بخانه برگشتم الاغم بطلیموس شده وبخواندن مجسطی مشغول باشد یاآنچه مور ومگس که در حیاط منزل بودند تماماً آدمی شده ودر هندسه ومنطق والهیات دارند مباحثه میکنند بدیهی است هرکسی یك چنین آدمی را دیوانه خواهد گفت .

۳ ــ اگر یکنفر قطعه زمینی را بقدر کف دست دیده بگوید ممکن است اینجا بدون مهندس ومعمار وبی اسباب ومصالح بنائی بصورت کاخهای مجلل وباشکوه ، نهر های آب ، باغات مصفادر آید هرکس این آدم را خواهد گفت که دماغش معیوب شده وبکلی دیوانه است .

ازبیان بالا ثابت شد که عقل بابداهه اینرا فیصله میکند که تمامی حادثات عالم موافق نظام مقرره وعادات مستمره بوقوع میرسند واین احتمال که ممکن است برخلاف آن باشد قدح کردن در بدیهیات است . . . »

از امام فخرالدین رازی پرسیدند که راجع بعلم نجوم چه میگوئی .

بداهتا جوابداد که علم نجوم برهفت وجهه است .

فرض ،واجب ـ سنت ،ومباح ومکروه وبدعت وکفر .

فریضه : نظر کردن در کواکب واستدلال برقدرت صانع حکیم .

واجب : دانستن اوقات نماز و شناختن صبح صادق ازکاذب وسمت قبله

سنت : دانستن اول صبح واول نماز وآخر نماز پشین

مباح : دانستن نقل افتاب بحمل وغیران بروج دیگر تاکارساخته کند و کار هرماهی سازد

مکروه : حواله کردن تمامی کارها به نجوم وغیر ازوی هیچکاری نکردن .

بدعت : کواکب را ناطق گفتن

کفر : کواکب را صانع دانستن . (۱)

فخررازی در المباحث المشرقیه میگوید « که ابن سینادرتعریف حقیقت علم دچار اضطراب گردیده زیرا یکی علم را به تجرد از ماده تفسیر کرده است ودر جائی انرا بالذات در مقولهٔ کیف بالعرض در مقوله اضافه مندرج ساخته و بااین تعریف علم عبارت خواهد شد از صفتی که‌دارای اضافه است و درجای دیگر گفته است که تعقل شیءاعم‌ازینکه خود را تعقل کند یا دیگری را بحصول صورت نزد آن شئی وجود پیدا میکند

(۱) مقدمهٔ چارده رساله

و در اینصورت علم عبارت خواهد بود ازصورتیکه‌در جوهرعاقل مرتسم گردد وآن صورت مطابق باماهیت معقول میباشد ودر جای دیگر آنرا عبارت از مجردات اضافه دانسته است و در کتاب ملخص گفته است حالت وجدانیه‌ئی راکه علم نامیده شده نمیتوان امر عدمی دانست زیرا ضرورتا از غیر خود ممتاز میباشد وعدم دارای امتیازنیست و بعلاوه اگر امر عدمی باشد آنچیزیکه مقابل‌آن‌قرارخواهدگرفت‌یاجهل بسیط استیاجهل‌مرکب‌اگرجهل‌بسیط‌باشدخودآن‌چون‌عدم‌میباشدپس عدم عبارت خواهد شد از عدم برای‌عدم‌و این‌امرثبوتی‌است درصورتیکه فرض چنین بود که علم امری عدمی استواگرمقابل آن جهل‌مرکب باشد لازم میاید که‌محل آن خالی از هر دوشئی مقابل (که تقابل سلب وایجاب باشد) بشود وچون امر عدمی نبود ناچار امر وجودی خواهد بود وجود آن چون حقیقی نیست بدلیل‌آنکه‌اگرحقیقی‌باشدنفس صورت آن مساوی ماهیت مدرکه میشود وآن باطل است پس وجودش اضافی است و در تحقق آن شبه ای نیست » (۲)

فخر رازی شکوك بسیاری دارد بهمین قدر بسنده آمد .

---

(۲) مقدمه شرح گلشن راز .

مخالفت های علمیکه بفخررازی شده است

فخررازی که یك مرد مجاهد ودرآیات قران بیشتر منهمك بوده در برخی اساسات فلسفی یونان پی‌پروا شبهاتی نموده وازنگاه شك بر آن دیده است چون قبل از آن مردم در فلسفه ارستو دلداده بودند فخررازی قسمت های راکه بعقل خودموافق نیافته مورد تردید شدید قرارداده است ازاینرو بسیار مردم براو حق وناحق تاخته‌اند برخی کسانیکه برفخررازی حمله نموده‌اند انگشت شمارند وعدهٔ ازاینها تذکره نویسانند که نقل قول کردند .

مثلا شهاب الدین مقدسی متوفی ٦٦٥ در تراجم رجال قرنین اثر خود گفته‌است که « امام فخررازی درگفتار خود لاابالی وبی پروا بوده است » واصلا اینها راضی نبودند که عالمی روی تشکیك عقل تندتری قیام‌کند واساسات علمی دیگر انرا نقد کند ازین معلوم میشود که تقلید وپیروی رواج کامل داشته است وذهبی در میزان الاعتدال اثر خود آثار فخررازی را مملو از شبهات وتشکیك میداند وحافظ ابن حجر هم برفخررازی خرده گرفته که شبهات رانقد پرداخته ولی حل آنرا به نسیه گذاشته است .

وهمین طور ابوحیان گفته‌است که‌امام فخر مطالب کثیری درتفسیر خود آورده که‌موردی نداشته است وحاجی خلیفه درکشف الظنون میگوید که‌برخی علماء راجع به تفسیر فخررازی میگویند درآن جز تفسیر هرچیز هست (وفیه کل شی الاالتفسیر) .

شهر زوری درنزهت الارواح وروضه الافراح شدید تربر فخررازی تاخته وگمان میرود سخنان اوبردیگران سرایت کرده‌است او میگوید فخررازی رانمیتوان درعداد حکماء ومتاءلهین محسوب داشت زیرا اعتراضات وتشکیکاتی‌که برحکماء‌کرده ناشي‌ازکجی‌ذهن‌ونارسائی عقل اوست ان شبهات از ابولبرکات یهودی است که بر خود نسبت داده وبرموز سخنان حکماء پی‌نبرده است وحتی شهر زوری مبالغه میکند بوی ازحکمت بمشامش نرسیده است .

ابن تیمیه متوفی ۷۲۸ در اثر خود (بغیة المرتاد) که آنرا جورج قنواتي نقل میکند میگوید «رازی علم کلام را ازابی المعالی وشهرستانی اخذ وفلسفه را ازابن سینا اخذ نموده ولي درتصوف وفقه‌ضعیف‌بوده است »واین مطلب را اگر بحساب آوریم هیچ عالمی نیست که ازعالم دگری متأثر نشده باشد واین عیب گیریها معقول نیست ولی‌شیخ

طوسی روی برهان برامام رازی معارضه نموده وهرنکته اشارات بوعلی راکه امام درپهلوی شرح نقد وجرح نموده طوسی به‌تردیدآن کوشیده است وشکی نیست که شبهات فخررازی‌را قطب رازی در شرح‌مطالع جواب گفته است .

وقت زیادی میخواهد که انسان در فلسفه قبل وبعد اواندرشود وبداند تاکدام پایه فخررازی متأثر دیگرانست وتاچه‌اندازه ازتشعشع فکر خود اوست..

مادر مباحث بالاگفتیم که‌فخررازی حرص شدیدی در علوم شرعی داشته وباصوفیه سر نزاع داشته‌است وچنانچه درخطبه های خودمردم را بدین وآشنائی بکلام خدا ترغیب ودعوت میکرده است .

مولینا جلال‌الدین بلخی متوفی ٦٧٢ که‌باشراق قلبی وتخلیه وتصفیه عقیده دارد بااهل استدلال درمعارضه است‌ازآنجاکه‌میگوید.

صد هزاران زاهل تقلید ونشان افگند شان نیم وهمی درگمان
که بظن تقلید و استدلال شان قائم است و جمله پروبالشان
پای استدلالیان چوبین بود ٭ پای چوبین سخت‌بی‌تمکین‌بود

دفتر اول

وباز میگوید .

اندرین بحث ارخردره بین بدی فخررازی رازدار دین بدی

لیك چون منلم یدق لم یدر بود عقل وتخیلات او حیرت فزود

همین طور شیخ بهائی آملی متوفی ۱۰۳۰ درمثنوی نان وحلوای

خود میگوید .

علم رسمی سر بسر قیل است وقال نی ازو کیفیتی حاصل نه حال

گر کسی گوید که از عمرت همین هفت روزی ماند وان‌گرددیقین

تودر این یك هفته مشغول کدام علم خواهی گشت ای مردتمام

فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم هندسه یا رهل یا اعداد شوم

زو نگردد برتو هرگز کشف راز گر بود شاگرد تو صد فخرراز

علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

این مخالفت های جزئی که‌بسر وقت هر دانشمندی رسیده است

نمیتواند مصداق واقعی گردد ویامقام علمی‌فخررازی‌را آسیب‌برساند

زیرا درصفیکه امام قرار دارد ومجاهده نموده است قوت های زیادی

موجود است .

فخررازی کاملا ازصوفیه روگردان نبوده درمطالب قبلی خوانده اید که بانجم‌الدین کبری ومجدالدین بغدادی ومحی الدین عربی در قدم وقلم ملاقات کرده حتی باشیخ روز بهان مصری (۱) آنقدر اخلاص داشته که میگوید «که‌در خطه فارس قلم زنی وقدم زنی بغایت کمال هستند روزی از خدمتش سوال کردند که مراد ازین قلم زن وقدم زن کیست فرمود که‌قدم زن شیخ روز بهان است وقلم زن خواجه عمید وزیر (۲).

---

(۱) مولانا شمس‌الدین ابوالمفاخر عمر بن المظفر بن‌روزبهان بن ظاهر از اساتذه وعلمای متبحر ونزد قاضی سراج الدین ابی العز مکرم بن العلاء درس خوانده «شدالازار ص ۲۳۵» ومرید شیخ‌ابوالنجیب سهر وردیست ونجم‌الدین کبری را بدامادی پذیرفته است باشیخ نجم‌الدین ریاضیت ها نموده ودر خلوت ها نشسته نفحات‌الانس چ تهران ص ٤۱۸ .

(۲) حواشی شد الازار ص ٥۳۲ «نقل ازکتاب تحفة‌العرفان‌فی‌ذکر سیدالاقطاب روزبهان»

سفر های فخر رازی

فخر رازی ازری آنگاه سفر کرد که علوم متداوله را فرا گرفته بود اولین سفر اورا میتوان همان سفری دانست که بدنبال مجید جیلی به مراغه رفت ومدتی طولانی نزد او حکمت وعلم کلام را فراگرفت(۱) اگر سن اورا درین مسافرت احتمالا۱۷ سال بگیریم این سفر اورا میتوان درسال ۵٦ دانست وازین سال عزم خوارزم را نموده وشکی نیست که درهرات وبلخ هم چند روز متوقف بوده است وقتی در خوارزم میرود بین او ومعتزله ها بحث کلامی در میگیرد (۲) واز آنجا ـ اخراج میشود بعد ازآن که نمیتوان تاریخ آنرا تخمین زد بماورا النهر میرود در بخارا به بني مازه میرود وملاقات او میسور نمیشود دراین سفر که شخصی بنام داؤد طیبی که به نجیب ـ شهرت داشته اورا در حجرهٔ یك مسجد گمنام بخارا بحال فقر می بیند دربستر بیماری افتاده وازفقر شاکی است همین شخص اعانه جمع آوری میکند وما حضر سفر اورا فراهم میکند(۳) وبطرف ـ ری حرکت میکند آنوقت که نمیتوان سن اورا فهمید دو فرزند بنام محمد وابوبکر دارد که دو دختر طبیب ری را

---

(۱)طبقات الاطباء(۲)المناظرات فخررازی «۳» وفیات الاعیان

بفرزندان خود بزنی میگیرد وثروت زیادی از طبیب باو وفرزندانش تکیه میکند مجدداً بهرات میآید ولی تاریخ رفتن اوبسرخس ۵۸۰ بوده است که ابن عبری این تاریخ راتذکر میدهد وقنواتی بآن اشاره میکند (۱) معضلات کلیات قانون رانزد عبدالکریم سرخسی حل میکند این طبیب سرخسی باوکمك مالی هم میکنند ومعلوم نیست که رفتن او بسرخس قبل از پیوند ـ اولادش به طبیب ری بوده ویا بعد ازآن زیرا اگر بعد ازآن بدانیم فخر رازی ثروتمند میشود و ـ نیازی به عبدالکریم طبیب سرخسی ندارد.

دروقتیکه ثروت هنگفتی بدست او رسیده است سلطان شهاب‌الدین ازو قرضه گرفته است وچون درسار ۵۷۱ درملتان لشکر کشیده است (۲) درهمین سال ازو شاید قرضه گرفته باشد وفخررازی بعدازآنکه شهاب‌الدین غوری فاتح در غزنی بر میگردد فخر رازی در ۵۷۳ به طرف غزنی میآید ویا بعدتر رهسپار آندیار میشود سلطان شهاب‌الدین غوری باعزاز واکرام از او استقبال میکند وزیاد تر از قرضه برایش مبالغی

---

(۱) رساله‌جورج قنواتی (۲) تاریخ برایونی

داده میشود اگر همان روایات درة الاخبار ولمعةالاثار را سند تاریخی بگیریم که خوارزمشاه (تکش) از سلطاتان غوری خواهش کرد که ـ فخر رازی را بخوارزم بفرستند سبب پیوندش بخوارزمشاه خواهد بود.

زیرا شهرت علمی او بخوارزم وماورا النهر رفته بود واز شهری بشهری متواری گشته بود درسال ۵۸۲ در خوارزم بوده چنانچه همین تاریخ را خود نام می برد که منجم بغداد طوفان بادی راپیش بینی کرده بود ومناظره فخررازی بارضی‌الدین نیشاپوری (دربخارا) در خانه‌شرف مسعودی درگرفته بحث نجومی کرده و حضار را مجاب نموده است قراریکه خودش در خطبه کتاب جامع‌العلوم خود میگوید که آنرا برای تکش خوارزمشاه تاءلیف نموده است سه سال بخوارزم بوده استو شاید تاسال ۵۸۵ درآنجا بوده‌است دررساله مناظرات خود میگوید در بلاد ماورالنهر داخل شدم وازآنجا به بخارا وسمرقند ،خجند ،بناکت سفر نمودم وبهر جا بااعیان وافاضل مناظره نمودم ومیتوان اینطور استنباط نمود که‌درین شهر دو دفعه آمده ویا بیشتر آمده زیرادربرخی از (مسایل)مناظرات خودمیگوید باز گذرم دربخارا افتاد واین نکته‌تکرار

مسافرت های اورا نشان میدهد واین سفرها قهراً در خلال ۵۸۲ الی ۵۸۵ صورت گرفته است .

در سال ۵۹۵ در فیروز کوه بدر بـار سلطان غیاث الدیـن غـوری میـآیـد (۱) و در مسجد آنجـا وعظ وخطـابه زیادی میکند وپوره معلوم نشد چه موضوعی سبب رنجش اواز سلطان تکش شد زیراوقتی در فیروز کوه در ضمن خطابهٔ سلطان تکش را باغی وطاغی خطاب میکند (۲) علتش هم ازآنست کهسلطان باخلیفه ناصرالدین اله سر مخالفت وناساز گاری داشته است و درسال ۵۹۵ فتنهکرامیه در فیروز کوه هرات در میگیرد وفخررازی باابن قدوه مناظره میکنند وبالاخره سلطان غیاث الدین غوری اورا لزوماً نفی بلد میکند وبهرات میآید وی قبل از سال ۵۹۵ در سال ۵۹۲ بامولینا سراجالدین پدر صاحب طبقات ناصری بحیث سفیر دارالخلافه به بغداد به حضور ناصرالدین اله خلیفه میرود ودرهنگام بازگشت مولینا بهمان سال وفات میکند .

(۱) الکامل ابن اثیر «۲» طبقات ناصری جلد دوم .

دوبار فخررازی در هند سفر نموده در تفسیر کبیر در سوره هود از سفر هندوستان خود نام میبرد (دخلت بلاالهند فرائت اولیك الکفار مطبقین علی الاعتراف بوجوداله) سال سفر خود را نمیگوید وهم در نامه که بصدرالدین سرخس دوست عالم خود می نویسد میگوید (**علی الدخول فی الدیارالهند مرتین والحضور فی معرکة الطایفتین**) دو دفعه که در هند رفته است احتمال قوی میرود یك دفعه باسلطان شهاب الدین غوری بحیث قاضی لشکر رفته است زیرا سلطان شهاب الدین غوری در سفر های خود مولانا سراج الدین را هم با خود بصفت قاضی لشکر میبرده وگاهی معین الدین چشتی را هم که سلطان باوارادت خاصی داشته میبرده است چنانچه معین الدین چشتی در اجمیر فوت شد وقرارتذکر صفدی در الوافی سلطان محمد بن تکش هم فخرالدین رازی را بحیث رسول بهند فرستاده است در هردوبار تاریخ رفتن رازی معلوم نیست زیرا فخررازی باتکش چند سال مناسبات خوبی داشت همینکه اوبا خلیفه بغداد سرمنازعت را گذاشت احساسات دینی

فخرالدین رازی اجازه نداد باخوارزم برود ، بدربار او باشد از آنرو از تکش دوری گزید وحتی سال ٦٠١ و ٦٠٢ بغزنی بوده واین تاریخ را در تفسیر کبیر خود یاد نموده است .

در اخیر سوره بنی اسرائیل میگوید (یوم عشرین من الشهر المحرم فی سنه احدی وستمائة کنت فی بلدة غزنین) در سال ٦٠٢ که سلطان شهاب‌الدین غوری کشته میشود فخررازی درغزنی بوده واین خوب تصریح نگردید که‌بهمین سال فخررازی باسلطان شهاب‌الدین غوری بهند رفته است یا نه ؟ . زیرا وقتی در قلعه (دهک) یا (دمیك) سلطان شهاب الدین بشهادت میرسد بعضی حساد فخر رازی را درین زمینه ذیدخل وحتی گفتند فخررازی از موضوع مطلع بوده واگر یکی از حکام محلی بدادش نمیرسید ازمردم کوتاه نظر جفا میدید همین بود که با تأثر زیادی بخوارزم رفت وسلطان محمد باکرام واعزاز او کوشید زیرا فخرالدین‌رازی سمت استادی بشاه خوارزم داشت در آنجا مریض شد وبه هرات آمدو چون درسال ١٠٦ فرزندش فوت واز سال ٦٠٢ دونفر ازسلطانان غور وبامیان سلطان شهاب‌الدین وسلطان بهاءالدین محمد سام کشته وفوت شدند ودشمنی کرامیه ها ودگر ناملائمات حیات او را دامنگیر شد روح او را سخت فشار داده است ازین خاکدان بسال ٦٠٦ چشم پوشید .

اشعار فخرالدین رازی

سعر از نگاه اهل منطق قیاس آن برپایه تخیل بنایافته. وازجمله صناعیات (۱) خمس است که ازهمه صنعت ها موقف نازلتری بخود گرفته است ودر منطق صوری ارستو بنام بوطیغا یاد میشود آخرین مرحله قیاس شناخته شده بدین ترتیب برهان ـ خطابه، جدل، مغالطه، شعر ، شعرکه از تخیل آب میگیرد باوجودیکه قیاس آن بربنیان خیال وهوا بندی گذاشته شده تاثیر قوی دارد بسیار وقت ازنگاه تاثیر وقوت خارقه وموزونی آن انعباث وانگیزه است که ارواح را بشدت بشور میاورد که در مقابل کتابی پرحجم وباعرض وطول نمیتوانند کاری ازپیش ببرد ·وچیزیکه اهل منطق وفلاسفه برآن بی اعتنائی نشان میدهند از آنست که میگویند تاثیر شعر موجب کمال نفس نیست حقیقت درشر اعتبار وملحوظ داده نمیشود واکذب او احسن

---

(۱) قضایائیکه از آنها قیاس تألیف میشود قیاس از نظر منطق و آنچه در دانش نامه علائی ابن‌سینا آمده است « قیاس به جمله‌سخنی بود که اندروی سخنانی گفته شود چون پذیرفته آید سخنانیکه اندروی گفته آمده بود از آنجا گفتار دگری لازم آید هرآئینه »

اوست وحقایق ونفس الامر درشر تجلی نمیکند واگراراده کنیم حقایق را درالفاظ شعری سوار کنیم وآنرا بمیدان بکشیم چون گفتیم شعرکه از خیال نمیتواند خودرا جداکند وآن بحیث یك قالب مثالی آن شناخته شده است ازشعریت برون میشود ازآنست که آیا چه موضوع رابابد بخود انتخاب کند وقتی انسان خوب در عشوه های پنهانی شعرمتوجه میشود باین حقیقت میرسدکه چرا خواستند شعررا استخدام تاریخ کنند وچرا آنرا حماسه نمودند بهتر بود آنرا صرف برای عشق وسودای دل میگذاشتند آنچه درد های پنهانی واضطرابات درونی بشر است بمیدان میآید واز طرفی میگوید ثبات ورسوخ شعر درنفوس نیست ومنشاء آنرا منطقیین ضعف نفس میدانند وتاثیر آنرابیشتر برکودکان وزنان میدانند وانسان درهر مرحله حیات درکودکی وجوانی وپیری تخیل دارد واینکه نمیشود در کودك تاثیر به بخشد وبه جوان نه بخشد واینکه گفته شده رسوخ وثبات شعر درنفس نیست چون شعر از قبض وبسط طبیعت و خشم وعواطف گاهی بوجود میآ ید ثبات و رسوخ آن در نفس همان لحظاتیکه خود شعر بوجود آمده میباشد

و از طرفی چون فلسفه یونان با فلسفه اسلام مخلوط شد و اسلام آن فلسفه رابه خود هزم نمود آیهٔ ١٢٦ سوره نحل که (ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظه الحسنه وجادلهم بالتی‌هی‌احسن) حکمت‌بنام برهان و موعظه حسنه خطابه و مجادله همان قیاس جدلی شناخته شده با مردمی ببرهان و به عدهٔ قیاس خطابی بکار برده شود و با عدهٔ که منکر و معاندند از راه قیاس جدلی آنها را متقاعد بسازید و در اینجا از قیاس شعری و مغالطه نامی برده نشده است و همین هم دلیل علمای کلام است که ضعف قیاس شعری بگفته ایشان ثابت میشود فلاسفه اسلام وعلمای کلام هم گاهی برای تشحید خاطر شعر سروده اند بخصوص در مواردیکه گره های ذهن و دردهای درونی خودرا رها نمایند از فیلسوف مشائی گرفته تا علمای کلام همه شعر گفته انـد فارابی ، ابن‌سینا ، غزالی ، و فخررازی ولی اینقدر هست که اینها به هنر شعر آنقدر مصروف نبودندکه شعر را برای خود کسب قرار بدهند گاه گاهی سنخنی موزون بوجود میآوردند که عرفان و معارف را نمایش میدادند .

برای تکش خوارزمشاه مردمی گفتند که فخررازی بشعر آشنائی ندارد و عروض را نمیداند کسی از موضوع بفخر رازی گفت فخررازی در شب هنگام نزد خوارزمشاه رفت وفی‌البدیهه گفت :

مرا پروانه آمد ازین شمعی که دو جمع است

بخوارزم آ که یك فاضل نشد در عمر خوارزما

و این شعر در واقع رسوخ اورا نزد خوارزمشاه (۱) زیاد نمود.

اگر دشمن نسازد باتو ایدوست   تومی باید که با دشمن بسازی

گرت دشمن نسازد باتو ایدوست   تومی باید که بادشمن بسازی

و گرنه چند روزی صبر باید   نه تو مانی نه او نه‌فخررازی(۲)

از فخر رازی میدانند و دربین مردم متواتر است ولی طوریکه تحقیقات بعدی بعمل آمده قرار گفته سعید نفیسی در مجله ایران امروز

(۱) مجمل فصیحی تألیف احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی ۷۷۷ به تحشی و تصحیح محمود فرخ .

(۲) آتشکدهٔ آذر ، مجمع الفصحا هدایت

این شعر را بعد ازو نوشته اند .

فخر رازی آنقدر ثروت بیرشماری باو تکیه کرد که زبان زد خاص و عام گردید و از طرفی در خرج و مصرف آن دست و دل و سیعی داشت و از آنست که در روزگار خودش عالمی بدان پایه ثروت نرسیده وهمین است که اشعار فوق رابعد ازآن نوشته اند واو وثروت او را ضرب‌المثل قرار داده اند چنانچه در این شعر ذیل که گوینده آن هم معلوم نیست سفر روحانی غزنوی و رازی وکرد را در یکجا میداند و این دلیل نمیشود که نام شاعریکه در شعر آمده حتماً ازخود شاعر است و از کسی دیگر نیست .

گفت یکی خواجه سنائی بمرد   مرگ چنین خواجه‌کاری‌است‌خرد
کاه نبود او که ببادی برند   آب نبود اوکه بسرما فسرد
شانه نبود اوکه بموئی شکست   دانه نبود اوکه زمینش فشرد
گنج عجب بود دراین خاکدان   کودو جهان را بجوی می شمرد
قالب خاکی سوی خاکی فگند   جان خرد سوی سماوات برد
صاف بر آمیخت بدردی دمی[illegible]   برسد رخم رفت‌و جدا شد زدرد

جان دوم راکه ندانند خلق — مغلطه گوئیم بجانان سپرد

در سفر افتند بهم ای عزیز — غزنوی ورازی رومی و کرد

فخر رازی علم بدیع و عروض را در جامع‌العلوم خود.شرح میدهد و بفارسی و تازی شعر گفته است این شعر عربی را در تفسیر کبیر واساس التقدیس خود آورده وهدایت در ریاض العارفین ازآن نام میبرد و از اشعار عرفانی اوست .

نهایة اقدام العقول عقال — واکثر سعی العالمین ضلال

وارواحنافی وحشة من جسومنا — وحاصل دنیا نااذی ووبال

ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا (۱) — سوی ان جمعنا فیه قیل‌وقال

وکم قدر اینامن رجال ودولت — فبادو اجمیعاً مسرعین‌وزال

وکم من جبال قد علت شرفتها (۲) — رجال فزالو اوالجبال جبال

(۱) دهرنا (قنواتی)

(۲) دعال قنواتی

آخر قدمهای عقل ها ریسمان پابندیست واکثر سعی عالمیان گمراهیست جانهای ما از بدنهای ما در وحشت است و حاصل دنیای ما و بال است در عمر خود از بحث و گفتگو جز قیل‌وقال چه سودی برده ایم چقدر مردمان و دولتها را دیده ایم که ظهور نمودند و زود زائل شدند چقدر کوهها ئی را دیده ایم که ذروه های بلندی داشتندداما مردمان زائل شدند وکوهها همانطور نمودار و استوار است امیر علی شیر نوائی در مجالس النفائس خود این شعر را هم منسوب بامام فخرالدین رازی میداند .

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن

اشك زلیخا بریخت یوسف گلپیرهن

صبح برآمد زکوه دامن اطلس کشان

چون نفس جبرئیل از گلوی اهر من

صفحه‌صندوق‌چرخ گشت نگونسار باز

کردبرون‌مار صبح مهرهٔ مهرازدهن (۱)

۱)در تذکره دولتشاه این اشعار بابوالمفاخر رازی نسبت‌داده شده است .

هرجا که زمهرت اثری افتادست
سودازدهٔ بر رهگذری افتادست
در وصل تو کی توان رسیدن کانجا
هرجا که نهی پای سری افتاده است

(۱) کنهه خردم درخور اثبات‌تو نیست
وآرامش جان بجز مناجات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم
داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

(۲) هرگزدل من زعلم محروم نشد
کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
هفتادو دوسال فکر کردم شب‌و روز
معلومم شد که هیچ معلوم‌نشد

---

(۱) ریاض‌العارفین هدایت ومجالس‌النفائس نوائی (۲) رباعی درلوح مزارش در هرات منقوش است وچون ۷۲ سال عمرنداشته گمان میرود کلمه سال‌علم‌بوده است (۳) این شعررا به‌بوعلی‌سینا هم‌نسبت میدهند وگمان میرود ازشیخ بزرگوار باشد .

ترسم بروم عالم جان نادیده
بیرون زجهان شوم جهان نادیده

در عالم جان چون روم از عالم تن
در عالم تن عالم جان نادیده

جان چیست‌چنین نطفه‌ای‌از صلب قضا
دنیا رحم است‌و تن مشیمه است اورا
تلخی اجل درد وزه مادر طبع
وین‌مردن‌و زادنست در ملك بقا

(٤) دل‌گرچه‌درین‌بادیه بسیار شتافت
موئی‌ندانست ولی‌موی شکافت
گرچه بدلم هزار خورشید بتافت
آخر بکمال‌ذره‌ای راه نیافت (۱)

(۱) این رباعی غالباً از ابن سینا باشد.

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید
آن نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید
جانیست بعاریت مراداده خدای
تسلیم کنم چووقت تسلیم آید

آنکس که بداند وبداند که بداند
درمسند خودرابسر صدرنشاند
وآنکس که نداند وبداند که نداند
هم لاشه خرخویش بمنزل برساند
وآن کس که نداند و نداند که نداند
درجهل مرکب ابدالدهر بماند

ازدورچرخ امن وسلامت طمع مدار
کین دور اقتضای چنین ها نمیکند
اقبالها زناگه و ادبار درقفا
بس عاقلست آنکه تماشانمیکند
ماراجزانقیاد چه تدبیر چون قضا
تدبیرها بمشورت ما نمیکند

(۱) درویشی جوی وروی در راه مکن
و زدامن فقردست کوتاه مکن
اندر دهن مار شوو مال مجوی
درچاه بزی وطلب جاه مکن

(۲)ایدل زغبار جهل اگرپاك شوی
تو روح مجردی برافلاکشوی
عرشست نشیمن توشرمت بادا
کائی ومقیم تودهٔ خاك شوی

در رهگذرم هزار جادام نهی
گوئی کشمت اگر درآن گام نهی
یك ذره زمین زدام توخالی نیست
گیری وکشی وعاصیم نام نهی

(۱) بعضی این رباعیات بنام باباافضل کاش وعمرخیام ضبط شده است
(۲) در مجمل فصیحی .

این قطعه نیزازگفته های حکمت آموز ونصیحت آمیز اوست.

فلـوقنعت نفس بمیسور بـلغه
لماسبقت فـی‌المکرمـات رجالها
ولـوکانت الـدنیامناسبه لهـا
لما استحقرت نقصانها وکمالها
ولا ارمق‌الـدنیـا بعین کـرامـة
ولااتـوقـی سوئیها واختلالهـا
وذاك‌لانـی عـارف بفنائهـا
ومستیقن ترا حالها وانحلالـا
اروم امورا یصغه‌الدهر عندها
وتستعظم الافلاك طراًو صالهـا

وهم این دوبیت ازنتایج افکار وذخایر تجارب اوست .

ارواحنالیس ندری این مذهبها
وفی‌التراب تـواری هـذه البحث
کـون یـری وفساد جـاء یتبعـه
الله‌اعلـم مـافـی خـلقـه عبث

واین مدیحه نیز ازقریحه اوست که دربارهٔ علاالدین خوارزمشاه وتبریك فتوحات اوگفته است درآن موقع که ملك غوری راشکست‌داد وهرات رابدست آورد.

الدین محدود الرواق موطد
والکفر محلول النطاق مبدد
بعلی علاءالدین والملك الذی
ادنی خصائصه العلی والسودد
شمس بشق جبینه حجب السما
واللیل قاری الدجنه اسود
وفی الجحافل ان اثیر غبار ها
اسدولکن فی المحافل سید
فاذا تصدر للسماح فانه
فی‌ضمن راحته الخضم المزبد
فاذاتصدرللکفاح رایته
فی‌طی لامته الهزبر الملبد

بالجهدادرك ماارادمن العلی
لایدرك العلیاء من لایجهد
ابقت مساعی اتسزبن محمد
سنناء تخیرهاالنبی محمد
اعدانعا ماعلی غزیره
والکثر لایحصنی فلست اعدد
اجری سوابقه علی عاداتها
خیل جیاد وهومنها اجود
ملك البلاد بجده وبجهده
فاطاعه الثقلان فهومسود
من نسل سابور ودارا نجره
صیدالملوك وذاك عندی اسید

خوارزم شاه جهان عشت فلایری . لك فی الزمان علی الجیاد مفند
ا فنیت ا عداء الا له بسیفك الماضی شباه علی العداة مهند

فخررازی وقتیکه در هرات بود فرقه کرامیه وحشویه باوبد گوئی

میکردند بخصوص برادراورکن‌الدین (۱) که باعلم وفضل وجاهت او حسد میبرد با برخی مخالفین اوهم صدا میشد وکرامیه ها آتش دشمنی او را دامن میزدند وگاهی برخی خطبهای تهدید آمیز باومی نوشتند ودر روی منبریکه او روز های جمعه بـوعظ آغـاز مینمود میگذاشتند (۲)

ابو عبدالله (۳) واسطی نقل میکند که من بهرات بودم که فخر رازی در منبر خطابه در هرات مردم را سخت نکوهش کرده گفت .

المرمادام یستهان به ویعظم الرزافیه یفتقد

این شعرفخررازی را جمال‌الدین دکنی بشعرفارسی درآورده‌است.

چو صاحب سخن زنده باشد سخن به نزد همه رایگانی بود
یکی را بود طعنه در لفظ او یکی را سخن در معانی بود
چو صاحب سخن مردآنکه سخن به از گوهر وزر کانی بود
زهی حالت خوب مرد سخن که مرگش به اززندگانی بود

(۱) طبقات الاطباء ابن اصیبعه (۲) انواسطی ۵۵۰ ـ ۶۷۶ که در حلب فوت شده وشرح اللمع ابن جنی وشرح مقامات حریری از تألیفات اوست (قاموس الاعلام زرکلی) .

(۲) طبقات الشافعیه سبکی

درپایان سورهٔ که بروز ۱۸ شعبان ٦۰۱ تحریر آنرا در تفسیرکبیر خود تذکر میدهد چون مرگ فرزندش محمد براوتأثیر عمیق بخشیده است میگوید .

اری معالم هذ العالم الفانی ممزوجة بمخافات واحزان
خیراته مثل احلام مـفز عه وشره‌فی البرایادائم دانی

محمد پسر فخرالدین رازی که در جوانی مرده است ومرگ او درواقع روحیه فخرالدین رازی را دگر گون نموده فخررازی در آخر تفسیر سوره هود در تفسیر کبیر خود گوید پیش از طلوع روز دوشنبه ماه رجب ٦۰۱ که تفسیر این سوره اتمام یافت من فرزند صالحی بنام‌محمد داشتم وحسن خلق وسیرت نیك او مشهور بود او درغربت مرد ومرا داغدار گذاشت .

وباز دراخیر سوره یوسف میگوید که خدا را شکر گذارم که در ماه شعبان ٦۰۱ این سوره بپایان رسید و در حالیکه دلم از دست فرزندم به تنگ بود واین ابیات را در رثای اوگفته‌ام .

فلو کانت الا قدار منقاده لنا خدیناك من حماك بالروح والجسم

ولو کانت الاملاك تاخذر شوه خضعنالها بالرق فی‌الحکم والاصم

و لـکنه حکم اذا حـان حینه سری‌من مقرا عرش فی لجةالم

سابکی علیك العمر بالدم دایماً

ولم انحرف من ذاك فی الکیف‌والکم

سلام عـلی قبر دفنت بتربة

واتحفك الرحمن بالکرم والجـم

وماصدنی عن جعل جفنی مدفنا

لجسمك الا انه ابدابیهم

واقسم ان مسوار فانی ورمتی احسواربناالحزن فی ممکن‌العظـم

حیاتی وموتی واحد بعد بعد کم بل‌الموت اولی‌من مداوته‌الغم

رضیت بماامضی‌الاللهٔ‌بحکمه

لعلمی بانی لایجاوزنی حکـم

صفدی میگوید قصیدهٔ نونیه هم فخررازی دارد که دوبیت آنرا درو افی ذکر میکند .

یـاطـالب التوحیـد والایـمان

البشـربکـل کرامـة وامـان

واعلم بان اجل ابواب الهدی

تقریـر دیـن الله بـاالبرهـان

این شعرهم ازفخررازی است .

پایم شکسته نیست بجائی روم کزو

هردم نسیم مشك تتاری بمن رسد

ساکن چراشوم بزمینی وخطه ئی

کزبودنش مذلت وخواری بمن رسد (۱)

(۱) تاریخ نامه هرات سیف بن محمد بن یعقوب هروی به‌تصحیح پروفیسور محمد زبیرالصدیقی چاپ کلکته . . . .

نثر نویسی درافغانستان درقرن ششم هجری
وشیوه فخر رازی

قرن ششم که دورهٔ غزنویها وسلجوقیهاوغوریها وخوارزمشاهیان میباشد در این دورهٔ موازنه وسجع و تکلفات و صنایع لفظی وبـدیعی زیاد دیده میشود گرچه در نیمه دوم قرن ششم کـه عصر زنـدگی ـ فخررازی است تاءلیفات دانشمندان بیشتر در زبان عربی صورت میگرفته است زیرا دروس عربیت رابشدت‌هرچه‌تمامتری‌یاد میگرفتند برای اینکه اظهار فضل کرده باشند کلمات معنی های مترادف‌داشته است وباتلمیحات واستدلالات آیات قران را بکار میبستند

این دوره را بهتر است دوره نثر فنی گفت .دراین عصر ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید الغزنوی در عهد بهرا مشاه غزنوی کلیله ودمنه را به نثر فارسی کرده است (۱) تاریخ تاءلیف کلیله‌ودمنه درسال ۵۳۸ ـ ۵۳۵ میباشد (۲) برای معلومات تاریخ‌بیشتردراطراف کلیله ودمنه وتحول وترجمه‌آن بجلد دوم سبك شناسی بهار مراجعه

---

(۱) تذکره‌الشعرا دولتشاه سمرقندی .

(۲) جلد دوم سبك شناسی ص ۲۵۰ .

چند سطر ازکلیله ودمنه به شیوه نگارش ابوالمعالی .

« گویند مردی دربیابان گنجی یافت باخود گفت اگر نقل این بذات خویش تکفل کنم عمری درازدر آن بشود واندك چیزی تحویل افتد ، بصواب آن نزدیکتر که مزدوران حاضر آرم ودستور بسیار کرایه گیرم وجمله بخانه برم هم براین سیاقت برفت وبارها پیش ازخود گسیل کرد ومکاریان آن بارها بسوی خانه خود بردن اولی تردیدند وبمصلحت نزدیکتر چون آن دوراندیش بخانه رسید در دست خویش جز حسرت وندامت ندید . »

دگرازکتب نیمه اول قرن ششم مقامات حمیدی است که مؤلف آن قاضی ابوبکر حمیدالدین عمربن محمود بلخی متوفی ۵۵۹ هجری‌است .

ازمقامات حمیدی .

«حکایت کرد دوستی که در گفتار امین بود و در اسرارضمین پیشرو ارباب وفا بود وسردفتر اصحاب صفا که :

وقتی از اوقات که کسوت صبی برطی خویش بود وشیطان‌شباب دروغی خویش حله کودکی از نقش خلاعت طرازی داشت وغصن جوانی

از نسیم امانی اهتزازی عمر را نضرتی وطراوتی بود وعیش را خضرتی وحلاوتی » .

چار مقاله نظامی عروضی وتاریخ بیهقی از جمله کتب همین عصر است که انشاء خوب دارد اگر چه لغات عربی در آن بسیار دیده میشود ولی ترکیبات خوبی در پهلوی خود دارد چند جمله را از تاریخ بیهقی ابوالحسن علی بن زین البیهقی معروف بابن فندق مستوفی ۵٦۵ ذکر میکنیم

« در روزگار ماندیمسی در مجلس وزیری بخیل ومنسك جعدالیدین رتبه مجالست ومنادمت یافته بود ودر آن مجلس قصه سماحت وسخاوت برامکه رحمهم الله میخواندند آن وزیر آن حکایات مخالف طبیعت و عادت خویشس میبافت الحریعطـی والعبدیألـم قلبه . چنان گمان برد که محال و موضوعست چه بیشتر از خلایق آنچه در نفس خویش اثر آن یابند برامثال خویش محال دانند » دگر کتاب التوسل الی الترسل بهاءالدین محمد بن مؤیدالبغدادی است واین همان برادر مجدالدین بغدادی است که مجدالدین را سلطان محمدبدریا انداخت

و بدست امواج مهیب سپرد پدر جد عطاملك جوینی است که در تاریخ جهانگشا از او نام میبرد

بهاءالدین منشی سلطان خوارزمشاه (متوفی ۵۹۶) است در نثر التوسل الی الترسل میتوان تاهفتاد فیصد کلمات عـربـی مشاهـده نمود . نمونـهٔ نثر او .

(زندگی مجلس سامی در استیلا اعـوان دولت و استعلا ارکـان حشمت و فورامداد غبطت و ظهور آثار بسطت فروان سال باد)

باید در ضمن از کتاب راحت‌الصدور وآیة‌السرور راوندی و تاریخ و صاف نامبرد که بعد از آن از لباب الالباب عوفی که باآغاز قرن هفتم تالیف نمود نام برد که بهمان سلسله نثر فنی متعاقب هم پیروی میشد.

ولی فخررازی در نیمه اخیر قرن ششم هجری نثر علمی را بـزبـانی خیلی ساده ادا کرده است اگر چه جوامع‌العلوم فخررازی در سه سال اقامت او درخوارزم نوشته شده وخیلی دقیق ومفصل درعلوم‌ومحتویات کتاب خـود داخل نشده است ولی مشت مصطلحات علمی را بـدست میدهد برای شناسائی نثر دری فخررازی لازم میدانیم رسالـهٔ علم کلام

که موجز نوشته است با چند سطر از دوائر فارسی دگرامام در اینجا من حیث نصوص نقل کنم که خوانندگان محترم هم بشیوه نثر و زبان خامه فخر شناساً گردند و هم بصورت خلاصه از اصطلاحات علم کلام بی‌اطلاع نمانند البته احاطهٔ علمی و فلسفی و کلامی فخررازی‌دربیان این دو رساله موجز میسورنیست و اگر فرصتی بود امیدوارم در مکتب فخررازی تاحدودی ترجمان افکار و نظروسیع اوگردم .

علم الکلام .

ازین علم نه مسئله یاد خواهم کرد سه مسئله را آنچه حجت وبرهان آن ظاهر شود اول در حدوث عالم دویم در اثبات صانع تعالی سیوم دراثبات نبوت محمد مصطفی صلی‌الله واله وسلم و هر چند که درمعرفت براهین این اصول بتفکر بسیار وتامل تمام حاجت افتد لیکن چون معرفت این اصول از جمله برای آن عزیز پیش داشته شد الاصول الظاهره .

اصل اول :

در حدوث عالم ، مذهب اهل حق آنست که عالم محدث و مسبوق

بعدم است ودلیل بران آنست که اجسام خالی نیست از حوادث وهر چه خالی نبود از حوادث محدث بود وازین دومقدمه حدوث عالم لازم آید. ودلیل برانکه اجسام از حوادث خالی نیست آنست که اجسام خالی نیست از حرکت وسکون واین هر دو محدث اند پس لازم آید که اجسام خالی نباشد از حوادث و در تقریر این دلیل باثبات چهاردعوی حاجت افتد اول اثبات‌حرکت وسکون دویم حدوث حرکت وسکون سیوم آنکه اجسام خالی نباشد از حرکت وسکون چهارم آنکه حوادث را بدایتی‌بایدوچون این‌چهار دعوی‌درست‌شودحدوث عالم‌بضروریات لازم آید اما دعوی اول وآن در اثبات حرکت وسکون است ودلیل برصحت آنست که هریك متحیز دیدیم که ساکن بود متحرك شد واگر ساکنی جسم یامتحرکی از ذات او یا ذات او یا ذاتی او بودی محال بودی که در زمان‌وجود او ،آن صفت از وی زایل شدی زیرا که یك چیزهم موجود وهم معدوم نباشد چون این دوصفت متبدل میشوند باانکه جسم باقیست معلوم میشود که آن هر دوصفت غیر ذات جسم

انداما دعوی دوم و آن در اثبات حدوث حرکت وسکون است ودلیل برین آنست که حزکت بر کل اجسام جایز است وچون حرکت بروی جایز باشد آن حرکت که حاصل شود و آن سکون که زایل گردد هردومحدث باشند اما بیان انکه حرکت بر کل اجسام جایز است آن است که اگرحصول در چیزی معین واجب بودی آن وجوب یا از برای جسمیه بودی یا از برای لازمی از لوازم جسمیه یا از برای چیزیکه لازم جسمیه نبود ، اگر از برای جسمیه‌لوازم جسمیه بود لازم آید که کل اجسام در آن چیز باشد واگر از برای چیزی بودی که لازم آن جسمیه نبود پس زوال انچیز ممکن بودی چون زوال علت اختصاص او بدان چیز ممکن بود بیرون آمدن او از آن چیزهم ممکن باشد ، پس معلوم گشت که خروج کل اجسام از چیزهای خود ممکن باشد واما بیان آنکه چون بیرون آمدن اجسام از احیاز ممکن باشد .

باید که حرکت وسکون محدث باشد ٠ آنست که جوهری حرکت کند بعد از آن که ساکن بوده باشد آن حرکت ظاهر است که ممکن محدث است یعنی آن حرکت نبود بس شود وآن سکون که معدوم

باشد زیراکه هر چیز قدیم باشد عدم بروی محال باشد وبرهان این آن است که هر چیز که قدیم بود یا واجب لذاته بود ویا واجب‌لذاته نبود اگر واجب لذاته بود عدم بروی محال باشد اگر واجب لذاته نبود او را سببی باید ولابد بموجودی واجب الوجود رسد وآن‌واجب الوجود یا موجب باشد یا مختار اگر موجب بود عدم بروی محال باشد باید که عدم برمعلول وی هم محال باشد پس عدم بران قدیم که‌معلول وی بودمحال باشد واگرچنانچه‌فاعل مختار باشد لابد او مسبوق بود بعدم واورااولی‌بود وازین لازم آید که‌هرچه عدم بروی روابود اومحدث باشد وچون‌پیدا شد که‌عدم برحرکت وسکون رواست باید که حرکت وسکون محدث باشد اما دعوی‌سوم‌وآن دربیان آنست که جوهر خالی نیست از حرکت وسکون وبرهان این آن است که هرچه اومتحیز بود لابد اورا حصول بود در چیزی وآنحصول اگر باقی بود وآنرا سکون خوانند واگر باقی نبود حرکت خوانند پس معلوم شد که جوهر خالی نبود از حرکت وسکون والله اعلم اما دعوی چهارم دربیان‌آنکه‌حوادث را اولی باید برهان این آنست که‌مابضرورت‌عقل‌میدانیم که اعداددورات زحل کمتراست‌ازاعداددورات ماه وهرچه‌عدد اورا ازعددچیزی‌دیگر کمتر

بودآن چیز متناهی ومحصور بود پس اعداد دورات زحل متناهی بـ ود وازان قمر اضعاف او ست و متناهی راچون تضعیف کنند دورات‌قمرهم متناهی‌مجموع آنهم متناهی‌بود پس‌اعداددورات قمرهم متناهی‌بودوچون معلوم‌شد که جسم‌خالی‌نیست‌ازحرکت سکون وآن هردورابدایتی است معلوم شد که جسم رااولی بود زیراکه هرچه مدت وجود اومساوی مدت وجود چیزی حادث بودپس‌آنچیزهم‌حادث‌بودپس‌درست‌شدکه‌عالم‌محد .ث است والله تعالی ولی التوفیق .

اصل دوم : دراثبات صانع سبحانه وتعالی براهین برهستی آفرید کارتبارك و تعالی سخت بسیار است لیکن درین کتاب دواصل ازان‌اصول براهین یاد خواهم کرد برهان اول آنکه چون معلوم گشت که عالم‌محدث است وهرچه محدث باشد وجود اومخصوص بود بوقتی معین باآنکه در عقل روابود که دروقتی دیگر حاصل شود وهرچه چنین بود لابد اورا مؤثری باید برهان دوم انکه اجسام عالم درجسمیته برابرند و در صفات ودراشکال مختلف ، پس موصوف شدن آن اجسام بدان صفات ازبرای جسمیت ولوازم آن نیست والابایستی که جمله اجسام

درجمله صفات متساوی بودندی پس مقتضی آن صفات غیرذات اجسام وغیر لوازم آن اجسام باشد و ازین لازم آید که جمله صفات که اجسام دران مختلف‌اند جایزالوجوداست وعدم برهمه‌رواست هرچه جایز بود اورامؤثری باید پس آن اجسام رالابه به موثری‌وصانعی باید وآن صانع جسم نبود که اگر جسم بود اورانیز شکلی ومقداری وحیزی بود او نیز بدان سبب محتاج مدبری دیگر شود پس اوراصلاحیت آفرید کاری عالم نشاید ، پس معلوم شد که آفرید گار عالم سبحانه وتعالی جسم نیست وچون جسم نبود درحیز وجهت نباشد واشاره بدونتوان کرد وازین نکته مذهب مشتبهه باطل شود و چون درست شد که جسم نیست گوئیم یاموجب است یامختار اگر موجب‌باشد نسبت اوبایك جسم چون نسبت اوبادیگر اجسامها باشد وچون نسبت باهم برابر بود لازم آید که جمله اجسام در جمله صفات برابر باشند واین محالست پس درست شد که صانع عالم اگر خواهد فعلی نکند تواند واگر خواهد که کند هم تواند وحقیقت قادر جزاین نیست وچون قادری صانع معلوم شد باید که عالم‌بود زیراکه آثار حکمت درافعال اوظاهر

بود وهر فاعل که آثار حکمت درافعال اوظاهر باشد پس اوعالم بود پس آفریدگار عالم است وبایدکه عالم بود بجزئیات وکلیات والاافعال جزئی از وی صادر نشود پس درست شد که عالم راآفرید کاری هست حتی وعالم وقادر ومنزه ازجسمیته و جوهریة وتحیز ومکان وجهته ، بدین یك برهان مختصر وبدانکه این برهان که گفته شد برهانی شریفست وبیشتری از اصول اسلام بدان مقرر شود وازوی بطلان مذهب فلاسفه در افلاك و عناصر و طبایع ظاهر گردد و اگر در این کتاب جزاین نکته یافته نشود خود کفایت است مرخواننده را ایزد تعالی برکت این بروزکار همایون خدایکان جهان برساند . اصل سوم : در اثبات نبوت سیدالمرسلین وخاتم النبین صلی‌الله علیه وعلی‌آله وسلم وعلیهم اجمعین دلیل برصحت نبوت آنست که قران بردست وی ظاهر شد وقران معجز است زیرا که عرب از معارضهٔ آن عاجز بودند که اگر عرب برمعارضه قادر بودندی ازمعارضیه عرض نکردندی وروی بحرب نیاوردندی وخودرا هدف زخم بی مرهم نکردندی ودلیل برانکه معارضه نتوانستند کرد وآنکه نکردند آنست که اگر معارضه کرده بودندی ظاهر شدی وپوشیده

نماندی وچون ظاهر شد دلیل آنست که معارضه نکردند پس بایدکه قرآن معجزه‌بود وچون‌این‌درست شد معلوم گردیدکه محمد صلی‌الله‌علیه وسلم رسول بحقست وپیغمبر بصدق‌است والحمدلله علی ذالك .

الاصول المشکله اصل اول درانکه معدوم شی نیستکه اگر معدوم شی باشد یاذوات متناهی بود یا نامتناهی باشد اگر متناهی‌بود باید که مقدرات الهی متناهی بود زیرا (بعضی گویند) که خدایتعالی جزبر ذواتی که درعدم ثابت بود قادر نبود واین باتفاق مسلمانان باطل است و محالست که نامتناهی بود زیرا که هرعدد که ثابت بود محتمل زیاده ونقصان بود وعددی دیگر ناقص شود اومتناهی بود چون بطلان هردوقسم ظاهرشد معلوم شد که معدوم شی نیست .

اصل دوم : درآنکه باریتعالی لذاته مخالف خلق است لابصنعته و برهان این آنست که ذات باریتعالی یا مساوی ذوات خلق است درذاتیه یامساوی نیست اگر مساوی نیست پس مخالفت بنفس ذات بودواگر مساوی دیگرذوات بود وهرچه برچیزی صحیح بود برامثال انچیزهم صحیح بود پس موصوف شدن ذات باریتعالی بصفت الهیته

از جایزات بود ولابد اورا سببی باید و ازین لازم آید احتیاج الهیته باریتعالی به فاعل واین محال است پس درست شد که خدای تعالی لذاته مخالف خلق است خصم را ازین حجت هیچ جواب نیست .

اصل سیوم : ــ دراثبات جوهر فرد درین مسئله میان متکمان وحکما خلافست ومتکلمانرا هیچ دلیل بقوهٔ نبوده است و من از برای ایشان حجتی بقوت استخراج کرده ام وآن اینست که هیچ شك نیست دروجود حرکت وآنچه ازحرکت موجود است یابحسب زمان منقسم بود یانبود واگربحسب زمان منقسم بودواجزاءحرکتیکه بحسب انقسام زمان منقسم بود وفعلاوواحدتاموجود نشودپس لازم آیدکه آنچه ازوی موجوداست بعضی ازوی موجودنبودواین باطلست پس پیداشد که آنچه ازوی موجوداست قسمت پذیر نیست وچون این درست شد گویم آن قدر ازمسافه که بدان یك حرکت نامنقسم قطع کند اگر منقسم بود قطع نیمهٔ آن مسافه نتیجهٔ آن حرکت بودپس آن حرکت منقسم بود واین محال است پس معلوم شد که آنقدر از مسافت نامنقسم بود وآن جوهر فرداست .

ازرساله کمالیه فخررازی

درآنکه جملهٔ نفوس ناطقه درنوعیت یکی اند

خواجه ابوعلی سینا بر آنست که نفوس ناطقه در نوع یکی اندو نزدیک ما این باطلست زیراك ما تفاوتی عظیم می‌یابیم دراحوال نفوس تا یك نفس بی‌هیچ تعبی وطلب بیشتر علماء دقیق حاصل کند و نفسی دیگر با رنج وتعب بیشمار ومحارست دراز درمدت عمر و حصول استاد مرشد ودیگر شرایط ، بس چیزی حاصل نتوان کرد و سخت دور بود که این تفاوت از برای امزجه بود ، زیراکه ما می‌بینیم که یك شخصی رامزاج میگردد ازگرمی بسردی وازتری بخشکی وقوت ذهنی او بر یك حال باقی بود وبسیار اشخاص باشند متساوی درقوت مزاج ومختلف درقوت فهم وبسیار باشند مختلف درمزاج ومتساوی درقوت فهم پس معلوم شد که آن تفاوت باجوهر نفوس میگردد نه باختلاف امزجه »

از البراهین البهائیه

« وامابیان آنچه هیچ تصدیق بدیهی مکتسب نبود آنستکه تصدیق بدیهی آن تصدیق باشد که مجرد حضور موضوع ومحمول در ذهن کافی باشد بحکم کردن ذهن باثبات یکی مردوم راباسلب کردن یکی ازدویم پس هرگاه که آن دوتصور حاصل باشد آن تصدیق واجب الحصول بود وچون آن دوتصور حاصل نباشد آن تصدیق ممتنع الحصول بود و چون آن تصورات مکتسب نیست لانفیاً ولااثباتا واین تصدیقات واجب الدوران است مع تلك التصورات وجوداً وعدماً باید که این تصدیقات البته مقدور نبود » .

خاتمه

صحت نامه

(۱)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۱	کوزحای	کورخان
٦	۹	وینار	دینار
٦	۲۱	بسان	بسال
۱٦	۲	مدارسه	مدرسه
»	٥	میزا	میرزا
صفحه ۳٥ فوت نوت		رتپه	رتبه
» ۳۷	۱۹	مظطرب	مضطرب
۳۹	۱۷	عجیجوی	عیب جوی
»	۱۸	میکرد	تبلیغ میکرد
٥۰	سطر اول فوت نوت	طپقات	طبقات
٥۱	٥	صدار	صرا
٥۳	۸	نمموده	نمودم
۷۰	۱٦	مباسطب	مباسطت
۱۰۳	فوت نوت	هوقل	حوقل
۱۱۹	۸	ابوبکرین ابو	ابوبکر ابن‌ایوب
۱۲۰	فوت نوت	عپاس اقبال	عباس‌اقبال
۱۲۷	اخیر	کلمه (پناه) زیاد است	
۱۲۹	۳	گردیدند	گرویدند
۱۳۳	۷	بناچاره	نیاچار
۱٤۷	۸	شکر	لشکر
۱٤۷	سطر اخیر تکرار است		
۱٥٤	سطر اخیر اینطور قرار وداد است		اصلاح شود اگر عمر وفا کند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۳	سطر اخیر	باقفی	باقصی
۱۷۵	۱۷	مرگاست	مرگسبت
۱۷۸	۱	بحیث	بحث
۱۹۲	۳	حسس	حصص
۱۹٤	۱۰	اصولی	اصولیین
۲۰٦	۱۱	نشدی	شدی
۲۱۲	۱۳	حدوث الاجسام	حدوث‌العالم
۲۲۰	٥	محود	محوو
۲۲۲	۱۱	جنسین	چنین
۲۲٤	دراخیر	صفحه (۱) آورده شود	
۲۲٥	سطر اخیر	نیانداخت	انداخت
۲۳٤	سطر	اخیر تکرار چاپ شده است	
۲٤۱ کلمه اخیر	سطر ۸(ایه)	زاید است	
۲٤٤	سطراخیر	ابولیه	ابوالولید
۲٤۸	۲	۳٤٥	٥٤٥
۲٥۱	٤	تمین	تیمن
۲٥۳	۳	ابنابعبری	ابن‌العبری
	٤	لی کان	لماکان
۲۸۱	۱۳	تشاسات	متشابهات
۲۸٤	۷	درین	وازین
۲۸۸	٤	خورده	خرده
۲۸۹	۳	نادات	انارات
—	۷	نصرالدین	نصیرالدین
۲۹۰	۹	موافق	موفق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۱	۸	مشلات	مشکلات
۲۹۲	۵	ثیسر	تیسر
۲۹۵	٤	بهاته*	بهائه
۲۹٦	٤	غرةالتاریل	غرةالتأدیل
۲۹۸	۷	زیدهالمعالم	زبدةالمعالم
۳۰۱	۷	ابراهین	البراهین
۳۰۲	۱	خط	خلل
۳۰۲	۳	ابراهین	البراهین
۳۰۳	۹	الاجویه	الاجوبة
۳۱۰	۱۳	المخلص	الملخص
۳۱۱	۸	ثصول	فصول
۳۱۱	۸	المعلومات	المعولات
۳۱۳	٦	بردن	برون
۳۱۹	۱۰	تعنه	تعند
۳۲۱	۱	گرامی	کرامی
۳۲۵	۷	کوی	کوهی
۳۲۸	۱۰	بالعدآ	بالبداهه
۳۳۵	۱۲	ریاضیت	ریاضت
۳۳۷	سطر اخیر پاروقی	برایوانی	بدایونی
۳٤۰	۲	فرائت	فرئیت
۲٤۱	۱٤	۱۰٦	٦۰۱
۲٤۲	۱	سعر	شعر
»	۷	الغیاث	انبعاث

۲۴۳	۱۰	شر	شعر
۳۴۳	۱	شر	شعر
۳۴۵	۸	کرت دشمن نسار غلطوتکرار است	عوض آن اگر زخمی رسد مخروشومخراش
۳۶۰	سطر اخیر		توکل کن بلطف کار سازی
(شود)	علاوه شود		



دافکارو دتنویر ریاست

مطبعه دولتی